



هیرکانیا

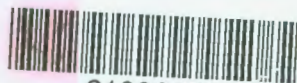
رد پای ۲۵ شهر گمشده تاریخ گلستان

اشکان فروتن

استان گلستان، در هر دوره از اسکان بشر، از پیش از تاریخ تا امروز و حتی دوره اساطیری، از امتیاز پیدایش، رشد یا استمرار حیات سیاسی یک یا چند شهر مهم سیاسی و تعیین کننده برخوردار بوده است.

هدف از نگارش این دفتر، شناسایی رد پای بیست و پنج شهر باستانی و تاریخی بوده است.

هدفی که با جستجو در منابع و مآخذ مستند و موثق و گزارش کشفیات باستان شناسان، آثار تاریخنگاران محلی و جهانگردان و سیاحان ایرانی و خارجی و صدها سند خطی محقق شده و در نهایت، افقی روشن و امیدبخش فراوری محققان و پژوهندگان تاریخ این مرز و بوم پدیدار شده است.



91808173



ISBN : 9786000313921



هیرکانیا

۲۵
روزهای
گشای
تابستانی
میلان

اشکان فروتن

میلان و
مازندران

۳

۲

۴۷

به نام خدا



هیرکانیا

ردپای ۲۵ شهر گمشده تاریخی گلستان

تألیف:

اشکان فروتن

اسکن شد

رسانش نوین - ۱۳۹۱

سرشناسه : فروتن، اشکان، ۱۳۴۶ -
 عنوان و نام پدیدآور : هیرکانیا: رد پای ۲۵ شهر گمشده تاریخی گلستان / تألیف اشکان فروتن
 مشخصات نشر : تهران: رسانش نوین، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری : ۲۸۸ص.: مصور.
 شابک : 978-600-93139-2-1
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 یادداشت : نمایه.
 موضوع : گلستان
 موضوع : گلستان -- آثار تاریخی
 موضوع : گلستان -- جغرافیای تاریخی
 رده بندی گنگره : ۱۳۹۱ ۴ ف ۵۳ ل ۵۳ ۲۰۴۹ DSR
 رده بندی دیویی : ۹۵۵/۲۱
 شماره کتاب شناسی ملی : ۲۷۷۰۹۰۳



تهران: بهار شمالی، شکبیا، شیرازی، پلاک ۷، واحد ۲.
 تلفن: ۹۱ ۳۱ ۱۳۰ ۰۹۱۲ تلفکس: ۷۷۵۳۰۵۳۶ rasanesh.pub@gmail.com
 www.rasanesh.com

هیرکانیا (رد پای ۲۵ شهر گمشده تاریخی گلستان)

اشکان فروتن

طرح جلد و صفحه آرای: علیرضا علی نژاد

ناشر: رسانش نوین

لیتوگرافی: فیلم گرافیک

چاپ: متین

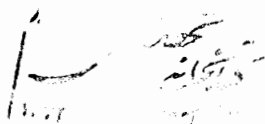
صحافی: ولیعصر

چاپ اول: ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

قیمت ۸۰۰۰ تومان

پیش‌گفتار



در آسیای جنوب غربی، در فاصله هزاره هشتم تا هزاره سوم پیش از میلاد، جوامع انسانی از گروه‌های کوچنده خودبسنده شکارورز، به صورت اجتماعات شهری یکپارچه از لحاظ سیاسی - اقتصادی درآمدند و در رشته‌ها و پیشه‌های گوناگون تخصص یافتند.

ایجاد شهرها، دومین انقلاب عظیم در فرهنگ انسان، روند اجتماعی برجسته‌ای بود که بیشتر موجب دگرگونی در روابط متقابل انسان با انسان‌های دیگر گردید، تا تغییر در واکنش‌های او نسبت به محیط.

تعریف مفهوم «شهر» به سادگی امکان‌پذیر نیست، زیرا «تمدن» یا «شهرنشینی»، با آن ارتباط مستقیم دارد. تمدن با زندگی شهری آغاز می‌گردد.

شهرها روی پایه‌های چندی استوار بودند، که مهمترین این شاخصه‌ها عبارت بودند از: وسعت و تراکم جمعیت بیشتر، در مقایسه با دهکده‌های سلف خود؛ ترکیب و عملکرد متفاوت جمعیت شهری با اجتماع روستایی؛ تمرکز ثروت و گسترش مبادلات بازرگانی؛ بناهای عمومی؛ پیدایش جامعه طبقاتی؛ اختراع خط و پیشرفت علوم ریاضی و نجوم؛ اجتماع متخصصان تمام وقت و پیشرفت صنعت و هنر؛ استقرار روابط سیاسی سازمان یافته سیاسی و حکومتی به جای روابط قومی.

نخستین واحدهای سیاسی بزرگتر از روستا: یعنی شهرهای نخستین،

در قالب شهرهای اوان و شوش در ایلام باستان، شهر سوخته در زابل سیستان، تپه یحیی و شهداد استان کرمان، ظاهر شدند.

با آن که خاستگاه شهرنشینی ایران در جنوب غربی و جنوب شرقی ایران بوده است، اما با کشف آثار شهرهای پیش از تاریخ در شرق دریای خزر (محدوده کنونی استان گلستان)، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که زنجیره تاریخی ارتقاء روستاها و استقرارگاه‌های اولیه به شهرهای کوچک، به سواحل زیبا و جنگل‌های انبوه و دشت‌های حاصلخیز شمال فلات ایران نیز رسیده است.

استان گلستان، در هر دوره از اسکان بشر، از پیش از تاریخ تا امروز و حتی دوره اساطیری، از امتیاز پیدایش، رشد یا استمرار حیات سیاسی یک یا چند شهر مهم سیاسی و تعیین کننده برخوردار بوده است.

استان گلستان، بخشی از تاریخ پر افتخار ایران باستانی است، که شهرهای بسیار مهمی را در خود جای داده است.

هدف از نگارش این دفتر، شناسایی رد پای بیست و پنج شهر باستانی و تاریخی بوده است.

هدفی که با جستجو در منابع و مآخذ مستند و موثق و گزارش کشفیات باستان شناسان، آثار تاریخنگاران محلی و جهانگردان و سیاحان ایرانی و خارجی و صدها سند خطی محقق شده و در نهایت، افقی روشن و امیدبخش فراروی محققان و پژوهندگان تاریخ این مرز و بوم پدیدار شده است.

دانسته‌های علمی و مستندات آکادمیک، ما را در یافتن ۱۱ شهر تاریخی (به احتمال قریب به یقین) رهنمون ساخته است:

۱. دومین پایتخت اشکانیان، یعنی شهر پارتی دارا یا دارایوم، در قره تپه شیخ شهرستان کلاله

۲. شهر مهم سیرینکس در دشت قلعه شهرستان مینودشت

۳. شهر ساسانی و اسلامی همیشه در روستای سرکلاته خراب شهر
شهرستان کردکوی

۴. شهر هخامنشی، اشکانی و ساسانی هیرکانیا در کنار شهر گنبد
کاووس

۵. شهر اسلامی جرجان، پایتخت آل زیار، در ۳ کیلومتری گنبد
کاووس

۶. شهر اسلامی زیاری اسپی دژ، در شهرستان آق قلا

۷. شهر اشکانی و اسلامی چناشک در شهرستان آزادشهر

۸. بندر اشکانی و اسلامی آبسکون در تپه کوره سو شهرستان گمیشان

۹. شهر سلوکی و اشکانی لایوس در شهرستان رامیان

۱۰. شهر کوچک اسلامی نامیه در شهرستان کردکوی

۱۱. شهر اشکانی و اسلامی وامنان در شهرستان آزادشهر

بقایای ۱۰ شهر اشکانی:

۱. بی بی شروان، قلعه پاراس، گبری قلعه، قلعه سلطان علی، در

شهرستان گنبد کاووس

۲. احتمال وجود ۳ شهر پارتی تمبرکس، زدرکرته، کسپا و بُت در

شهرستان گرگان

۳. شهر کافرقلعه در خان‌بین شهرستان رامیان

۴. شهر یساقی در شهرستان کردکوی

و کنکاش در محدود ساختن احتمالات ۴ شهر اسلامی جهینه، در

شهرستان آزادشهر، روغد و کبودجامه در شهرستان مینودشت و

شهرک‌نو در شهرستان گالیکش، مجموعه موفقیت‌های یک تلاش

هدفمند ۳ ساله و پژوهش کتابخانه‌ای و میدانی در تپه‌ها و قلعه‌های

تاریخی استان سرسبز استان گلستان است.

بدیهی است این تحقیق، شهرهای دارای تمدن و تاریخ پیوسته، با نام‌های تغییر یافته این استان را دربرنمی‌گیرد:

آزادشهر: با اسامی پملم، قره‌تکن و شاه‌پسند

آق‌قلا: با نام‌های مبارک آباد و آق قلعه

بندرگز: با نام‌های کناره و بندر جز

بندر ترکمن: با نام بندر شاه

علی آباد کتول: با نام‌های کتول، قدیر آباد

کردکوی: با نام کردمحل

کلاله: با نام آی درویش

گرگان: با نام‌های قدیمی استره، استرک و استرآباد

گنبد کاووس: با نام‌های گنبد قابوس و دشت گرگان

مینودشت: با اسامی حاجیلر، دشت مینو

۲۲ اردی بهشت ماه ۱۳۹۱

نیاوران. اشکان فروتن

فهرست مطالب

پیش گفتار	۷
۱. آبسکون	۱۱
۲. اسپى دژ	۲۸
۳. بى بى شروان	۳۱
۴. پاراس	۳۳
۵. تمبرکس	۳۶
۶. تمیشه	۳۸
۷. جرجان	۶۱
۸. جهينه	۱۰۴
۹. چناشک	۱۲۲
۱۰. دارايوم	۱۳۰
۱۱. روغد	۱۴۷
۱۲. زدرکرته	۱۵۱
۱۳. سلطان على	۱۶۲
۱۴. سيرينکس	۱۶۷
۱۵. شهرت	۱۷۴

۱۶.	شهرک نو.	۱۷۷
۱۷.	کافر قلعه.	۱۸۱
۱۸.	کبود جامه.	۱۸۳
۱۹.	کسپه.	۱۹۰
۲۰.	گبری قلعه.	۱۹۱
۲۱.	لابوس.	۱۹۸
۲۲.	نامه.	۲۰۶
۲۳.	وامنان.	۲۰۹
۲۴.	هيرکانی.	۲۱۲
۲۵.	يساقی.	۲۴۶
	سرچشمه ها.	۲۴۹
	نمايه.	۲۶۷

آبسکون

دکتر منوچهر ستوده در باره تپه کوره سو در شهرستان گمیشان می گوید:

«تپه کوره سو یا بندر آبسکون فرضی: تپه عظیمی است در ۷ کیلومتری شرق گمیش تپه. ارتفاع آن در حدود هفت هشت متر و سطح آن در حدود ۸ هکتار است. آجرهای قالب بزرگ دوران ساسانی و آجرهای قالب کوچکتر و سفالهای رنگین لعابی فراوان بر بالای تپه دیده می شود. مسیر قدیمی رودخانه گرگان که معروف به کهنه گرگان است، نزدیک این تپه است.

عظمت تپه و آثار تاریخی ادوار مختلف آن و نزدیک بودن به مسیر کهنه گرگان، ما را بر آن داشت که بندر آبسکون قدیم را در این جا بدانیم. حفاری ها و مطالعات دقیق تر علمی حدس ما را تأیید یا رد خواهد کرد. بر بالای تپه گورستانی قدیمی ترکمنی است که نشانه های قبیله ای و تمغاها بر سنگ ها دیده می شود.»^۱

بارتولد نیز به این فرضیه معتقد است:

«آبسکون. ظاهراً در مصب گرگان و در محل قصبه کنونی گمش تپه واقع بوده است.»^۱

سرپرسی سایکس انگلیسی نیز بر همین باور است:

«محل آبسکون در نزدیک گمش تپه است که ابتدای دیوار بزرگی می باشد که معروف به «قزل آلانگ» یعنی «دیوار قرمز» یا «سد سکندر» است، که من ۲ قسمت آن را معاینه کرده ام.

دونوان که همیشه تپه را دیده است، می گوید که بنیان این دیوار را از طرف مغرب تا جایی می توان تعقیب کرد که دریا ناپدید می شود، زیرا کاروانسرای که حالیه زیر آب واقع است، را مشاهده کرده اند.»^۲

اطلاعات ما در خصوص شهر بندری آبسکون اندک است. شهری که «بطلمیوس» آن را سوکانا (Sokanaa Polis) نامیده^۳ و در عصر رنسانس اسلامی، بارها و بارها از آن نام برده شده است.

آبسکون از بنادر معروف و مهم به شمار می رفت و گاهی دریای خزر به همین نام، یعنی دریای آبسکون خوانده می شد. این بندر در دهانه رود گرگان (در همیشه تپه) واقع شده و «دُرَن»، «بارتولد»، «لسترنج» و «مستوفی قزوینی» آن را یک جزیره می دانند و اضافه می کنند که در اثر تغییر موقتی رود «آمو» در جهت دریای خزر، سطح آب دریای خزر بالا آمده و «جزیره آبسکون» را فراگرفت.^۴

در کتاب *حدودالعالم*، که نخستین کتاب جغرافیایی پس از اسلام بوده و در سال ۳۷۲ق. تألیف گردیده، آمده است:

۱. تذکره جغرافیایی ایران، ۱۴۴.

۲. دیوار دفاعی و تاریخی گرگان، ۶۹.

۳. نام دیگر آن Sinica بوده است. (Ptolemy, VI.9.)

۴. آبیاری در ترکستان، ۳۳؛ نزهت القلوب، ۲۳۹؛ جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ۳۷۹؛ کاسپیا، ۶۷-۹۲، ۶۸-۹۲؛ تعلیقات بر حدودالعالم، ۳۹۶.

«آبسکن (آبسکون). شهرکی است بر کران دریا. آبادان و جای بازرگانان همه جهان است، کی به دریای خزران بازرگانی کنند، و از وی کیمخته^۱ پشمین و ماهی گوناگون^۲ خیزد.»^۳

ابو عبدالله احمد مقدسی بیارجمندی، تاریخنگار نامدار قرن چهارم هجری، در سال ۳۷۵ ق. می‌گوید:

«آبسکون. بندری است که بارویی آجری دارد. جامعش در بازار و نهر در کنار شهر است. درگاه گرگان و بارانداز آن دشت پهناور است.»^۴

شهاب‌الدین یاقوت حموی (۵۷۴-۶۲۶ ق.)، به اختصار از این شهر یاد می‌کند:

«آبسکون. برخی آن را آبسکون بی مد خوانده‌اند. نام شهرکی است در کرانه دریای طبرستان، که از گرگان [گنبد کاووس کنونی] ۳ روز راه به دور است و دریای آبسکون بدان شناخته می‌شود.»^۵

رضاقلی خان هدایت، روز ۷ اردی بهشت ماه ۱۲۳۰، از این منطقه دیدن کرده و می‌نویسد:

«آبسکون. به کسربا و سکون سین. نام رودی است که از ۳ فرسخی استرآباد از جانب خوارزم آمده، به دریای خزر می‌ریزد و محل ریختن آن را آب سکون نیز گویند. و جزیره‌ای است در آن حوالی به این اسم موسوم است. و دریای آبسکون در السنه و افواه شعرا مذکور بود.

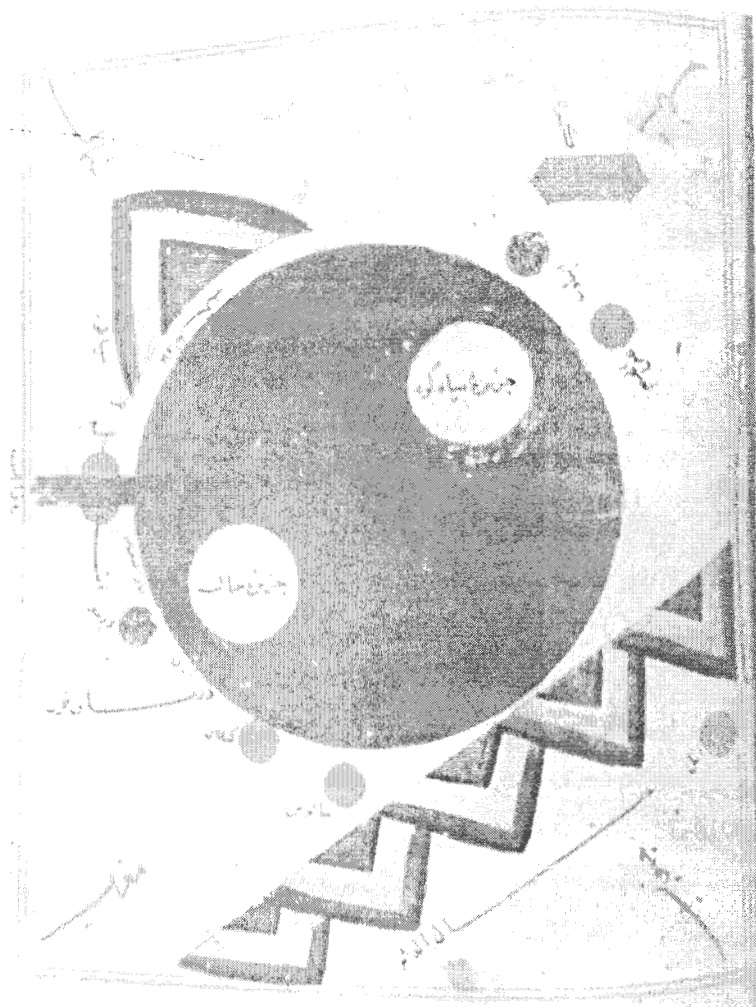
۱. چرم ساغری (کیمخت) از آبسکون. (تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۲/۲۳۰).

۲. ماهی خشک شده. (مسالك و ممالك، ۱۵۴؛ صورة الارض، ۲/۲۹۸؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۲/۲۳۲).

۳. تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الى المغرب، ۳۹۵-۳۹۶.

۴. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ۵۲۵.

۵. ترجمه معجم البلدان، ۵۲/۱.



آبسکون در نقشه اصطخری (طبرستان)

و آن را اسکون نیز گفته‌اند و طول جزیره آبسکون را نیز «قح ل» و عرض را «لزل» شمرده‌اند. و در این اوقات که «نواب امیرزاده مهدی قلی میرزا»، حاکم مازندران، بر لب دریا آمده، اراده بنایی داشت، مذکور شد که آثار قدیمه ظاهر شده است و معلوم می‌شود که سابقاً در این محل عمارات عالیه بوده و روی در خرابی نموده، اکنون بنای عمارات عالیه در آن مقام کرده و رو به آبادانی آورده است.

در بعض کتب سالفه نوشته‌اند که: جرجان معرب گرگان است و قصبه آن آبسکون بوده، اکنون «استرآباد» است، و این نیز مقوی قول این بنده درگاه خواهد بود که آثاری که ظاهر شده، آبسکون بوده.^۱

شارل هانری اوگوست شفر اطلاعات تحلیلی خود را در باب این شهر دو هزار ساله چنین بیان می‌کند:

«آبسکون یا آبسکون به وسیله قباد ساسانی بنیان نهاده شده است و معروف‌ترین بندر در کرانه شرقی دریای خزر بوده است. مقدسی این شهر را دژ مستحکمی معرفی کرده است که بناهایش از آجر بوده‌اند. مسجدی بزرگ داشته است که در میان بازار بنا شده بوده است.

آبسکون بندر تجاری ایالت جرجان بوده و از آن جا به مقصد دریا و بندرهای آن مثل «دربند» و غیره، سوار کشتی می‌شده‌اند.

نجاتی (Nedjati) در شرح تاریخ یمینی آورده است که در روزگار او آبسکون را آب فراگرفت و ویران کرد.

دُرن (Dorn) معتقد است که باید محل بندر آبسکون را در نزدیکی مصب رود گرگان، در نزدیکی گومش تپه دانست.

موراوی یف (Mouravief) خبر از وجود خرابه‌های بسیار از آن جا تا دریا داده است.^۲

۱. سفارت نامه خوارزم، ۳۶.

۲. سفره خیه، پاریس، ۱۸۲۳ م، ۳۷-۴۲.

روس‌ها در اواخر سده نهم و اوایل سده دهم میلادی، به این شهر لشکرکشی کرده‌اند.^۱

دکتر غلامحسین مصاحب، دیدگاه دیگری دارد:

«آبسکون. بندرگاه قدیم در گوشه جنوب شرقی دریای خزر، که احتمالاً نزدیک کشندان رود گرگان و شاید در محل ده خواجه نفس واقع بوده است.

به گفته اصطخری، آبسکون بزرگترین بندرگاههای دریای خزر بوده و گاهی این دریا را دریای آبسکون می‌خوانده‌اند. در ۲۵۰، ۲۷۰ و نیز در ۲۹۷ق. مورد دستبرد راهزنان روس واقع شد.^۲

آبسکون، جزیره یا بندرگاهی کهن در جنوب شرقی دریای خزر و شمال غربی «استرآباد» در مصب رود «گرگان»، که جغرافی دانان اسلامی طول شرقی آن را ۷۹ و ۴۵ و عرض شمالی آن را ۳۷ و ۱۰ یا ۱۵ تعیین کرده‌اند.^۳

ابوالحسن مسعودی، تاریخنگار نامدار عرب، از این بندر دیدن کرده و چنین می‌نگارد:

«من خود سفری که در آبسکون کرده بودم، کشتی تجارتی زیادی دیدم که از آبسکون تا بادکوبه آمد و شد می‌کردند.»^۴

برخی آبسکون یا آبسگون را در محل روستای تاریخی و استراتژیک خواجه نفس یا جزایر آشوراده می‌دانند، یا احتمال می‌دهند که با رود «سکاندا» در «هیرکانیا» که «بظلمیوس» از آن یاد کرده، مربوط بوده است.

۱. سفارت نامه خوارزم، ۱۸۹-۱۹۰.

۲. گرگان نامه، ۴۳.

۳. آشوراده و هرات، ۲۹؛ تقویم البلدان، ۳۶.

۴. مرآت البلدان، ۲۹۴/۱.



آبسکون یا گمیش تپه در سال ۳۴۰
(اشکال العالم جیهانی، تصویر ۱۴، ص ۲۵۴)

حدس و یلهلم بارتولد که آن را در حدود گمش تپه می داند، با توجه به طول و عرض جغرافیایی این دو منطقه، از اعتبار بسیار برخوردار است. وی می گوید:

«لنگرگاه آبسکون بندر گرگان بود. احتمالاً در مصب رود گرگان و سر جای آبادی امروزی گمش تپه واقع بوده است.»^۱

شمس الدین محمد انصاری دمشقی (درگذشت: ۷۲۷ق. / ۱۳۲۷م.) در باره آن می گوید:

«از شهرهای جرجان، یکی استرآباد است...دیگر آبسکون است که لنگرگاهی بر کناره دریای خزر است و آن را قباد ساخته است.»^۲

ابوالقاسم بن احمد جیهانی، در حدود سال ۳۶۵ق. می نویسد:
 ۲ «جرجان را فرضه ای^۳ است بر دریا، که آن را آبسکون خوانند و از آن جا به خزر و باب الابواب گیلان روند. و در آن نواحی هیچ فرضه بزرگتر از آن نیست و آن دیار را بدان باز می خوانند.»^۴

برتولد اشپولر، در باره کشتی رانی در دریای خزر می گوید:
 «ابسکون بندر اصلی رفت و آمد، آن هم نه فقط برای گیلان، دیلم، طبرستان و آران با بنادر کوچکش، نزدیک آمل، رشت، باکو و غیره؛ بلکه همچنین برای رفت و آمد خزران، که سرزمین آنها تا مصب ولگا گسترش می یافت، بود.»^۵

در سده چهارم هجری، بندری بزرگ و معتبر^۶ بوده، که افزون بر

۱. جغرافیای تاریخی ایران، ۱۴۳؛ ترکمن های ایران، ۶۶.

۲. نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر، ۳۵۱.

۳. جای درآمدن به کشتی از لب دریا (تاریخ بیهقی، ۴۶۳)، اسکله. (فرهنگ فارسی معین، ۱۷۳۳/۲).

۴. اشکال العالم، ۱۴۸.

۵. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۲۷۰/۲.

۶. صورة الارض، ۳۲۵.

اهمیت بازرگانی، یعنی مرکزیت تجارت ابریشم^۱ و پوست و ماهی، خط دفاعی در برابر ترکها هم به شمار می‌رفته^۲ و نیز راه ارتباطی شرق خزر به «باب الابواب»، «گیلان»، «دیلم» و بسیاری از سواحل دریای خزر بوده است. ابن سراپیون اظهار می‌دارد که شهر آبسکون در کنار رود گرگان، در محلی که رود به دریا می‌ریخته، واقع بوده است.^۳

اطلاق «مدینه» یا «شهر» بر آبسکون^۴، نیز مسلم می‌دارد که در آن جا جامعی و منبری بوده است. نیز اصطخری آن را بهترین بندرگاه دانسته است.^۵ و آن چنان اهمیتی داشته است^۶ که «فخرالدوله دیلمی» آن را به اضافه «دهستان» و «گنبد کاووس» به ولایت امیرتاش، سپهسالار معزول سامانیان داده است.^۷

پس از اسلام این منطقه که درگاه گرگان و راه ارتباطی مهمی به شمار می‌آمده، ۳ بار، میان سال‌های ۲۶۶ تا ۳۰۱ ق. آماج یورش روس‌ها و پایگاه حملات بعدی آنان به گیل و دیلم گشته است.^۸ از قرن هفتم هجری به بعد، اهمیت و آبادی خود را به تدریج از دست داد، چرا که در این زمان به دیهی خُرد بر ساحل دریا تبدیل شده است.^۹ ظاهراً نزدیک به همان ایام، پس از یورش مغول و شکستن سد جیحون

۱. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۰۵.

۲. مازندران و استرآباد، ۱۴۲-۱۴۳.

۳. عجایب الاقالیم السبعة الى نهاية العماراة، ۲۲۹: مازندران و استرآباد، ۱۴۳.

۴. حدود العالم، ۴۹: معجم البلدان، ۹۱، ۵۵/۱.

۵. مسالك و ممالك، ۱۷۳.

۶. جهاننگشای جویی، ۱۱۵/۲: تاریخ بناکتی، ۲۴۰.

۷. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۳۴: ترجمه تاریخ یمنی، ۷۶.

۸. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۴۵۹: تاریخ طبرستان، ۲۶۶: مروج الذهب و

معادن الجواهر، ۲۰/۲.

۹. جهان نامه، ۳۱.

و تغییر مسیر آن به سوی دریای خزر^۱، اندک اندک آبسکون را آب گرفته است.^۲

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در جستجوی این شهر مهم تاریخی شمال کشور، زحمات بسیاری را تقبل نموده است:

«آبسکون. شهر کوچکی است در کنار دریای طبرستان (بحر خزر). آن قسمت از دریا که مجاور این شهر است، نیز معروف به آبسکون است. مسافت او تا گرگان [گنبد کاووس کنونی] ۳ روز راه است...

حمدالله مستوفی، در ذکر بحار، در ضمن احوال بحر خزر گوید: «در این دریا کمابیش ۲۰۰ جزیره است. مشهورتر از همه آبسکون است، که اکنون در آب است.»

و علت پنهان شدن این جزیره را در دریا این دانسته که هنگامی که مغول به جهت جنگ و دشمنی سختی که با خوارزم و خوارزمشاهیان داشتند، راه جیحون را از خوارزم بگردانیدند و به خزر اتصال دادند. و چون این دریا از هیچ سمت به دریاهاى دیگر راه ندارد، چون این آب بر او افزود، لابد قدری از خشکی را دریا نمود و آبسکون در آب مدفون است... سلطان محمد خوارزمشاه در این جزیره مدفون است، چنان که همه مورخین گفته‌اند.»^۳

در باره وجه تسمیه آبسکون، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. ساحل آرام: شهر آبسکون در میان ترکمن‌ها به «کرسو» یعنی «آب کر» (آب سکن = آبسکون) شهرت دارد. به دلیل سکون آب در اطراف این بندر و داشتن ساحل آرام، نام آن را آب سکون (= آبسکون) نهادند.

۱. نزهت القلوب، ۲۳۹؛ بارتولد، گزیده مقالات، ۴؛ عباس اقبال، تاریخ ایران، ۴۲۷.

۲. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۰۴؛ اردشیر برزگر، تاریخ تبرستان، ۵۴۵؛ دانشنامه ایران و اسلام، ۱۰/۱.

۳. مرآت البلدان، ۱۱/۱-۱۲.

۲. بندر اشکانی: این جای نام پارسی است و مرکب از دو واژه «آب» و «سکون» می باشد. سکون، همان اسکون یا اشکون یا اشکان است و در جمع به معنای بندر اشکانی می باشد.

شهرستان گمیشان از زمان اشکانیان تا پایان دوره قاجاریه، تأمین کننده بخش عمده نیازهای اقتصادی قاره اروپا بوده است.

تپه تاریخی کوره سو، که به شماره ۸۸۶۵ در تاریخ ۱۰ خرداد ماه ۱۳۸۲ در فهرست آثار ملی ایران ثبت شده، در ۱/۵ کیلومتری شمال روستای ناردالی و ۵ کیلومتری شرق شهر گمیشان قرار گرفته است.

تپه در موقعیت جغرافیایی ۵۴ درجه و ۸ دقیقه و ۰/۹ ثانیه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۴ دقیقه و ۳۱/۷ ثانیه عرض شمالی واقع شده است.

نام دیگر آن تپه ناردالی است.

فرم آن «نامنظم» نزدیک به مستطیل است که در قسمت شمالی از عرض آن به شدت کاسته می گردد. ابعاد آن ۳۵۰ متر طول، ۱۵۰ متر عرض و ۷ متر ارتفاع می باشد.

در قسمت شرقی آن، یک عارضه کم ارتفاعی دیده می شود که از حیث مواد فرهنگی و کاربری فعلی (گورستان)، از تپه اصلی متابعت می کند.

متأسفانه بخش های عمده ای از تپه مورد تدفین «ترکمن ها» قرار گرفته است. بر روی تپه، سنگ قبرهای زیبایی در فرم «کله قوچی» دیده می شود که غالباً متعلق به دو سده اخیر می باشند.

ترکمن ها، دفن اموات بر روی آثار تاریخی را چنین توجیه می کنند که با این کار، میراث فرهنگی خود را محافظت کرده و از تعرض هر گونه گزند احتمالی مصون نگاه داشته اند.

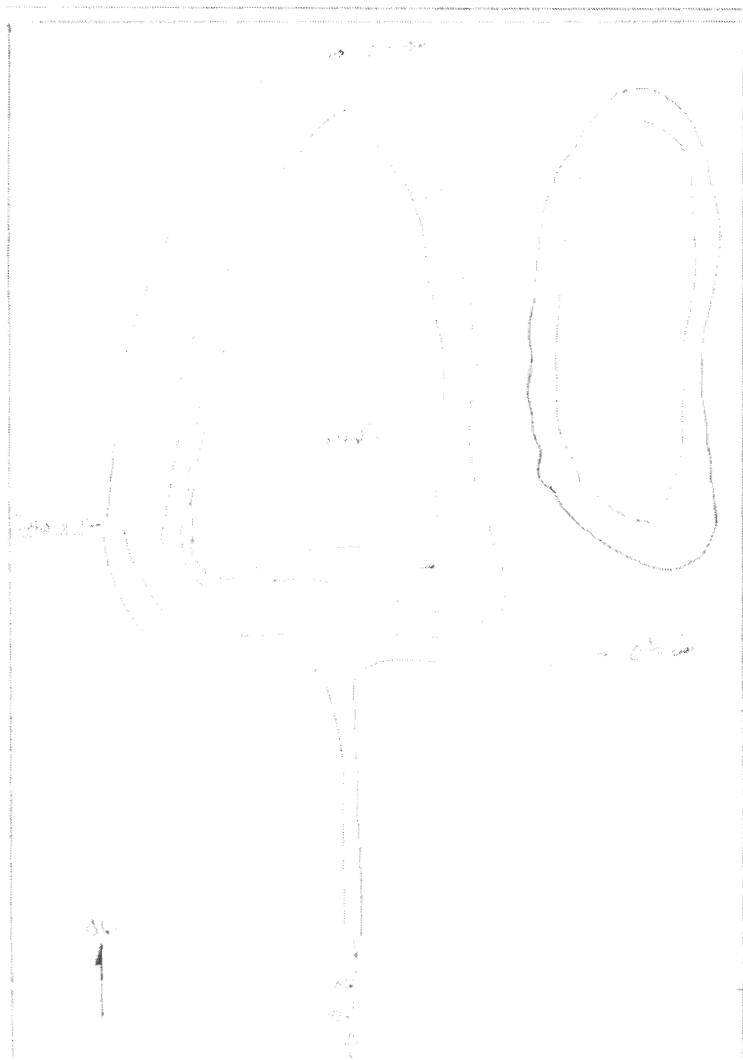
مسیر قدیمی رودخانه گرگان در لبه جنوبی تپه کوره سو معروف به کهنه گرگان یا گمیش تپه کهنه و ادامه آن به سمت پرسی آقن از وسط گمیش تپه گذشته و به دریای خزر می‌رسد.

وجود آجرهای متعلق به دوره اشکانی و ساسانی در آن، حکایت از تاریخچه تخریب دیوار تاریخی گرگان و استفاده از مصالح آن در این دوره دارد.

سفالینه‌های تپه در دو گروه «نخودی» و «قرمز» تفکیک می‌گردند. غالب تزئینات کنده شامل خطوط موازی، موج و مقاطع در سفالینه‌های قرمز تپه دیده می‌شوند و سفالینه‌های لعابدار با لعاب‌های پاشیده و نقاشی همراه با لعاب و لعاب یکدست در ظروف با خمیره نخودی و گاه قرمز در درون ظرفی تجلی یافته‌اند.

ظروف خشن ذخیره آذوقه و حجیم، ظروف درپوش دار و کاسه‌های بسیار ظریف از تنوع و گوناگونی مواد فرهنگی آن حکایت دارد. قطعاتی از ظروف شیشه‌ای (کف‌های مقعر و دسته مربوط به سده‌های ۴ و ۵ هجری) در آن به دست آمده، که قدمت تپه را به قبل از دوره سلجوقیان می‌رساند.





رد پای ۲۵ شهر گمشده تاریخی گلستان ■ ۲۵



برخی معتقدند که آبسکون همان جزیره آشوراده شهرستان ترکمن می باشد، چنان که پروفیسور ولادیمیر مینورسکی می گوید:

«جزیره آبسکون ظاهراً همان گروه جزایر و دماغه های کوچک متعدد آشوراده است، که تنگه ای آن را از مصب گرگان رود جدا ساخته است.»^۱

دکتر جهانگیر قائم مقامی، بر خلاف وی معتقد است که:

«نمودارهایی که از نوسان دریای مازندران در دست است، نشان می دهد بالاترین سطح آب در اوایل قرن نوزدهم بوده و از آن پس آب با سرعت زیاد پایین رفته، تا این که در سال های ۱۳۰۸-۱۳۰۹ به اندکی کمتر از منهای دو رسیده و جزایر آشوراده به شبه جزیره میان کاله پیوسته اند.»^۲

شبه جزیره آشوراده در حدود ۶۵ کیلومتر طول و ۳/۵ تا ۶/۵ کیلومتر عرض دارد. این منطقه که در گذشته، جزیره به شمار می رفت در امتداد شبه جزیره میان کاله بود و به مرور به علت کم شدن آب دریا به یکدیگر پیوند یافتند و کم و بیش نام های آبسکون و میانکاله (میان قلعه) و آشوراده، مترادف شدند.

این شبه جزیره که میان دریای خزر و خلیج گرگان واقع شده است، «بر مدار ۳۶ درجه و ۴۶ دقیقه تا ۳۶ درجه و ۵۷ دقیقه عرض شمالی و ۵۳ درجه و ۲۵ دقیقه تا ۵۴ درجه و یک دقیقه طول شرقی نصف النهار گرینیچ قرار دارد».^۳

میان کاله که گاه با دهی نزدیک به شهر (اشرف البلاد) به نام میان کاله یا میان کاله تشابه یافته، روی هم رفته سرزمینی است با شیب ملایم، و انبوه گیاهان و خارهای رستنی محلی و درختان کوتاه مانند انار و ازگیل وحشی

۱. ولادیمیر مینورسکی، «آبسکون»، دانشنامه ایران و اسلام، ۱۰/۱.

۲. آبسکون یا جزیره آشوراده، ۱۹.

۳. آبسکون یا جزیره آشوراده، ۶۸.

که بخش هایی از آن را پوشانده و منطقه را به صورت نیمه جنگلی درآورده است. در زمستان ها آب تا ارتفاع متوسط یک متر درختان را دربرمی گیرد.

تعیین مکان دقیق شهر بسیار مهم آبسکون، با توجه به اختلاف شدید محققان و تاریخنگاران و جغرافیادانان، بسیار دشوار می باشد؛ چرا که برخی معتقدند آبسکون به زیر آب فرو رفته و جزیره آشوراده، نیز هم اکنون در دریای خزر وجود دارد و تقریباً خالی از سکنه می باشد.

اسپی دژ

فلسفه و علت وجودی و دلیل بنیان شهر آق قلا در دوره اسلامی، ایجاد یک دژ - شهر دفاعی و نظامی بوده است و کارکرد پادگانی آن در سده‌های سوم تا چهاردهم هجری، در تأسیس، ویرانی و بازسازی آن تأثیرگذار بوده است.

دژ - شهر آق قلا در روزگار قابوس وشمگیر، پادشاه حکومت نیمه مستقل زیاریان، بنا شده و اسپی دژ نام داشته است. برخی تلفظ آن را به شکل **اسپی دژ** نوشته‌اند.

این پایگاه نظامی در برابر شیخون ترکان چادر نشین و مهاجم «آسیای میانه» احداث شده و پلان مربعی شکل داشته و دارای برج‌های متعدد دیدبانی بوده است.

آل زیار (۳۱۶-۴۳۴ ق.) دژهای مهم دیگری نیز در ناحیه «جرجان» داشته‌اند، که از آن میان می‌توان به «دژ چناشک»، «دژ جهینه» و «دژ بالمن» اشاره کرد.

از تاریخ دقیق احداث بنای «اسپی دژ» اطلاع دقیقی در دست نیست. می‌توان این احتمال را قریب به واقعیت دانست که تنها دژ دفاعی بین «استرآباد» - که در آن زمان شهرکی کم اهمیت بوده است - و «جرجان»

(گنبد کاووس کنونی) محسوب گردیده و تأمین نیازهای لجستیکی آن برعهدهٔ استرآبادی‌ها بوده است.

محمدعلی قورخانچی صولت نظام، در سال ۱۳۲۱ق. می‌نویسد:

«بنای آق‌قلعه در نقطه‌ای است که از ۳ سمت خاکریزی احاطه دارد. این نقطه خیلی قدیم و آثار قدمتش معلوم و آثار شهریت و خندق و خاکریز او هویدا است. نسبت این آثار خاکریز را به امیر تیمورگورکان می‌دهند.»^۱

بی شک، قلعه «اسپی دژ» در جریان هجوم و تاخت و تاز بی رحمانه چنگیزخان مغول یا تیمورگورکانی به شمال شرق ایران، با خاک یکسان گردید.^۲

شاه تهماسب صفوی، که بین سال‌های ۹۳۰ تا ۹۸۴ق. سلطنت کرده است، به منظور دفع یورش‌های گاه و بی‌گاه ترکمنان منطقه به استرآباد و روستاهای پیرامون آن، که با شدت گرفتن حملات ازبکان و فشار به ترکمن‌ها برای مهاجرت و کوچ قطعی به سوی جنوب رود اترک، در این منطقه ساکن شده بودند؛ به حکام محلی دستور داد در جستجوی یک مکان مناسب جهت ایجاد استحکامات دفاعی برآیند.

نمایندگان ویژه شاه صفوی، ویرانه‌های «اسپی دژ» را به دلیل قرار گرفتن در یک موقعیت استراتژیک مناسب بنای قلعه جدید تشخیص دادند و این گونه شد که طهماسب صفوی رأی کارگزارانش را پسندید و فرمان احداث قلعه مبارک آباد در کنار بقایای دژ زیاریان صادر گردید:

«شاه طهماسب قلعه مبارک آباد را بر لب گرگان بساخت و جمعی را در آن جا بنشاند تا جلوی هجوم طایفه ترکمانان صاین خانی، اوخلو،

۱. نخبه سیفیه، «استرآباد نامه»، ۵۷.

۲. جغرافیای کامل ایران، ۱۱۵۰/۲.

گوکلان، ایمر، سالور و ساروق را که از خوارزم بر حوالی استرآباد و
 گرگان آمده و بین رود گرگان و اترک به کشاورزی مشغول گشته، بگیرند.
 اینها هرگاه حاکمی مقتدر در استرآباد بود، آرام می‌گرفتند و گرنه در تمام
 آن الکای به قتل و غارت مشغول می‌گشتند.»^۱

بی‌بی شروان

قلعه - شهر اشکانی بی‌بی شروان، در کنار روستایی به همین نام در شهرستان گنبد کاووس واقع شده و اهالی منطقه، آن را از بناهای نوشیروان ساسانی می‌دانند.

دکتر محمد یوسف کیانی، آن را در ردیف شهرهای باستانی ایالت تاریخی هیرکانیا می‌داند:

«بی‌بی شروان. این شهر در ۳۰ کیلومتری غرب گنبد کاووس واقع گردیده و در واقع یکی از بزرگترین مراکز قبل از اسلام در دشت گرگان به حساب می‌آید.

خرابه‌های این شهر، که حدود ۲۰۰ هکتار را شامل می‌شود، اغلب به زمین‌های کشاورزی تبدیل گردیده و تنها قسمتی از حصار و آکروپل باقی مانده است.

مصالح ساختمانی این شهر، از آجرهایی به ابعاد ۴۰×۴۰×۱۰ سانتی متر با ملات گچ است. آجرهای پراکنده در سطح تپه و دیگر نقاط نشان می‌دهد که بناهای مهمی از دوره قبل از اسلام، در این شهر وجود دارد. سفال‌هایی که از نقاط مختلف این شهر جمع گردیده، عموماً متعلق به دوره ساسانی است.^۱

1. Parthian sites in Hircania, P.60.

دکتر منوچهر ستوده در باره آن به اختصار می‌نویسد:

«بی بی شروان، در خاک آتابای دشت گرگان: بر ساحل جنوبی رودخانه گرگان نزدیک دهکده‌ای به همین نام، سه تپه کوتاه که دامنه‌های آن به هم مرتبط است دیده می‌شود. بالای تپه میانین آجرهای دوران ساسانی دیده شد. این تپه‌ها امروز محل به خاک سپردن مردگان دهکده بی بی شروان است.

تپه منفردی بر کناره راست گرگانرود با فاصله یک کیلومتر و نیمی این دهکده واقع شده است که بر سطح آن سفال‌های قدیمی گوناگون است.^۱



تصویر هوایی خرابه‌های بی بی شروان

پاراس

این شهر اشکانی در دهکده‌ای به نام قلعه پاراس در شهرستان گنبد کاووس و در ۴۰ کیلومتری شرق این شهر واقع شده است. قلعه پاراس به صورت چندضلعی نامنظم بنا گردیده و دارای ۲ حصار داخلی و خارجی است.

دژ یا آکروپل در قسمت جنوب شهر واقع شده و در حال حاضر ۸/۴۸ متر از سطح زمین ارتفاع دارد. ارتفاع حصارها ۳/۵۰ متر و خندق شهر که در فاصله ۲ حصار قرار گرفته، ۶/۶۰ متر عرض دارد. کاوش‌های غیرمجاز، بسیاری از قسمت‌های این شهر را ویران نموده و بیشتر سطح شهر نیز به زمین‌های کشاورزی تبدیل شده است.

قلعه پاراس یکی از شهرهای عمده اشکانیان در ناحیه هیرکانیا است و کاوش‌های آینده در این شهر می‌تواند پاسخگوی بسیاری از خصوصیات معماری و شهرسازی اشکانی باشد.^۱ به نظر سرپرسی سایکس، قلعه پاراس، مرکز اصلی اشکانیان در دشت گرگان بوده است. وی در باره پاراس می‌گوید:

1. Parthian sites in Hircania, PP.53-54.

«پراس (Paras). منزلی است واقع در کنار جاده استرآباد به بجنورد، در فاصله ۱۵ مایلی گنبد کاووس.^۱ در نزدیکی آن خرابه‌هایی هست که احتمالاً مربوط به پایتخت باستانی پارتها بوده است.»^۲



عکس هوایی از قلعه پراس

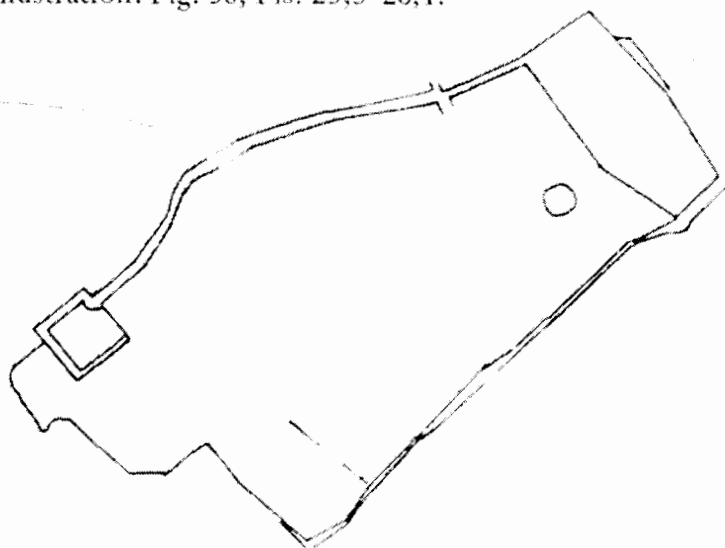
۱. فرهنگ جغرافیایی ایران (خراسان)، ۱۸۹.

2. Sykes.S.P. "A Sixth journey in Persia". The Geographical journal, vo. xxxv11, Jan. 1911, P.13.

رد پای ۲۵ شهر گمشده تاریخی گلستان ■ ۳۵

Condition: Ruined, except for citadel

Illustration: Fig. 38, Pls. 25,3-26,1.



کروکی شهر اشکانی قلعه پاراس

تمبرکس

متأسفانه در مرکز اصلی حکومت اشکانیان یا زادگاهشان در هیرکانیا (دشت گرگان امروزی) تحقیقات جامعی انجام نگرفته و به جز تحقیقات چند هیئت خارجی که زمانی کوتاه در این منطقه اقدام به بررسی نموده، فعالیت چشمگیر و دامنه‌داری صورت نپذیرفته است.

نزدیک به یک قرن است که باستان‌شناسان در جستجو برای پیدا کردن شهرهای اشکانی بوده و به جز یافتن چند شهر، در یافتن محل دیگر شهرهای اشکانی به نتیجه‌ای نرسیدند.

محققان در بررسی و تحقیقات خود، محوطه‌های بسیاری را به شهرهای زادگاه اشکانیان نسبت دادند، ولی نظر به این که نظریاتشان توأم با مدارک کافی باستان‌شناسی نبود، در حد «نظریه» باقی ماند و مورد «تأیید» و «قبول» قرار نگرفت.

شهرهای معروفی مانند «آساک» (Asak)، «دارا» (Dara)، «تمبرکس»، «زادرا کرتا»، «صد دروازه» و «سیرنیکس» که همگی از مراکز عمده حکومتی قبل و بعد از اشکانیان بوده و شناسایی آنها مسلماً وضعیت معماری و شهرسازی اشکانیان را روشن‌تر خواهد کرد. بر طبق منابع تاریخی، اغلب شهرهای اولیه اشکانی در زادگاه آنان هیرکانیا، به ویژه در اطراف دو رود معروف گرگان و اترک ایجاد شده است.

از دیگر شهرهای ناحیه هیرکانیا باید از شهر معروف بدون حصار تمبرکس^۱ نام برد، که طبق نوشته «پلی‌بی‌یوس» مورخ یونانی، شاهان پارتی عادت داشتند که زمانی از تابستان خود را در آن جا بگذرانند.^۲

جیمز موریه نخستین کسی است که فرضیه انطباق شهر کوچک اشکانی تمبرکس / طمبرک / طمبراکس Tombrax / تمبراکوس با شهر کنونی گرگان را مطرح می‌سازد:

«استرآباد بر جای تمبراکوس (Tambracus) باستانی^۳ و گرگان، که نزدیک استرآباد است، همان هیرکانیای یونانی است.»^۴
نام این شهر در جریان نبرد آنتیوخوس سوم با تیرداد اشکانی در سال ۲۰۹ ق.م. آمده است.

این شهر «بدون دیوار» و «بلادفاع» توصیف شده و محل آن در نزدیکی قلعه مستحکم سیرینکا (Sirinka) یا شهر پارتی سیرینکس (یکی از مراکز احتمالی اداری و سیاسی هیرکانیا) نشان داده شده است.^۵
این شهر، یکی از مراکز ضرب سکه در دوران پارتیان بوده^۶ و بر اساس معماری شهرهای هلنیستی ساخته شده بود. حتی برخی نیز نام بانی شهر «تمبراکوس» را سرداری یونانی به همین نام دانسته‌اند.

1. Debevoise, N. "A Political History of Parthia", Chicago, 1938, P. 19.

2. Polybius. The histories IV. tr. W. R. Paton, Loeb Classical Library. London, vol 11 (XI.VIII, 2).

3. Polybius, lib X, 24.

۴. سفرنامه جیمز موریه، ۴۱۶/۲-۴۱۷.

۵. دیاکونوف، اشکانیان، ۴۹.

۶. «ضرابخانه‌های پارتی»، برسیهای تاریخی، مهر و آبان ماه ۱۳۵۳، شماره ۵۳، صص ۱۳-۲۸؛ سکه‌های ایران، از آغاز تا دوران زندگی، ۴۴.

تمیشه

تمیشه، شهری قدیمی در مشرق تبرستان و جزء آن است.^۱
این شهر، مرز قدیمی تبرستان و سرحد گرگان، در ۱۶ کیلومتری شهر
ساری (ساریه) واقع بوده است.
نام آن در منابع سده‌های اولیه اسلامی، به اشکال گوناگون ثبت شده
است:

۱. طَمِیس (Tamis)^۲

۲. طَمِیْه (Tamiseh)^۳

۳. طَمِیش (Tamish)^۴

۴. طَمِیْشِه (Tamisheh)

۵. تَمِیْشِه^۵

۶. تَن بَیْشِه^۶

۱. اصطخری، المسالك و الممالك، ۱۶۹-۱۷۰.

۲. ابن خردادبه، المسالك و الممالك، ۱۱۹؛ الاعلاق النفیسه، ۱۴۹.

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ۳۲۶.

۴. ابن فقیه همدانی، اخبار البلدان، ۳۰۲.

۵. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ۳۵۵؛ حدود العالم، ۱۴۴؛ شاهنامه فردوسی،

۳۶، ۴۰؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۱۵۲/۱.

۶. تاریخ اسلام در نواحی شمالی ایران، ۳۸۸.

ابوالقاسم فردوسی می‌گوید در افسانه‌های ایرانی شهر همیشه، پایتخت دوم فریدون، پس از شهر «آمل» بوده است. در دوره ساسانیان، انوشیروان در مشرق این شهر، دیواری آجری از کوه تا دریا ساخت تا از حمله ترکان به تبرستان جلوگیری کند. او مدتی در همیشه به سر برد و در آن جا به عمارت پرداخت.^۱

احمد بن عمر ابن رسته اصفهانی، جهانگرد و جغرافیدان ایرانی سده سوم هجری، در سال ۲۹۰ ق. اطلاعات دقیقی از این شهر باستانی ارائه می‌دهد:

«اولین شهر طبرستان از طرف گرگان، شهر طمیس است که در سرحد گرگان واقع شده و دروازه بزرگی دارد و از اهالی طبرستان کسی نمی‌تواند از طبرستان به گرگان رود و یا از گرگان به طبرستان شود، مگر آن که از آن دروازه عبور کند.

و همچنین بین «طبرستان» و «گرگان»، دیواری کشیده شده، که از «کوه» تا «ساحل دریا» امتداد دارد و از آجر ساخته شده است. بانی و بنیانگذار این دیوار کسری انوشیروان است. وی این دیوار را به عنوان سدی کشید تا این که ترکان را از چپاول طبرستان مانع شود.

شهر طمیس، جمعیتی زیاد دارد و نیز دارای مسجد جامعی است و فرماندهی با جیره‌ای مقرر، سپاه آن جا را به دست دارد.»^۲

مسلمانان همیشه را در سال ۳۰ ق. و زمان خلافت عثمان بن عفان گشودند.^۳ در آن زمان، یکی از آبادی‌های مهم همیشه، آبادی «کوسان» بود.^۴

۱. البلدان، ۳۰۴؛ معجم البلدان، ۵۴۷/۳؛ تاریخ طبرستان، ۱۵۲/۱.

۲. الاعلاق النفیسه، ۱۷۶-۱۷۷.

۳. تاریخ طبری، ۲۸۳۶/۵؛ البلدان، ۳۰۷.

۴. پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران، ۱۰۲.

محمد بن جریر طبری، تاریخنگار نامدار مازندرانی، به لشکرکشی و نبرد سنگین سعید بن عاص در شهر ساحلی تمیشه، گشوده شدن دروازه به دست اهالی، هنگامی که سعید به آنان امان داده بود و کشتار ۷۰۰۰۰ تن از ایشان اشاره کرده است.^۱

در سال ۹۸ق. «یزید بن مهلب» به تمیشه لشکر کشید. در اواسط قرن دوم، ابوالعباس طوسی، حاکم تبرستان، سپاه ۱۰۰۰ نفری از اعراب را به سرپرستی «شمر بن عبدالله خزائی» در «پادگان تمیشه» مستقر کرد.^۲ در ۲۲۴ق. کوهیار به دستور برادرش مازیار، آخرین امیر قاروندیان تبرستان، شهر و باروی تمیشه را ویران کرد و اهالی آن جا را کشت. پس از او «سرخاستان»، از یاران مازیار در ساری، به تمیشه رفت و دور آن خندقی استوار حفر کرد و دژی محکم بنا نهاد.^۳

ابن اثیر با نقل همین وقایع، طول باروی ویران شده را ۵۵۵۶ متر ضبط کرده است.^۴ ابن خلدون نیز از بارو ساختن مازیار در مشرق تمیشه (در محل باروی ساسانیان) و حفر خندقی در آن جا یاد کرده است.^۵ در قرن سوم، ابن خردادبه در بیان «جربی» (سرزمین های شمال) و بلاذری در ذکر فتح گرگان و تبرستان از شهر تمیشه و قریه نامنه نام برده اند.

در اواخر سده سوم هجری، ابن رسته تمیشه را اولین شهر تبرستان از

۱. تاریخ طبری، ۲۸۳۶/۵-۲۸۳۷: تاریخ تبرستان، ۸۹-۹۱: تاریخ ابن خلدون، ۱۳۵/۲: فتوح البلدان، ۳۳۵: الکامل ابن اثیر، ۴۱/۲: تاریخ رویان، ۴۵-۴۸: تاریخ هزارساله اسلام در نواحی شمال ایران، ۵۶.

۲. تاریخ طبرستان، ۱۷۸، ۱۶۲.

۳. تاریخ طبری، ۱۲۷۵/۱۱.

۴. الکامل التواریخ، ۴۹۵/۶-۴۹۶.

۵. العبر، ۵۵۳/۴.

طرف گرگان دانسته^۱ و به دروازه بزرگ، جمعیت زیاد، مسجد جامع و سپاه آن جا اشاره کرده است.

ابن فقیه نیز در همین قرن، از حدود همیشه، وجود منبر، ۲۰۰۰ سپاهی و دیواری در آن جا یاد کرده است.^۲

در قرن چهارم هجری، که به عصر رنسانس اسلامی شهرت یافته است، ابواسحاق ابراهیم اصطخری و ابن حوقل بغدادی، به همیشه در فاصله ۳ مرحله‌ای ساری و یک مرحله‌ای استرآباد و نیز آبادی‌های نزدیک آن، از جمله بارست / مارست و آبادان / آبادان (شهر کوچکی که با نوکنده امروزی قابل تطبیق می‌باشد)، اشاره کرده‌اند.^۳

مؤلف گمنام حدودالعالم من المشرق الی المغرب، در سال ۳۷۲ ق. به نیکی از این شهر اسلامی یاد می‌کند:

«همیشه: شهرکی است خُرد و گردوی باره، و نعمت بسیار، و اندر میان کوه و دریا نهاده است، و حصاری دارد استوار، و اندروی پشه بسیار باشد، اندر همه شهر مگر به مزگت جامع کی پشه اندروی نرود.»^۴

در قرن ششم هجری، سمعانی همیشه را قریه‌ای در مازندران ضبط کرده و از بزرگان آن جا یاد نموده است.^۵

۱. تاریخ مازندران، ۲۳، ۳۸، ۶۳، ۶۸، ۷۳-۷۴، ۷۷، ۸۷، ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۸-۲۳۲، ۲۳۸، ۱۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۷۳-۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۲-۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۱.
۲. المسالك و الممالك، ۱۱۸-۱۱۹؛ فتوح البلدان، ۳۲۶؛ الاعلاق النفیسه، ۱۴۹؛ البلدان، ۳۰۳-۳۰۴.

۳. المسالك و الممالك، ۲۱۶-۲۱۷؛ صورة الارض، ۳۸۴.

۴. تعلیقات بر حدودالعالم، ۳۹۶.

۵. انساب سمعانی، ۷۲/۴.

اسپهبد رستم یکم غارن باوند در سال ۲۷۱ق. با محمد بن زید (داعی صغیر) مصالحه کرد و به میانجی گری عمرولیث قرارداد ترک دشمنی با هم به میان آورده بود؛ ولی داعی همیشه از طرف او نگرانی داشته و به بهانه‌هایی می‌خواست برای دایم از شر او «آسوده» و «دور» باشد.

بدین منظور لشگر به «کهستان» کشید و او را به «نیشابور» نزد رافع بن هرثمه که در این گاه مرکز خراسان در دست او بود، گریزانند.

و «اسپهبد» نیز در «نیشابور» به هر رندی و زبان بازی بود، رافع را با خود همراه نموده، به تصرف گرگان تحریک و تحریص کرد (۲۷۵ق.). تا وی را به گرگان آورد.

داعی صغیر چون خود را در مقابل حریف زورمند ناتوان دید، به دژ جهینه انداخت^۱ و ۶ ماهی در آن جا به سر برد، تا خواروبار دژ به پایان رسید و ناگزیر شد از دژ جهینه برکنده شده، با چند تن از یاران و همراهان خود به شهر تمیش پناه برد.

عامل شهر تمیش، برای دوری و رهایی شهر از ویرانی و کشمکش و کشت و کشتارهای بی جا، حاضر به تسلیم شهر به رافع شده و او را بدان شهر دعوت کرد. داعی از قضیه آگاه شد و از تمیش بیرون آمد و رو به ساری نهاد.^۲

مهم‌ترین وقایع تمیشه در این قرن عبارت است از:

۱. لشکرکشی مرداویج، فرستاده سلطان سنجر سلجوقی (حکومت: ۵۱۱-۵۵۲ق.) با ۱۰۰۰۰ سپاهی به تمیشه و استقبال اهالی از او
۲. به آتش کشیده شدن نواحی تمیشه به دستور بهرام، از امرای تبرستان، ظاهراً در سال ۵۱۲ق.، پس از یک ماه نبرد با رستم پسر دارا

۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۲۵۳/۱.

۲. الکامل ابن اثیر، ۱۴۴/۷؛ تاریخ تبرستان، ۴۱۳.

۳. محاصره ۴۰ روزه همیشه به فرمان مؤید آی ابه (درگذشت: ۵۹۶ق.)، غلام سلطان سنجر.^۱

سلطان مسعود ملک‌شاه چون به خراسان رسید، سنجر را واداشت که در بارهٔ تپورستان چاره‌ای بیندیشد و سلطان سنجر نیز که از سپهبد علی علاءالدوله یکم بدبین بود، مجالی را برای یکسره کردن آن سامان می‌یابید.

از این رو ارغش (یرغش ارغونی) را روانه تپورستان نمود. ارغش از گرگان گذشته، دژ جهینه و بالمن را بگشود و به استرآباد آمده، در لامی لنگ^۲ لنگر انداخت.

از این سو اسپهبد علی علاءالدوله لشگر به همیشه کشید و شش ماه ارغش را در لامی لنگ سرگردان گذاشت و او نیز چون دید آبی از اسپهبد برخاسته نمی‌شود، پی کار خود رفت.^۳

در سال ۶۱۳ق. ابن اسفندیار همیشه را یکی از ۲۷ شهر درون دربند همیشه و در هامون در تبرستان ذکر کرده است. در دورهٔ وی، ویرانه‌های شهر همیشه در جایی که او موضع بانصران خوانده و نیز گنبد‌های گرماوه و خندقی که از کوه تا دریا کشیده شده بود، به جا مانده بود.^۴

ابن اسفندیار، به نقل از علاءالدین تکش (پادشاهی: ۵۹۶-۵۶۸ق.) در بارهٔ همیشه گفته است:

«در معمورهٔ عالم چون آن طرف جایی نیست، چندان قلاع حصین و اموال دفین که در آن جا است، کجا تواند بود و آبها بر روی زمین روان و

۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۷۱، ۶۹، ۶۰، ۵۵/۲؛ ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۸؛ روضة الصفا، ۴۱۹/۲.

۲. روستای لامی لنگ از توابع شهرستان گرگان می‌باشد.

۳. تاریخ تبرستان، ۴۸۴؛ تاریخ مازندران، ۲۳۴/۱.

۴. تاریخ طبرستان، ۵۸/۱.

ینابیع که به تابستان به برف و یخ حاجت نیست و کهریزهای پاکیزه ساخته و حقیقت آن که آن موضع را شمامه‌الدین گفتند.^۱

در سال ۶۱۷ق. در پی هزیمت سلطان محمد خوارزمشاه و عبور وی از این نواحی، لشکر مغول به تمیشه حمله کرد.^۲

در ۶۲۳ق. یاقوت حموی ضمن نقل مطالب پیشینیان، اشاره کرده است که «تمیشه» همان «تمیشه» نزد ایرانیان است.^۳ به نوشته عظاملک جوینی در ۶۳۰ق. نصرت‌الدین از سوی «قآن» مغول، حاکم ناحیه‌ای از کبودجامه (مینودشت کنونی) در درون تمیشه تا بیرون تمیشه و استرآباد شد.^۴

در ۶۹۲ق. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، وزیر با درایت و کیاست ایرانی، در باره به سر بردن «غازان خان» و «قتلغ شاه» در تمیشه مطالبی آورده است.^۵

اولیاءالله آملی، در ۷۳۴ق. و در ذکر واقعه امیر مسعود سربداری و توجه او به جانب مازندران، از خندق تمیشه نام برده است.^۶ از زمان ویرانی تمیشه اطلاع دقیقی در دست نیست. بعضی منابع جدید، ویرانی آن را در دوره مغول، به ویژه میان سال‌های ۶۱۷ تا ۶۲۵ق. ذکر کرده‌اند.^۷

۱. تاریخ طبرستان، ۱۳۹/۲.

۲. طبقات ناصری، ۳۱۲/۱.

۳. معجم البلدان، ۴۵۷/۳؛ ۸۱۵/۴.

۴. تاریخ جهان‌گشا، ۲۲۲/۲-۲۲۳.

۵. جامع التواریخ، ۱۲۳۶/۲؛ تاریخ مبارک غازانی، ۳۶-۳۷.

۶. تاریخ رویان، ۱۸۰، ۱۸۶.

۷. مازندران و استرآباد، ۱۱۴؛ اسماعیل مهجوری، تاریخ مازندران، ۲۲۹/۱؛ عباس شایان، مازندران، ۳۲۵.

نویسنده مجمل التواریخ و القصص می‌گوید:

«تمیشه طبرستان. بنایی قدیم بوده است و گویند فریدون کرده است، بر دامن کوهی بر کنار دریا خراب شده بود که در همه طبرستان ناپسندیده‌تر از آن موضع نیست و در سنه تسع و ثمانین و خمس مائة ملک طبرستان اردشیر بن الحسن تجدید عمارت آن بیفزود.»^۱

به عقیده یاسنت لویی رابینو پس از تغییراتی که با حمله مغول روی داد، تمیشه جزء نواحی گرگان و ضمیمه مازندران گردید. در سال ۱۲۳۷، چارلز فرانسیس مکنزی، از مشاهدات خود، از امام‌زاده، آثار دیوار و خندق خرابه شهر گزارش داده است.^۲

در سال‌های ۱۲۷۵-۱۲۷۷، گریگوری والریانویچ ملگونوف از آبادی سرکلته خراب شهر، که تمیشه در آن جا بود، در بلوک سدن رستاق نام برده است.^۳

باستان شناسان در باره آثار شهر قدیم خراب شهر و اشیاء نفیس به دست آمده از آن جا، به ویژه از سده هفتم هجری، مطالبی گزارش کرده‌اند.

در سال ۱۳۴۳، کاوشگران در سرکلته خراب شهر و در قلعه نظامی و ناحیه بانصران، سفالینه‌هایی متعلق به پیش از اسلام و دوره اسلامی و نیز استخوان‌هایی از انسان و حیوانات کشف گردیدند.

در حفاریات ناحیه بانصران، مشخص شده که بالاترین لایه‌های شیشه‌های سفالی متعلق به سده‌های ششم تا هشتم است. امروزه ویرانه‌های شهر تمیشه و دیوار آن، در غرب روستای

۱. مجمل التواریخ و القصص، ۵۲۶.

۲. سفرنامه شمال، ۱۶۸.

۳. سفرنامه ملگونوف، ۶۶-۶۷.

سرکلاته، در حدود ۱۱ کیلومتری جنوب غربی شهر کردکوی و به صورت تپه‌های پست و مرتفع واقع شده است.

در سال ۱۹۶۲م. «دیوید بیوار»، باستان شناس و مستشرق انگلیسی، از این اثر تاریخی دیدن کرد و دو سال بعد، با همکاری «گزا فهوراری» و «ادوارد گیل» و کاوش و گمانه زنی در دیوار تمیشه، قلعه بانصران و ترانشه ارگ شهر، صحت ادعای لویی رابینو، مبنی بر وجود شهر تمیشه در این مکان را مورد تأیید قرار دادند.

گفته می‌شود بازماندگان شهر تمیشه، پس از هجوم ویرانگر مغول، در حدود سال ۵۶۵ق. به اماکنی چون نیم مردان، بالاخیل، بانو کلاته و بالا پلنگ مهاجرت کرده‌اند.

در بهار ۱۳۸۰، تلاش‌هایی در جهت ویرانی مهم‌ترین بنای عصر ساسانی استان گلستان، توسط شرکت آب منطقه‌ای استان گلستان و به بهانه احداث آب‌بندان صورت گرفت، که هنوز هم ادامه دارد.

در همین سال، هیئتی به سرپرستی جبرئیل نوکنده، در محدوده این شهر گمانه‌زنی کرد و نتایج این پژوهش این بود که با توجه به وسعت و گستردگی آثار تمیشه و موقعیت مکانی آن از لحاظ زیبایی‌شناسی و شهرسازی و به کارگیری از مصالح بومی در ساخت و سازهای شهری بی نظیر و عظیم بوده است، به احتمال زیاد معماران پیش از احداث شهر دارای نقشه بوده‌اند.

یاسنت لویی رابینو، کاشف شهر تمیشه در محل روستای سرکلاته خراب شهر، در باره یافته‌های خود می‌نویسد:

«خرابه شهر... بعد از بررسی دقیق تاریخ دشت مازندران، من به این نتیجه رسیده‌ام که این جا محل شهر قدیمی شهر تمیشه، اقامتگاه فریدون

بوده است که قصر او تا زمان «ابن اسفندیار» در محلی موسوم به «بانصران» دیده می شده است.

به علاوه، گنبدها و آثار حمام، با خرابه های خندقی که به دستور او از کوهستان تا دریا ساخته و کنده شده بود، در آن جا است. این خندق را برای حمایت مازندران در برابر حمله قبایل توران ساخته بودند.

دهات شرقی و شمال شرقی آن بیرون تمیشه نام داشته. به گفته ظهیرالدین، بیرون تمیشه همان استرآباد است.

باروهای تمیشه به فرمان مازیار بن قارن خراب، ولی بعداً دوباره ساخته شد. تاریخ ویران شدن تمیشه روشن نیست، با آن که دلایلی هست که حدس بزنیم آن واقعه در هجوم مغول اتفاق افتاده است.

اسپهبد بهرام (۵۱۲ق.) برادرزاده خود رستم بن دارا را یک ماه تمام در تمیشه محاصره کرد و بالاخره جنگل را آتش زد تا او را ناچار به تسلیم کند، اما رستم به قدری مقاومت نمود که آتش به دروازه شهر رسید و او به «سی رستاق» و «پنجاه هزار» فرار کرد.

در حدود ۱۰۰ متر دورتر از خرابه شهر، رودخانه کوچک «الوندکیا»^۱ واقع است.^۲

در افسانه ها آمده است که شهر تمیشه، پایتخت فریدون بوده است و پادشاهان سلسله اساطیری و افسانه ای «پیشدادی» مانند «ایرج» و «منوچهر» (پس از کشتن سلم و تور و رفتن به نزد نیای خود فریدون و برگزیده شده به پادشاهی) در این شهر تاجگذاری نموده اند.^۳

۱. رابینو در حاشیه آورده است: «سابقاً قریه ای بود موسوم به الوندکیا، در مشرق خرابه شهر. بعضی از سکنه آن به دست ترکمن ها به قتل رسیدند و بعضی دیگر پراکنده و عده ای از ایشان نیز در «سرکلا» در ۲ میلی آن جا ساکن شدند.» (مازندران و استرآباد، ۲۴۵).

۲. مازندران و استرآباد، ۱۱۴.

۳. حماسه سرایی در ایران، ۴۷۴-۴۷۵؛ تاریخ طبرستان، ۵۸/۱.

بهاء‌الدین محمد ابن اسفندیار، نخستین تاریخ‌نگاری است که از این افسانه یاد می‌کند:

«فریدون ... چون هفت اقلیم به حکم او شد، نشست جای خویش همیشه ساخت^۱ و هنوز اطلال و دمن سرای او به موضعی که بانصران گویند، ظاهر و معین است و گنبدهای گرماوه را آثار باقی، و خندقی که از کوه تا دریا فرموده بود، پیدا.

و من جمله آن به نوبت‌ها مطالعه کرده‌ام و آن جا به طواف رفته و عبرت گرفته و فردوسی در شاهنامه یاد کرد، نظم:

فریدون فرخ همیشه بکرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد
چنین تا به شهر بزرگان رسید ز ساری و آمل به گرگان رسید
چو آمد به نزدیک همیشه باز نیارابه دیدار او بد نیاز
و بیشه نارون در کتب هم آن موضع را خوانند و جوی نارون الی این
ساعت برقرار است و معمور و از آن خلائق متمتع، چون گرشاسف به
چین شد، فغفور را با بند زرین بر سر پیل با ۸۰ دیگر شاهان به همیشه
پیش فریدون فرستاد بر دست نریمان.^۲

در عالم واقع، شهر همیشه در زمان انوشیروان ساسانی (۵۷۹-۵۳۱م.) ساخته شده^۳ و کمتر از ۱۵۰۰ سال قدمت دارد.^۴ شاهنشاه پس از پایان رسیدگی به کارهای تبرستان، از آمل به شهر نامی و تاریخی همیشه رفت و چندی در آن جا ماند و سپس به مداین برگشت. از نوشته ابن اسفندیار برمی‌آید که انوشیروان از خراسان، از راه دامغان و

۱. اعتمادالسلطنه می‌گوید: «در بعضی از تواریخ دیده شده که فریدون از بیشه همیشه بر ضحاک خروج کرد.» (مرآت البلدان، ۱۹/۱-۲۱).

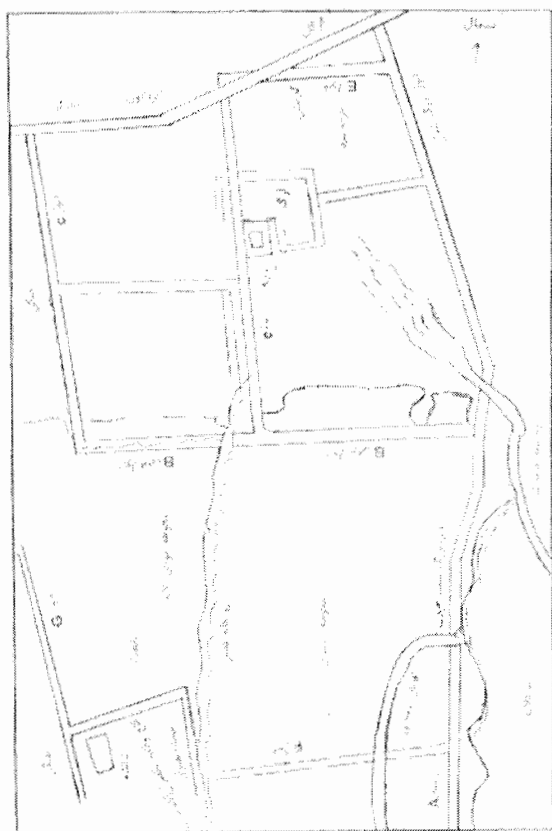
۲. تاریخ طبرستان، ۵۸/۱؛ عباس شایان، مازندران، ۳۲۵.

۳. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۰۰.

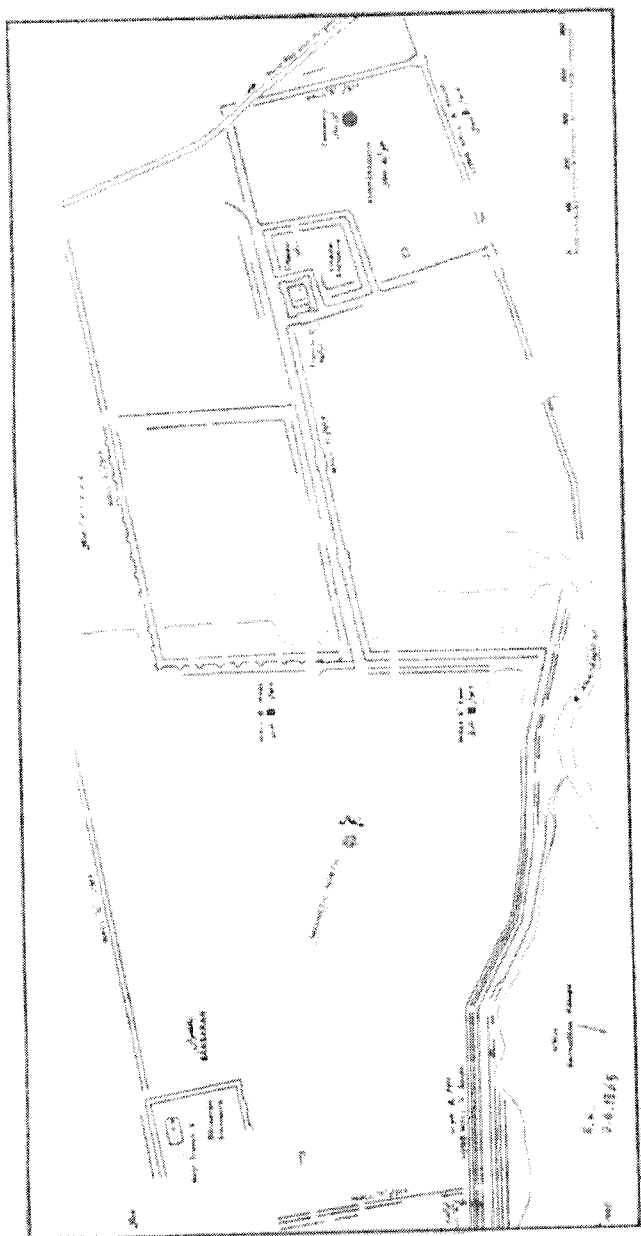
۴. تاریخ ایران کیمبریج، ۱۷۴/۴.

سمنان به آمل آمد و از این شهر به تمیشه رفت، چرا که اگر او از راه گرگان به تبرستان می آمد، دیگر لزومی نداشت به تمیشه رَوَد، چون که این شهر در سر راه گرگان و تبرستان قرار گرفته بود.^۱

انوشیروان شهر تمیشه مورد بازدید قرار داده و پس از پذیرایی و استقبال شکوهمند مردم و دولتیان، دستور داد شهر را وسعت بخشند.



نقشه شهر تمیشه و تأسیسات وابسته به آن (بیوار و فهرواریف ۱۹۶۴)



محدوده باستانی و تاریخی همیشه (خرابه شهر - سرکلاته). گورستان، مجموعه کاخ بانصران و دیوار دفاعی

این شهر، که بر اساس نیازهای نظامی (ایجاد مانع در برابر یورش هپتالیان) بنا شده بود، دارای تأسیسات گوناگون دفاعی (قلعه، بارو، برج دیدبانی) بوده و بیشتر یک شهر - قلعه یا «پادگان» بوده، تا یک شهر کوچک پایتخت گونه اشراف‌نشین کرانه‌ای.^۱

دولت‌های هخامنشی، سلوکی و اشکانی آسایشی از دست سکا‌های چپاولگر نداشته و در ستوه بوده‌اند. همیشه از شهر همیشه، هم مرز با گرگان، تا هوسم (رودسر)، هم مرز گیلان، در کناره‌های تبرستان و رویان، پاسگاه‌هایی دایر و پادگان‌هایی گذاشته بودند تا مردم از دست سکایی‌ها و تاخت و تاز آنان در آسایش باشند.^۲

دومورگان فرانسوی معتقد است که سرکلایه خرابه شهر محل حدسی هیرکانیای قدیم است،^۳ اما یافته‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که هیرکانیای هخامنشی در شهرستان باستانی گنبد کاووس قرار دارد.

هلمز (Holmes) نیز حدس زده که شهر قدیمی برابر (Barabar) در حوالی این مکان قرار داشته است.^۴

مهم‌ترین بخش‌های تاریخی کشف شده این شهر ساسانی - اسلامی، عبارتند از:

۱. محوطه بانصران:

این محوطه باستانی در یک کیلومتری غرب روستای سرکلایه قرار داشته و قدمت آن به دوره‌های تاریخی و اسلامی می‌رسد و به شماره

۱. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۱۱؛ سفرنامه مازندران و وقایع مشروطه، ۷۲؛ سفرنامه ملگونوف، ۱۸؛ ایران از آغاز تا اسلام، ۱۴۱-۱۵۱؛ جغرافیای تاریخی ایران باستان، ۳۴، ۲۷۶، ۳۲۶؛ پیرنیا، تاریخ ایران، ۱۱۷-۱۳۳.

۲. تاریخ تبرستان، ۱۶۴.

۳. مطالعات جغرافیایی شمال ایران، ۴۳۲.

۴. فرهنگ جغرافیایی ایران (خراسان)، ۱۴۷.

۴۸۴۹ در تاریخ ۱۹ اسفند ماه ۱۳۸۰ در فهرست آثار ملی کشور ثبت شده است.

این محوطه وسیع، در جنوب ارگ شهر باستانی تمیشه بوده و کانال باستانی میرانلو - که از رودی به همین نام سرچشمه می‌گیرد - و کوره‌های آجرپزی و دیوار این شهر دوره ساسانی در این نقطه قرار دارند.

یک دیوار افقی از دیوار تمیشه از یک قسمت به قلعه بانصران متصل می‌گردد و قطعات شکسته سفال ساسانی تا دوره اسلامی در سطح محوطه پراکنده هستند.

محوطه ۶۰۰ متر طول و ۴۰۰ متر عرض و ۲ هکتار وسعت دارد.



روستای سرکلته و بافت سنتی خانه‌های آن

۲. محوطه موزی لاپه

این محوطه باستانی در یک کیلومتری شمال غرب روستای سرکلته

و غرب رودخانه خشکه لوچاک واقع گردیده و از جمله تأسیسات وابسته به شهر تاریخی تمیشه می باشد و در موقعیت جغرافیایی ۵۴ درجه و ۵ دقیقه و ۸/۰ ثانیه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۴ دقیقه و ۷/۳ ثانیه عرض شمالی قرار گرفته است.

محدوده کلی آن در سال ۱۳۴۳ توسط «دیوید بیوار»، باستان شناس انگلیسی مورد شناسایی و کاوش قرار گرفت.

در گمانه زنی سال ۱۳۸۰، تأسیسات معماری، شامل فونداسیون سنگی و معماری آجری متعلق به دوره ساسانی و همچنین بام پوش های سفالی ناودانی شکل، که دارای گل میخ هایی در قسمت محدب و مقعر خود جهت تثبیت در سقف بودند، به دست آمد.

سفالینه های این تپه، همگی بدون لعاب و مربوط به دوره ایران باستان می باشند، که همراه با پاره آجر به وفور در سطح و عمق تپه به چشم می خورد.

تپه به شکل تقریباً دایره ای شکل، دارای ابعاد ۷۰ متر طول، ۶۰ متر عرض و ۱/۲۰ متر ارتفاع می باشد.

فونداسیون معماری موجود با استفاده از سنگ های حجیم و ملات ساروج ایجاد شده و عمق آن به یک متر می رسد. آجرهای به کار رفته در آن دارای ابعادی متفاوت، از ۳۱×۳۱×۸ تا ۳۸×۳۸×۱۰ سانتی متر می باشند.

این محوطه دارای قدمت ساسانی تا اسلامی می باشد و به شماره ۴۷۵۷ در تاریخ ۲۳ بهمن ماه ۱۳۸۰ در فهرست آثار ملی ایران ثبت شده است.

۳. دیوار تمیشه:

به استناد شواهد با توجه به رطوبت فراوان منطقه، بیشتر بناهای شهر

روی پی‌های سنگی قرار داشته‌اند، سقف خانه‌ها به صورت شیروانی و دارای بام پوش کانالی شکل و ناودانی بوده و طراحان شهر همیشه برای حفاظت از شهر خندق و دیوار آجری پیرامون ساخته‌اند.

این دیوار دفاعی را «بهرام‌گور» یا «پیروز» یا «قباد» و یا فرزندش «انوشیروان» ساخته و از همیشه آغاز شده و تا ۳ میل در دریا امتداد داشت.

بیوار (A.D.H. Bivar) در باره آن می‌نویسد:

«اگر به مدارک و اسناد دوره ساسانی اعتماد کنیم، مرز غربی هورکانیه یا ولایت گرگان کنونی در گوشه جنوب شرقی دریای خزر، یا دقیق‌تر گفته باشیم در امتداد دیوار ساسانی که نشانه‌های آن را هنوز می‌توان مشاهده کرد و از میان روستاهای سرکلانه و کارکنده گذشته، در چند کیلومتری مشرق بندرگز به دریا می‌رسد، قرار داشت.^۱

محمد بن محمود طوسی، در سده ششم هجری، در ذکر طبرستان، به این دیوار اشاره مختصری دارد:

«اول شهر طبرستان، طمیس تا جرجان تا طالقان و بر آن دربی است عظیم، از اهل طبرستان کس نتواند به جرجان آید، الا از آن درب، زیرا که دیواری بلند کشیده است، از کوه تا میان دریا، بنا کرد آن را انوشیروان عادل، تا میان ترک حجاب باشد از غارت.»^۲

۴. کانال باستانی میرانلو:

کانال باستانی میرانلو از داخل جنگل از دره‌ای به نام «سوما» شروع می‌شود و به همراه شیب ملایم بر اساس ریخت طبیعی زمین از میان

1. A.D.H. Bivar and G.Fehervari, "The Walls of Tammisha", Iran IV (1966), P.40.

۲. عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، ۲۴۷.

درختان تنومند و بوته‌های وحشی تمشک گذر کرده و با پیچ و خم کوتاه در ضلع جنوبی محوطه بانصران وارد بخش کشاورزی امروزی شده، که به صورت دره‌ای کم عمق و به صورت کانالی «دست کند» مشخص است و بعد از قسمت میانی محوطه بانوسران به سمت خندق دیوار متصل می‌گردد.

در امتداد خندق حرکت می‌کند، تا این که به رودخانه فصلی سرکلاته پیش از خراب شهر می‌پیوندد؛ هر چند کانال باستانی بر اثر تسطیح و خاکریزی پر شده، ولی هنوز قابل تشخیص است.

به گفته اهالی و کشاورزان حتی در دهه‌های اخیر با لایروبی مسیر کانال انتقال آب برای کشاورزی و کشت برنج از آن استفاده می‌کردند و وجود تنه‌های تنومند درختان قطع شده در مسیر، بیانگر مسیر کانال است.

علاوه بر این، در مسیر این کانال «آسیاب‌های آبی» در گذشته فعال بود، که امروزه فقط نام محل آن در بین کشاورزان رایج است، ولی اثری از سازه نیست.

می‌گویند: از جمله اقدامات عبدالله بن طاهر در منطقه همیشه در زمینه آبیاری بوده که دستور داد قناتی برای آب آشامیدنی از کوهستان به داخل شهر همیشه احداث کنند.

۵. عروس قلعه:

عروس قلعه، در جنوب شهر همیشه و ارتفاعات جنگلی البرز شرقی قرار دارد. برای دسترسی به آن می‌توان از طریق مسیر خندق که در مسیر ارتفاعات امتداد یافته، بعد از حدود ۱ کیلومتر می‌توان به آن دست یافت. این قلعه بر روی دامن‌های شیب دار و در سطح به نسبت مسطح ایجاد شده است. فضای داخلی قلعه مستطیل شکل و بقایای دیواره آن ۱ تا ۴

متر است. مصالح به کار رفته آجرهای $۳۰ \times ۳۰ \times ۶$ سانتی متر و پاره آجرها، لاشه‌های سنگ و ملات آن گل و آهک است.

ورودی قلعه از سمت جنوب است و چند پلکان با لاشه سنگ به صورت پلکان چیده شده است. شمال و شرق این قلعه، دامنه‌های شیب‌دار و ضلع جنوب و غرب آن خندق قرار دارد.

بخش‌های جنوبی آن تقریباً سالم مانده، رویش درختان و چاله‌های حفاری غیرمجاز سبب تخریب آن شده است.

۶. نارنجی قلعه

نارنجی قلعه یا نارنج قلا، در جهت شمالی و جنوبی روی ارتفاعات منفرد کوه و بر روی صخره در گوشه شرقی قرار دارد.

بقایای یک خندق به عرض و عمق ۲ متر در ضلع جنوبی است که برجک‌های مدور دیدبانی در پشت آن دیده می‌شود. به نظر می‌رسد راه دسترسی به قلعه از سمت غرب و در قسمت جنوبی آن بقایای یک آب‌انبار به شکل مستطیل به عمق ۶ متر دیده می‌شود.

چاله‌های حفاری غیرمجاز و رویش درختان به این قلعه آسیب رسانده است. این قلعه در بین درختان جنگلی تنومند و یک آبشار قرار گرفته است.

خرابه‌هایی از این قلعه در قسمت جنگلی جنوب روستای سرکلته خراب شهر مشاهده می‌شود، که اهالی معتقدند که این قلعه، دارای دژ محکم و برج‌های متعدد دیدبانی بوده و ۳ طرف آن را کوه دربرگرفته است.

بر اساس یک افسانه محلی، این قلعه «طلسم» بوده است. معروف است گالش‌های محلی به داخل غار قلعه گام می‌نهند و با درخت نارنج روبرو می‌شوند.

خوشحال می شوند و نارنج را می چینند، اما ناگهان در خروجی بسته می شود. وقتی نارنج را بر زمین می گذارند، طلسم باز می شده است و آنها نیز هراسان از قلعه خارج می شوند.

در خرداد ماه ۱۳۸۸، اعلام شد که در پنجمین فصل مشترک کاوش های باستان شناسان ایران و انگلستان، این قلعه نظامی ساسانی کشف شده است.

این قلعه، به همراه قلعه دختر، در اواخر دوره ساسانی در ضلع شرقی و غربی ارتفاعات جنگلی جنوب شهر تاریخی تمیشه، برای حفاظت از این شهر ساخته شده و تا اوایل دوره اسلامی نیز از آنها استفاده می شده است.

۷. قلعه دختر:

این قلعه پایین تر از نارنج قلعه قرار دارد و ستون های سنگی متعددی در آن به چشم می خورد و از استحکامات نظامی عصر ساسانی شهر تمیشه محسوب می گردد.

در گذشته، برخی اعتقاد داشتند که مراسم عبادی میترایسم در این مکان انجام می شده است، چرا که اولین تابش نور خورشید در منطقه، مستقیماً به قلعه می تابید و در بامدادان، به ستایش مهر می پرداخته اند.

۸. بقایای کوره آجرپزی

پراکنش سرباره های آجر بر روی سطح زمین موقعیت احتمالی چندین کوره آجرپزی را در نزدیکی دیوار تمیشه آشکار ساخت.

بررسی مگنومتری صورت گرفته، شامل ۹ شبکه ۳۰×۳۰ متری بود که ۶ آنومالی با مغناطیس بالا و مستطیل شکل را در امتداد دیوار مشخص ساخت. اینها احتمالاً نمایانگر کوره های آجرپزی هستند و احتمال دارد که این قضیه برای ۴ آنومالی ضعیف تر و نامنظم تر نیز صحت داشته است.

کلیه این آنومالی‌ها در غرب دیوار قرار دارند و توسط یک خندق بزرگ از آن جدا شده‌اند، در حالی که سالم‌ترین بخش این خندق در شمال قرار دارد.

در این ناحیه نیز به عنوان یک فرورفتگی خطی واضح به جا مانده است که عمق کمتر آن احتمالاً نتیجه زراعت و فرسایش اخیر بوده است. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که کوره در سمت مخالف خندق، نه دیوار، قرار گرفته‌اند. با این استدلال که مواد استخراج شده از خندق مجاور هر کوره به عنوان ماده خام برای کوره‌ها مورد استفاده بوده است.

جای تعجب است که چرا کوره‌ها در همان سمتی از خندق که دیوار قرار دارد، جای ندارد تا این که ضرورت حمل آجرهای سنگین از روی خندق از بین برود.

یک توضیح محتمل آن است که این کوره‌ها، آجرهای مورد نیاز را برای ادامه دیوار در امتداد شیب‌های تند کوهستانی آن حوالی تولید می‌کرده‌اند.

اگر این فرض که کوره‌ها انحصاراً مصالح ساختمانی بخش‌هایی از دیوار را که درست مجاور کوره‌ها بوده‌اند را فراهم نمی‌کرده‌اند، صحت داشته باشد، این موضوع که کوره‌ها در سمت داخل یا خارج دیوار است اهمیت کمتری می‌یابد. دانستن این که کوره‌ها بر لبه خارجی خندق منطبق بودند نیز مفید است.

پس از باران، که در این منطقه مرطوب متداول است، خندق که تقریباً دره‌های طبیعی را در کوره‌ها دنبال می‌کند، پر از آب می‌شده است. این آب می‌توانسته در ساخت آجرها، به طور مثال با ایجاد آب‌بندهای موقت در خندق، مورد استفاده قرار گیرد.

اگر کوره‌ها در سمت داخلی خندق قرار می‌گرفتند، تنها از ساخت

دیوار ممانعت به عمل می‌آوردند (مسیر ساخت آن را مسدود می‌کردند) مگر آن که کمی آن طرف‌تر از خندق ساخته می‌شدند.

۹. امامزاده قاسم:

پس از گذشتن از میان رود که به نظر همان نهر کارکنده است، امامزاده‌ای وجود دارد که به نسبت بزرگ بوده و آن را در نقطه‌ای که خراب شهر نام داشت، ساخته‌اند و محصور به قبرستان وسیعی است. کتیبه‌ای بر در امامزاده بود که حاکی از این که آن جا مقبره امامزاده قاسم است و به امر محمدقلی بیگ نام تحت نظارت شیخ و استاد نیارک نجار تعمیر شده است. تاریخ کتیبه سنه ۱۱۲۴ ق. است.^۱

دیدگاه‌های متفاوت:

برخی نیز معتقدند که شهر همیشه در این مکان قرار نداشته است:

۱. در سده نهم هجری، میرظهیرالدین مرعشی، شرح نسبتاً مفصلی در باره اختلاف محل دو همیشه آورده است و سرانجام چنین نتیجه می‌گیرد نشیمنگاه افسانه‌ای فریدون، همیشه دیگری (همیشه اهلم در نزدیکی آمل) غیر از همیشه بانصران (همیشه کوتی بانصران) بوده است.^۲
۲. اردشیر برزگر هم معتقد است که:

«همیش و تمیشه، شهری بوده آبادان و بسیار بزرگ و نامی و تاریخی در خاور تبرستان و در نزدیکی‌های دریا و هم مرز با گرگان.

جای آن به خوبی دانسته نشد، ولی از شاهراهی که از ساری از آن شهر می‌گذشت، می‌توان گمان برد که در نزدیک‌های بندرگز امروز و

۱. مازندران و استرآباد، ۷۷.

۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۲-۱۶؛ میترا مهرآبادی، شاهنامه منشور، (۱۲۷/۱): تاریخ تبرستان، ۲۶۵.

بالاسر لمراسک و تیرتاش کنونی جای داشته است... مازندران را دو محلی است که نام هر دوی آن به هم یکسان است: یکی شهر تاریخی تمیش مورد سخن ما در پایان بخش خاوری خاک مازندران و هم مرز با گرگان و دیگری بیشه تمیشه / تمیشان سر که دیه تمیشان حوزه شهر آمل امروزه در نزدیکی‌های کنار دریا و محل کارخانه چوب بری دولتی است. و این که در شاهنامه در باره فریدون آمده... منظور از تمیشان آمل است.»^۱

جرجان

گنبد کاووس در زمان عمر بن خطاب، خلیفه دوم (خلافت: ۱۳-۲۳ق.)، در سال ۱۸ یا ۲۲ق. با دست سُوید بن مُقَرِن گشوده شد^۱ و فرمانروای جرجان با پرداخت ۲۰۰۰۰۰ درهم صلح را پذیرفت. ظاهراً در این هنگام، گنبد کاووس در تصرف ترک‌ها بود.^۲

در سال ۹۸ق.، بر اثر پیمان شکنی اهالی جرجان و شورش آنان، یزید بن مهلب سوگند خورد که با خون اهالی جرجان آسیاب بگرداند.^۳

یزید بن مهلب با سپاهی که طبری تعداد آن را از ۱۰۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰ تن نقل کرده، شامل اهالی کوفه، بصره، شام، سران خراسان و ری و موالی و ممالیک به ولایت جرجان که فیروز بن قول مرزبان آن بود، حمله کرد.^۴ پس از آن که ۱۴۰۰۰ ترک را دست بسته کشت، ۴۰۰۰۰ تن از مردم گنبد کاووس را نیز از دم تیغ گذراند. حتی ۱۲۰۰۰ تن از آنان را به دره «هزبرد» برد و به لشکریانش گفت هر که انتقامی از آنها می‌جوید، کشتار کند.^۵

۱. تاریخ جرجان، ۴۴-۴۵.

۲. فتوح البلدان، ۴۶۷.

۳. تاریخ طبری، ۵۴۱/۶.

۴. تاریخ طبری، ۵۳۲/۶-۵۳۶.

۵. تاریخ طبرستان، ۱۶۳/۱-۱۶۷.

کار تا بدان جا پیش رفت که هر عربی ۴ یا ۵ ایرانی گنبد کاووسی را به طرز فجیعی به قتل می‌رساند.^۱

پس از کشتار بسیار، بر مردم گنبد کاووس جزیه و خراج وضع کرد و رفتاری سخت با ایشان در پیش گرفت. روی خونها آب به دره روان کرد،^۲ که در آن جا آسیاها بود.^۳

و با خون ۴۰۰۰۰ گنبدی، آرد تهیه شد و نان ساختند و از آن نان‌ها تناول کرد و برای سلیمان بن عبدالملک «فتح نامه» فرستاد.^۴

کشتگان را در مسافتی به طول ۱۲ کیلومتر، از چپ و راست جاده «مصلوب» کرده^۵ و به دختران و زنانشان بی حرمتی کرد و ۶۰۰۰ دختر و کودک جرجانی را به بردگی فروخت.^۶

وی پس از گشودن شهر جرجان، بارویی گرداگرد آن ساخت و طرح بنای ۴۰ مسجد را ریخت و مسجدی به نام خود ساخت.^۷

بلاذری بنای شهر جرجان را به یزید بن مهلب نسبت می‌دهد.^۸ با این همه، وی می‌نویسد هنگامی که او شهر گنبد کاووس را در سال ۹۸ ق. تصرف کرد، شهر دیواری آجری داشت که مردم از دست ترکان در آن جا پناه می‌گرفتند.

شهر گنبد کاووس (جرجان) که اکنون ویرانه‌های آن در حدود

۱. تاریخ اجتماعی ایران، ۱۲۶/۲.

۲. تاریخ اسلام در نواحی شمالی ایران، ۶۰-۶۲.

۳. تاریخ طبری، ۳۹۲۸/۹-۳۹۴۰؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۴۵/۱.

۴. تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۲۲۵/۷-۲۳۱.

۵. فتوح البلدان، ۴۷۴/۲.

۶. زین الاخبار، ۲۵۱؛ طبقات ناصری، ۹۷/۱.

۷. تاریخ جرجان، ۴۹.

۸. فتوح البلدان، ۴۷۱.

۳ کیلومتری مغرب شهر گنبد کاووس قرار دارد، قرن‌ها مرکز ولایات جرجان و طبرستان و گاهی نواحی همجوار به شمار می‌آمد.^۱

گفته می‌شود شخصیت‌های معروف و مشهوری از میان اعراب صحابه و تابعین به شهر جرجان سفر کرده‌اند، که از میان آنان می‌توان به عبدالله بن عمر، حذیفه بن یمان، ابوهریره و عبدالله بن زبیر اشاره کرد.^۲

در اواخر قرن سوم، خراج ولایت جرجان به ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم می‌رسید.^۳ مساحت آن ۴ فرسنگ و مدت‌ها نشستگاه مرزبانان طبرستان بوده است.^۴

در سده دوم هجری، شهرستان گنبد کاووس به پایگاه نهضت‌های مذهبی و ملی، مانند علویان تبرستان، زیدیه و مازیار و خوارج تبدیل شده بود.^۵

در سال ۱۳۰ق، قحطبه بن شیب، عامل و کارگزار ابومسلم خراسانی، چون شنید مردم گنبد کاووس خیال نافرمانی در برابر حکومت را در سر می‌پروراند، دست به جنایت زده^۶ و «۳۰۰۰۰ تن از

۱. الروض المعطار فی خبر الاقطار، ۱۶۰؛ الکتاب العزیزی او مسالک و الممالک، ۱۵۱؛ مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع، ۳۲۳/۱؛ نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، ۶۸۳؛ معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ۳۷۵/۲؛ برگزیده مشترک یاقوت، ۱۶۱؛ الخراج و صناعة الکتابه، ۱۷۴؛ المواعظ و الاعتبار بذكر و الآثار، ۶۸؛ مسالک الامصار فی ممالک الامصار، ۱۶۸/۳.

۲. گرگان نامه، ۷۱-۷۲؛ از آستارا تا استارباد، ۱۶/۵.

۳. تاریخ یعقوبی، ۲۷۷.

۴. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۳۰.

۵. روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، ۲۱۳-۲۱۴؛ روضة الصفا، ۳۳۸/۳-۳۵۰.

۶. تاریخ طبری، ۴۵۶۲/۱۰-۴۵۶۷؛ حبیب السیر، ۱۹۸/۲؛ تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ۱۲۲.

اهالی جرجان کشت^۱ ... داخل شهر جرجان شد و مردم را استنطاق کرد تا بر متمردين آگاه شد و آن عده را کشت.^۲

در سال ۴۲۱ق. هارون الرشید، خلیفه هزار و یک شب و نامدارترین و مقتدرترین خلیفه عباسی، وارد گنبد کاووس شد. در این شهر، خزانه «علی بن عیسی» را نزد خلیفه آوردند که ۱۵۰۰ بار شتر بود.^۳ و در سال ۲۰۳ق. مأمون همراه با ولیعهدش امام رضا (ع) یا به روایتی محمد دیباج وارد شهر گنبد کاووس شدند.^۴

ابن خردادذه درباره گنبد کاووس (جرجان) می نویسد:

«و جرجان قصبه‌ای است و محصولات آن آلف الف درهم.»^۵

سهراب، مشهور به ابن سراپیون/ سراپیون می نویسد:

«اقلیم پنجم: شهر گرگان نزدیک دریاست و طول و عرض آن از این قرار است: طول: ۸۱ درجه و ۴۵ دقیقه^۶؛ عرض: ۳۸ درجه و ۵۰ دقیقه.»^۷ جغرافیدان و تاریخنگار شیعی، ابن واضح یعقوبی، در سال ۲۷۸ق. درباره گنبد کاووس می گوید:

«و از ری تا جرجان ۷ منزل راه است و شهر جرجان بر نهر دیلم واقع است و سرزمین جرجان را سعید بن عثمان در حکومت معاویه فتح کرد. سپس یاغی گشت و مردم آن از اسلام بازگشتند.

۱. التنبيه والاشراف، ۳۰۹/۲.

۲. ابن اثیر، الکامل، ۲۲/۱۵.

۳. تاریخ طبری، ۵۳۶۵/۱۲.

۴. تاریخ جرجان، ۵۷.

۵. المسالك الممالك، ۲۴۴-۲۴۵.

۶. خوارزمی طول جغرافیایی گرگان را ۸۰ درجه و ۴۵ دقیقه ذکر کرده است. (صورة الارض، ۲۷).

۷. عجایب الاقالیم السبعة الى نهاية العمارة، ۵۷.

تا آن که یزید بن مهلب در حکومت سلیمان بن عبدالملک بن مروان آن را فتح نمود.

و خراج سرزمین جرجان ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ درهم است و افزارهای چوبی نیک، از خدنگ و جز آن، و انواع جامه‌های حریر در آن جا ساخته می‌شود، و شتران بختی تنومند در آن جا است و در زمین جرجان خرما درخت بسیار است.^۱

به نوشته ابن اسفندیار، در ۳۱۰ ق. شهر گنبد کاووس، دارالملک ابوالحسین پسر ناصر کبیر (حسن اطروش، از سادات علویان طبرستان بود.^۲

در نخستین کتاب جغرافیا به زبان فارسی، یعنی *حدود العالم من المشرق الى المغرب* (تألیف در سال ۳۶۱ یا ۳۶۲) در باره شهر گنبد کاووس آمده است:

«گرگان. شهری است مَر او را ناحیتی بزرگ است، و سوادى خرم و کشت برز بسیار، و نعمت فراخ. و سرحد میان دیلمان و خراسان. و مردمانی‌اند «درشت صورت» و «جنگی» و «پاک جامه»، «بامروت» و «میهمان دار».

و این شهر به ۲ نیم است، شهرستان است و بکرآباد، و رود هرند، کز طوس برود به میان این هر دو نیمه بگذرد. و مستقر پادشاه طبرستان است. از وی جامه ابریشم سیاه خیزد و قایه و دیبا و قزین.^۳

اسحاق بن حسین منجم، جغرافیادان سده چهارم هجری، در وصف شهر گنبد کاووس می‌نویسد:

۱. البلدان، ۴۳.

۲. تاریخ طبرستان، ۲۸۴/۱.

۳. تعلیقات بر حدود العالم من المشرق الى المغرب، ۳۹۴-۳۹۵.

«جرجان در اقلیم پنجم واقع شده است. فاصله آن از خط مغرب ۸۰ درجه و از خط استوا ۳۹ درجه است، و جرجان از شهرهای خراسان به جانب رود ایلی است.

جرجان در روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان فتح شد. سپس مردمان آن از اسلام روی برگردانیدند، تا بار دیگر یزید بن مهلب در خلافت سلیمان بن عبدالملک آن را گشود.

جرجان شهری بزرگ است و خراج آن به ده هزار هزار دینار می‌رسد. و در جرجان از چوب خلنج^۱ و جز آن، چیزهای نیکو می‌سازند؛ و نیز جامه حریر می‌بافند.

و در جرجان اشتران بزرگ بختی است و درختان خرما ی بسیاری دارد و از جرجان تا ری ۹ مرحله راه است.»^۲

دانشمند نامدار سنی مذهب سده چهارم هجری، ابواسحاق ابراهیم استخری (اصطخری)، در سال ۳۴۰ ق. در باره گنبد کاووس (گرگان / جرجان دوره اسلامی) می‌نویسد:

«وگرگان شهری بزرگ است و باران و نم چنان نباشد کی در طبرستان. و مردم گرگان مردمانی خوش طبع و بامروت باشند.

و بیرون شهر محلتی هست کی آن را بکراآباد خوانند. و رودی بزرگ در میان است. و ابریشم و جامه‌های نیکو خیزد از گرگان.

و تخم ابریشم گرگانی را در طبرستان ابریشم نخیزد. و در ناحیت گرگان آبهای بسیار باشد و نواحی کشاورزی فراوان هست.

و چون از عراق گذشتی، هیچ شهری جامع تر از گرگان نیست. و میوه

۱. علف جاروب. (فرهنگ فارسی معین، ۱۰۲۸/۲)

۲. آکام المرجان فی ذکر المدائن فی کل مکان، ۷۲-۷۳.

گرمسیر و سردسیر آن جا یابند. و به تابستان برف نزدیک بود. و از گرگان مردمان معروف برخاسته‌اند، چون عمرکی و غیره.»^۱

ابودلف خزرچی در ۳۴۱ق. از گنبد کاووس بازدید کرده و آن را شهری زیبا در کنار رود بزرگی میان کوه و دشت و خشکی و دریا وصف کرده است و می‌گوید:

«از تپه و ماهور و دره‌های هول‌انگیز گذشته، به جرجان رفتم. جرجان، شهر زیبا و در کنار رود بزرگی در میان کوه و دشت و خشکی و دریا واقع است. در آن جا خرما و زیتون و گردو و نیشکر و انار و پرتقال می‌روید و ابریشم بسیار عالی تولید می‌شود که رنگ آن تغییر نمی‌کند. در جرجان اقسام زیادی سنگ یافت می‌شود و هر کدام خاصیت‌های عجیبی دارد. در آن جا نیز افعی‌های هولناک وجود دارد، ولی آزاری ندارند.»^۲

ابوعبدالله مقدسی، دانشمند و جغرافیدان سده چهارم هجری، در سال ۳۷۵ق. درباره گنبد کاووس می‌نویسد:

«شهرستان: مرکز اقلیم و قصبه جرجان است. پر از میوه زیتون و انار می‌باشد. در میان شهرها به رمله فلسطین همانند است.

مردمش آداب و رسوم ویژه و مردانگی و درست کاری دارند. سر بزیر و نرم و باگذشت‌اند.

بازارها و مسجدهایش زیبایی‌مند.

خریزه و حلوا و بادمجان نیکو دارند. نان آن جا گویی با روغن خمیر شده باشد. نارنج، ترنج، عناب دارد، نخل هم دارد، اگر سرما خرمایش را نزنند. ماهی خوشمزه و شگفت‌انگیز همچون گاو دارد. پس شهری گران قدر و ثروتمند به شمار است.

۱. مسالک و ممالک، ۱۷۳.

۲. سفرنامه ابودلف، ۸۳.

نهرهایش پل و سقف دارند.

پیران بادین و دانش و ثروت دارد.

مسجدها را نقاشی کرده و دیوارها را دامن آراسته.

شهر مانند فسا و بغداد دو بخش است، و طبق معمول دکان و منبر را با هم دارد. کنار کاخ امیر، میدان است. اذان را با آواز می‌گویند، خطیب ایشان حنفی و اقامه را جفت می‌آورند.

هم دریا دارد، هم روستای دهستان، باغستان و درخت‌ها و نیستان و خرما رود آن را فراگرفته است.

انجیر و زالزالک و انار، بی بند و بار و بی بها، در اختیار همگان می‌باشد.

کوه‌های آباد همانند کوه لبنان و کاروانسراهای زیبا و مسجد دینار [دارد].

همه این نیکویی‌ها را دارد، ولی بشنو از بدی‌هایش:

۱. شهری سخت گرمسیر به مگس و پشه‌هایی چون گرگ خونخوار گرفتارند؛ گوئی نام گرگان نیز از آن گرفته شده باشد.

۲. انجیرش تب‌آور

۳. آبش در گودال‌ها است.

۴. کسی که در آن نشیمن گزیند، بایستی کفن خویش آماده سازد؛ زیرا که داس‌های این شهر تن‌ها را درو می‌کند.

هنگامی که بر شتر قربانی روز عید سوار باشند، نیز دودستگی دارند، گروهی زخم خورده، گروهی سرگردانند. کشاکش و کشتار دو سپاه از ایشان دور نمی‌شود؛ سپاه دیلم و سپاه ترک از آن سامانیان با تعصب و حشیانه از دو سو، و تشیع افراطی و مخلوق دانستن قرآن.

۹ کوچه دارد:

۱. نخست کوی سلیمان

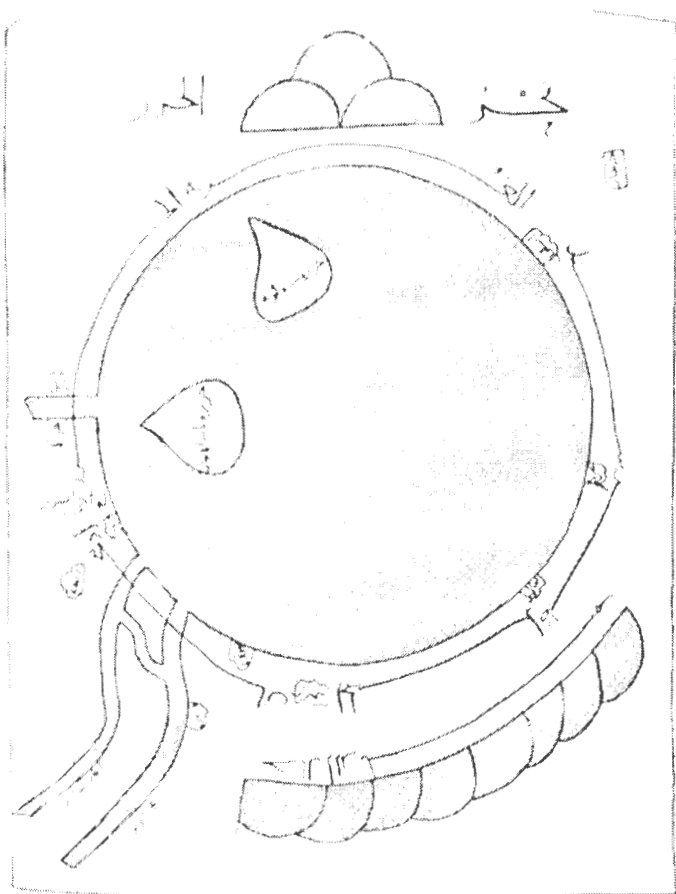
۲. سپس کوی قومسیان

۳. سپس کوچه راه حیان

۴. سپس کوی کنده

۵. سپس کوی بادنجان

۶. و کوی بارگاه



گنبد کاووس (جرجان) در صورت الارض ابن حوقل

۷. و پیش از آن کوی خراسان است.^۱

چنین است آنچه من از جرجان به خاطر سپرده [برای شما سجع بندی کردم].
بکرآباد:

به آن چسبیده، میان آن دو نهری و پل هایی است.

شهرمانندی است آباد، مسجدهایی زیبا و پیران بزرگوار دارد. گورستانی بزرگ برابر شهر در پشت نهر است، که پل دارد. [گورستانی بزرگتر از آن در هیچ شهر ندیده‌ام].

نهری دیگر نیز در دامنه دارند، به نام طیفوری که از دیگران پاکیزه و گوارتر است. چاه‌های شیرین نیز دارند.^۲

وی در باره مردم‌شناسی و اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و مذهبی گنبد کاووس اطلاعات ذی قیمتی ارائه می‌دهد:
«مذهب:

[اهل سنت]: مذهب‌های گوناگون دارند، ولی مردم قومس و بیشتر مردم جرجان و پاره‌ای از طبرستان حنفی هستند و دیگران حنبلی و شافعی می‌باشند.

نجاریان: در جرجان بسیارند.

کرامیان: در جرجان و بیار و کوه‌های طبرستان خانقاه‌ها دارند و همچنین در نواحی دیلم.

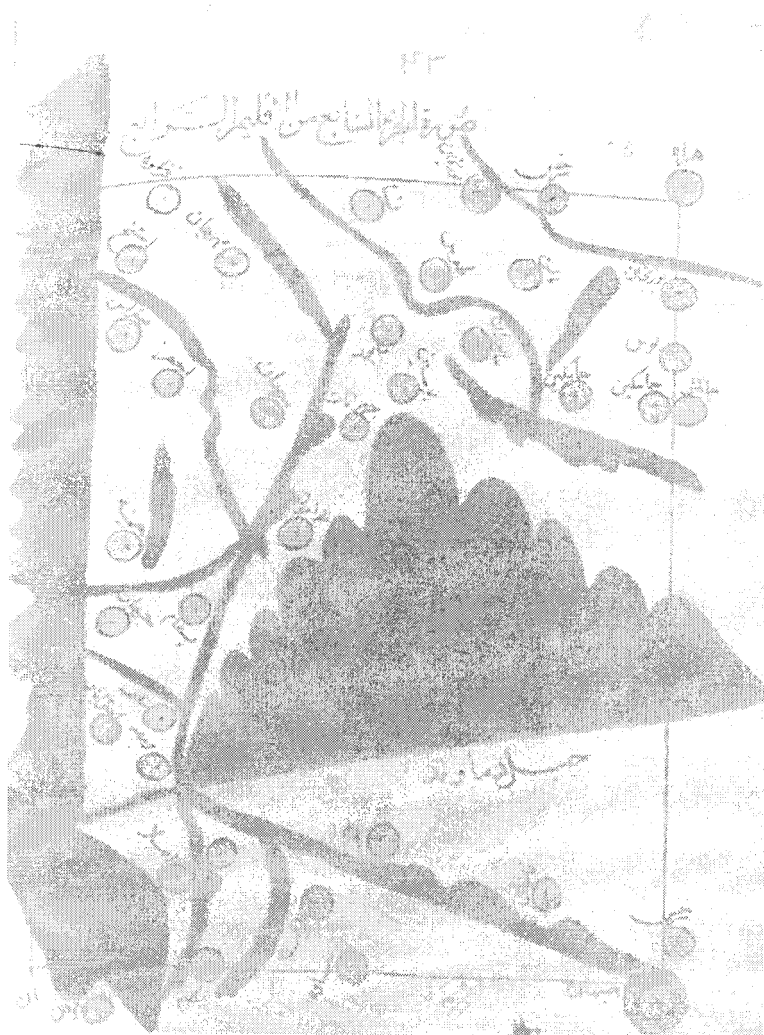
شیعیان: در جرجان و طبرستان آوازه‌ای دارند.

محصول:

جرجان: روسری‌های ابریشمی دارد، که تا یمن برده می‌شود. عناب و انجیر و زیتون نیز دارند و همچنین دیبایی پست.

۱. مقدسی نام ۷ کوی و برزن را نوشته و ۲ کوچه (کوی) را از یاد برده است.

۲. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ۵۲۳-۵۲۵.



گنبد کاووس در نقشه اداری

دیدنی‌ها:

۱. روزی در بازار ماهی فروشان جرجان، سری دیدم به اندازه سر گاو. گفتند سر یک ماهی [بزرگ] است.

۲. در نواحی جرجان، چاهی هست که هر سال یک درخت در آن پدید می‌آید و سپس نابود می‌شود. یکی از سلاطین حيله کرد و آن را با زنجیر کلفت ببست. باز هم شکسته و باز شد و ناپدید گردید.

زبان:

زبان مردم قومس و جرجان نزدیک است و «ه» را زیاد به کار می‌برند و گویند: هاده (= پِده) و هاکن (= پِکن)؛ و زیبایی دارد.

رنگ و روی:

مردم قومس دلستانند و تنومندتر و باصفا تر از دیگرانند و دیلمیان خوش روی و خوش ریش و شادابند. مردم جرجان باریک اندام و مردم طبرستان زیباتر و باصفا ترند.

متداول ترین نام‌ها در جرجان «ابوصادق»، «ابوربيع» و «ابونعیم»... است.

آداب و رسوم:

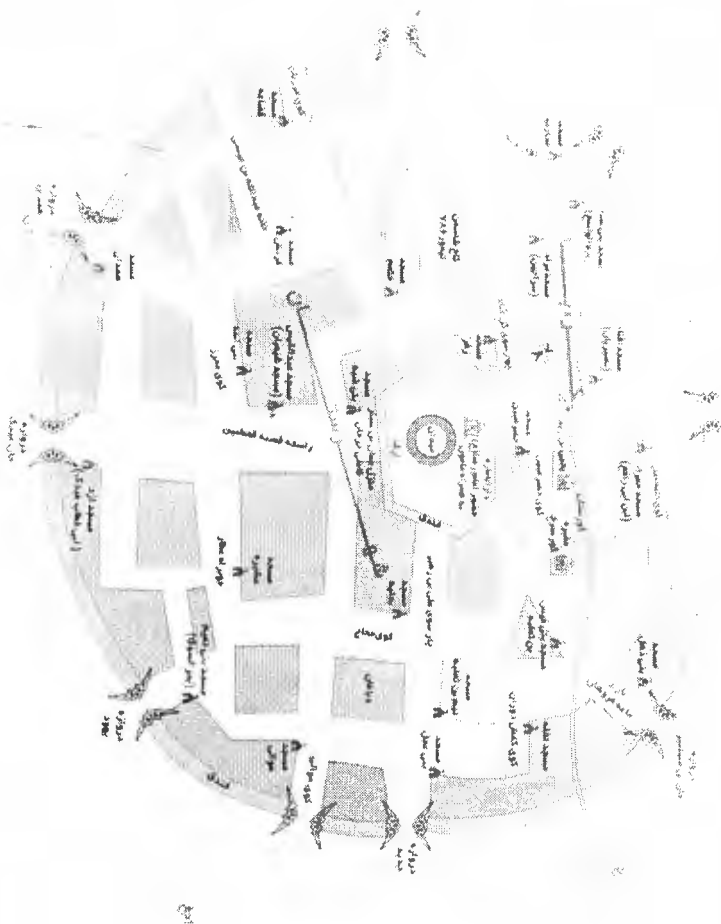
[مجالس علمی]: در جرجان اندرزگویی با «فقیهان» و «راویان» است. ایشان کمتر «طیلسان» می‌پوشند.

[هفته بازار]: ایشان در آن دشت هفته بازارها دارند، برای هر ديه یک روز نهاده‌اند.

و پس از پایان بازار، زنان و مردان به جایگاه کشتی گرفتن روند. داور در آن جا برنشسته، تنابی به دست گرفته، هر کس پیروز شود، یک گره بر آن می‌بندد.

آب:

آب جرجان، بیگانه کُش است.



نقشه شهر جرجان

خراج:

خراج قومس ۱۱۹۶۰۰۰ درم؛ خراج جرجان ۱۰۱۹۶۸۰۰ درم است.
[کشاکش‌ها]:

در جرجان میان مذهب واره‌ها کشاکش‌ها هست:

۱. میان ایشان و بکرآبادیان بر سر یک شتر در روز عید، در قربانگاهی همانند مرو، قتلی رخ داد.
۲. میان حسینیان و کرامیان نیز جنگ‌ها و کشاکش‌های سخت شگفت‌انگیز رخ می‌دهد.

فاصله‌ها:

- از حداده گرفته تا بسطام: یک مرحله
- سپس تا قریه: یک مرحله
- سپس تا زردآباد: یک مرحله
- سپس تا خُرمارود: یک مرحله
- سپس تا جُهینه: یک مرحله
- سپس تا جرجان: یک مرحله است.
- از جرجان گرفته تا دینازاری: یک مرحله
- سپس تا املوت: یک مرحله
- سپس تا اجغ: یک مرحله
- سپس تا سبداست: یک مرحله
- سپس تا اسفراین: یک مرحله
- از ساریه گرفته تا ابارست: یک مرحله
- سپس تا آبادان: یک مرحله
- سپس تا طَمیسه: یک مرحله
- سپس تا استرآباد: یک مرحله
- سپس تا جرجان ۲ مرحله است.

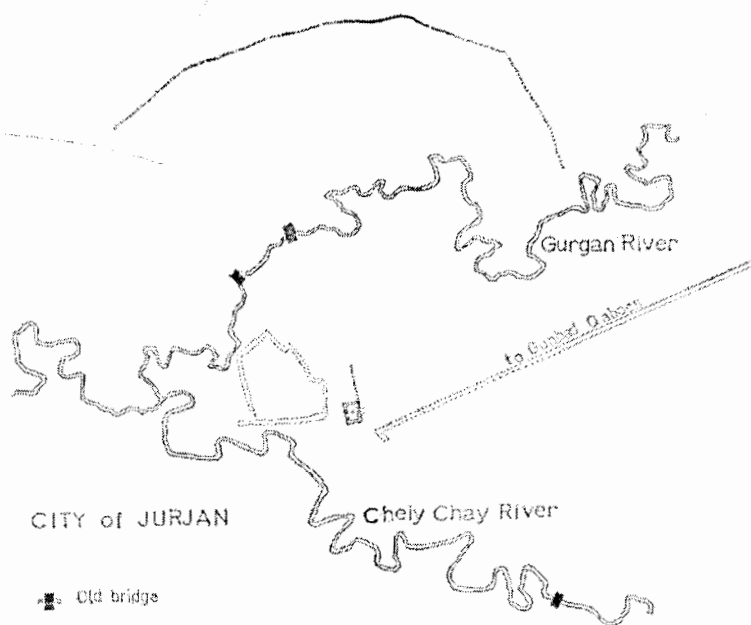
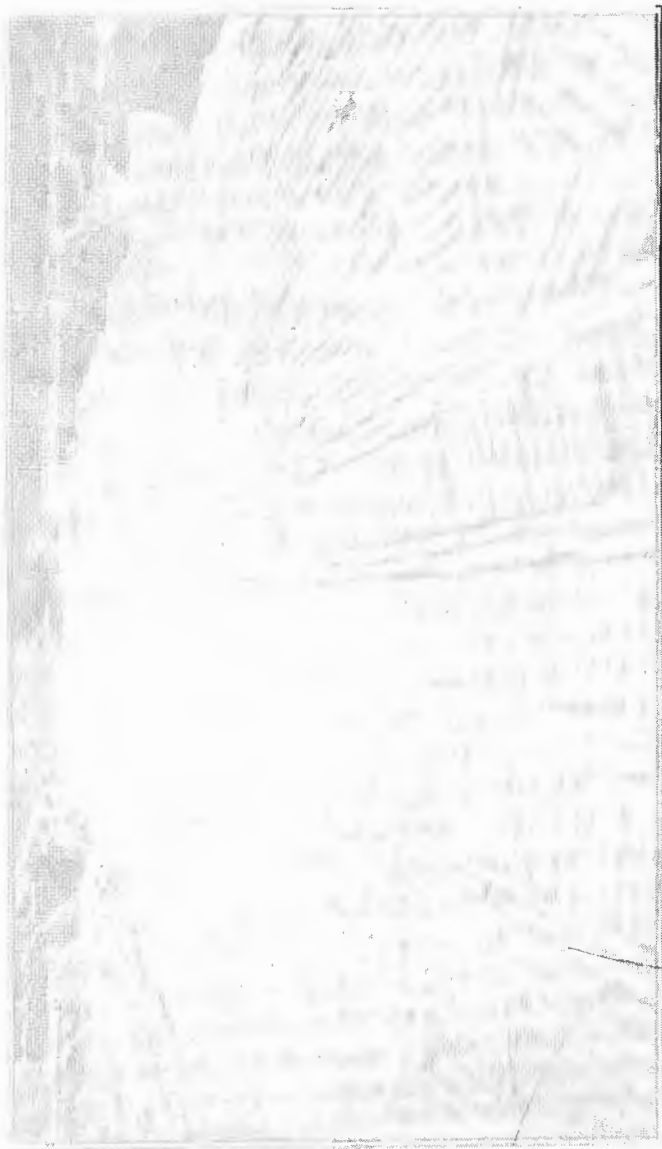
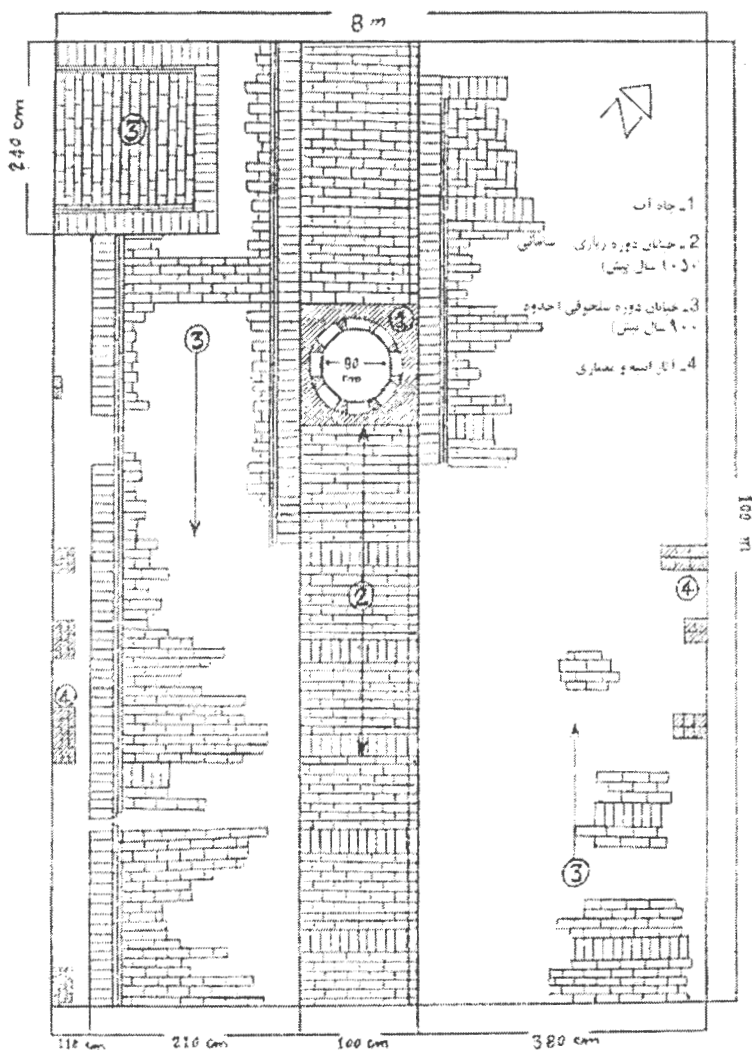


Fig. 1. Rivers, Imāmzāda and development of the City of Gorgan

مکان یابی شهر باستانی جرجان

یکی از خیابانهای اصلی شهر جرجان با پیش و تزئین آجر که نمای بسیار زیبایی داشته است. شهری که ۱۰۰۰ سال پیش پایتخت (تختگاه) حکومت زاریان و بقول مولف کتاب حدودالامم «مستتر پادشاهان» بود. شهری که بقول مهلبل (۳۱ هـ) «شهری در کنار رودی بزرگ با لهریتم های عالی که لهریتم مطبوسان نیز از آن بود».





شهر تاریخی جرجان (گرجان) - نمای ترسیمی قسمتی از آثار شهرنشینی از جمله دو خیابان اصلی متعلق به عهد زبازی، سامانی و سلجوقی با نمای آجرچینی بسیار زیبا.

از جرجان تا دیلمان: ۱۲ مرحله

سپس تا اردبیل: همانند آن است.^۱

پایتخت ایران زیاری

در دوره آل زیار / زیاریان (حکومت: ۳۱۶ تا ۴۴۱/۴۳۵ ق.)، گنبد

کاووس، مدت‌ها پایتخت آنها بود.^۲

در این دوره، جرجان به اوج شکوفایی و عمران دست یافت و مدارس علمیه و هنر سفالگری و شیشه سازی آن در جهان اسلام، زبانزد خاص و عام گردید.

بنای تاریخی گنبد کاووس، که آرامگاه قابوس وشمگیر، از پادشاهان حکومت محلی زیاری است، در شهر گنبد کاووس واقع شده است.

به نوشته ابن اسفندیار، در ۳۲۸ ق. رکن‌الدوله دیلمی (مؤسس سلطنت آل بویه) به گنبد کاووس حمله کرد و وشمگیر (اولین امیر زیار) ناگزیر به فرار شد.

هر چند، فخرالدوله دیلمی، در سال ۳۷۷ یا ۳۷۹ ق.، به بیماری وبا در گنبد کاووس درگذشت^۳ و سپاهیان نیز مدتی بعد، به دلیل مقاومت مسلحانه جرجانی‌ها و آتش زدن خانه‌های ارتش اشغالگر دیلمی، به سمت خراسان گریختند.^۴

جغرافیدان سده چهارم هجری، ابن حوقل بغدادی، وضعیت پایتخت زیاریان را این گونه بیان می‌کند:

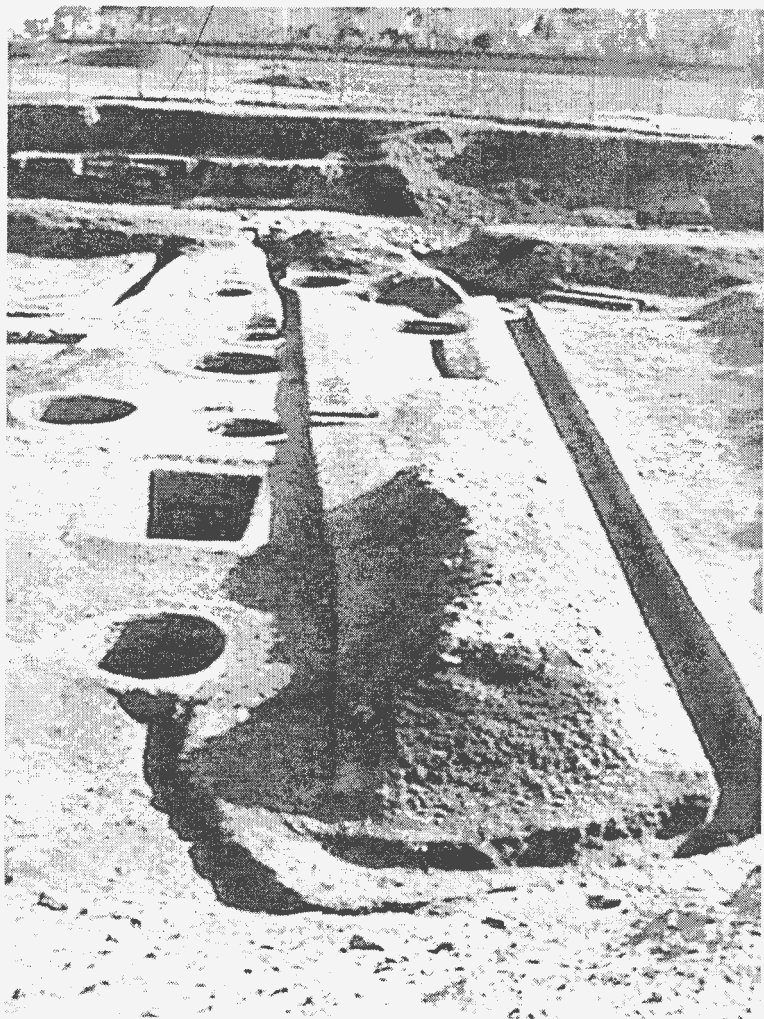
«بناهای آن از گل و خاکش از خاک آمل خشک‌تر و بارانش کمتر است. باران‌های دائمی که دارد، برای غریبان مانع از کار کردن می‌شود.

۱. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ۵۳۹-۵۵۲.

۲. سیرالملوک، ۳۰۵-۳۱۱؛ تاریخ جرجان، ۳۷۳؛ تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ۱۸۴/۴؛ زین الاخبار، ۱۶۹.

۳. تاریخ دیالمه و غزنویان، ۲۲-۳۰.

۴. حبیب السیر، ۳۷۴/۲؛ تاریخ گزیده، ۳۸۴.



شهر اسلامی جرجان (گنبد کاووس)

مردم جرجان باوقار و جوانمرد و توانگرتر بودند، ولی اکنون دگرگون شده و پادشاهان به آن جا چیره شدند.

جرجان به وسیله رودی پر آب و بزرگ به دو بخش تقسیم شده و پلی این ۲ بخش را به هم متصل می‌کند. سمت شرق آن جرجان است و سمت غرب بکرآباد، که کوچکتر از جرجان است و بیشتر ابریشم از بکرآباد به دست می‌آید. اصل ابریشم طبرستان از ولایت جرجان به دست می‌آید.

جرجان آبهای فراوان و ضیعه‌های پهناور و قلعه‌های فراخ دارد، چنان که در مشرق، جزری و عراق، شهری جامع تر و فراخ تر از جرجان نیست.

در آن جا ثلج، خرما، ترنج و میوه‌های سردسیری و گرمسیری و انجیر و زیتون و میوه‌های دیگر به دست می‌آید.

جرجان دانشمندان معروف بسیاری داشته، مثل عمرکی، صاحب مأمون که در دانش و ادب مقام بلندی داشت.

پول جرجان و طبرستان، دینار و درهم است. یک من این دو ولایت ۶۰۰ درهم است.

اغلب توابع جرجان، کوهستان‌ها و قلعه‌های استوار است. هم اکنون در آن جا قلعه‌هایی است، که دست وشمگیر بن زیار بدان نرسیده و همچنان در دست مردمان قلعه است، که شمار آنها بیش از ۱۰۰۰ است و هر قلعه را یک یا دو ضیعه است و مردمان قلاع مالی همچون مقاطعه به فرمانروای جرجان می‌پردازند.

جرجان و طبرستان از سال‌های باز تابع خراسان و ری است و گاه تحت تسلط حکمرانان خراسان قرار می‌گیرد.



شهر اسلامی جرجان (کنبد کاووس)

عواید جرجان از آن وشمگیر بن زیار و بهستون بن وشمگیر بن زیار است. این عواید شامل خراج و قباله‌ها و حقوق سلطانی و آنچه از کشتی‌هایی که به دریای طبرستان واقع در آبسکون رفت و آمد می‌کنند، گرفته می‌شود و حدود ۲۰۰۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰۰۰ درم است.^۱

کانون تمدن و فرهنگ اسلامی

در ۴۲۴ق.، پس از به سلطنت رسیدن سلطان طغرل بیگ، یکی از سرداران او به ولایت جرجان فرستاده شد.^۲ ظاهراً شهر در دوره سلجوقی بازسازی شده است.

جغرافیدان مسلمان سده ششم هجری، ادریسی، در سال ۵۴۸ق. گفته است:

«جرجان. شهر بزرگی است که در آن نواحی همتایی ندارد. بناهایش از خشت است و پیوسته در آن جا باران می‌بارد.

جرجان شامل ۲ شهر است. رود از میان آن دو می‌گذرد و بر آن رود پل بسته‌اند. جرجان، نام شهر شرقی رود است و نام شهر غربی بکرآباد است. بکرآباد از جرجان کوچک‌تر است و دارای مزارع و باغ‌ها و بستان‌ها است. و عمارات متصل در آن جا تاکستان‌ها و نخلستان‌ها است. و انجیر و زیتون و دیگر میوه‌ها در آن جا بسیار است. بر مردمش جوانمردی آشکار است. از میان آنان علما و ادبا برخاسته‌اند.»^۳

محمد بن محمود بن احمد توسی، در سال ۵۶۲ق. می‌نویسد:

«جرجان. شهری است نیکو بر جوی نیکو نهاده، متاع وی خرما بود و زیتون و جوز و انار و شکر و ابریشم و طیفوری و آن جا از درها بود کی دیدن وی هول نماید و لیکن ضرری نکند چنانک دیگر جایگاه.»^۴

۱. صورة الارض، ۳۷۵/۲-۳۷۷.

۲. راحة الصدور و آية السرور در تاريخ آل سلجوق، ۱۰۴.

۳. ايران در نزهة المشتاق ادريسي، ۸۸.

۴. عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، ۲۰۵.

به تصویر از چاههای آب، فاضلاب و حوضهای ذخیره آب شهر جرجان که مقدسی در سال ۳۷۵ هـ از آنهاهای روان شهر جرجان به نام بوده بود. آنچه مسلم است آب این شهر این چاهها و نیز آب دو رود گرگان و طنبوری (چل چای فعلی) تامین می گردید.



در ۵۸۹ق. خوارزمشاهیان بر گنبد کاووس تسلط داشتند،^۱ که در همین سال به دست سلطان طغرل ارسلان قلع و قمع شدند.^۲

در ۵۹۶ تا ۵۹۷ق.، مقارن یورش مغولان به ایران، مدتی جرجان در دست سلاطین غور بود.^۳

جغرافیدان مبتکر و نامدار، یاقوت حموی رومی، در سال ۷۲۱ق. شرح دقیقی از شهر جرجان (گنبد کاووس) ارائه نموده است:

«جرجان: شهری نامبردار و بزرگ میان طبرستان و خراسان است. برخی آن را از این و برخی دیگر از آن شمرده‌اند. گویند نخستین کس که آن را نوسازی کرد، یزید پسر مهلب پسر بوصفره بود.

گروهی بسیار از ادیبان، دانشمندان، فقیهان و محدثان از آن جا برخاسته‌اند. تاریخ آن را حمزه پسر یزید سهمی نگاشت.»^۴

جغرافیدان سده هفتم هجری، زکریا قزوینی، در سال ۶۷۴ق. اطلاعات گسترده‌ای در باره شهر جرجان (گنبد کاووس) ارائه می‌دهد، هر چند که آمیخته با افسانه و اخبار جعلی و حقیقی است:

«جرجان. مدینه‌ای است عظیمه مشهوره نزدیک به طبرستان. میان آن نهری است بنا کرده آن را «یزید بن ابی صفره».

و آن مدینه کم باران و کم آب‌تر است از طبرستان. میان آن نهری است که کشتی‌ها در آن می‌رود و به آن جافواکه گرمسیر و سردسیر باشد و در میان سهل و جبل و بر و بحر واقع است.

۱. تاریخ دولت خوارزمشاهی، ۶۰: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۲۳۶-۲۳۹:

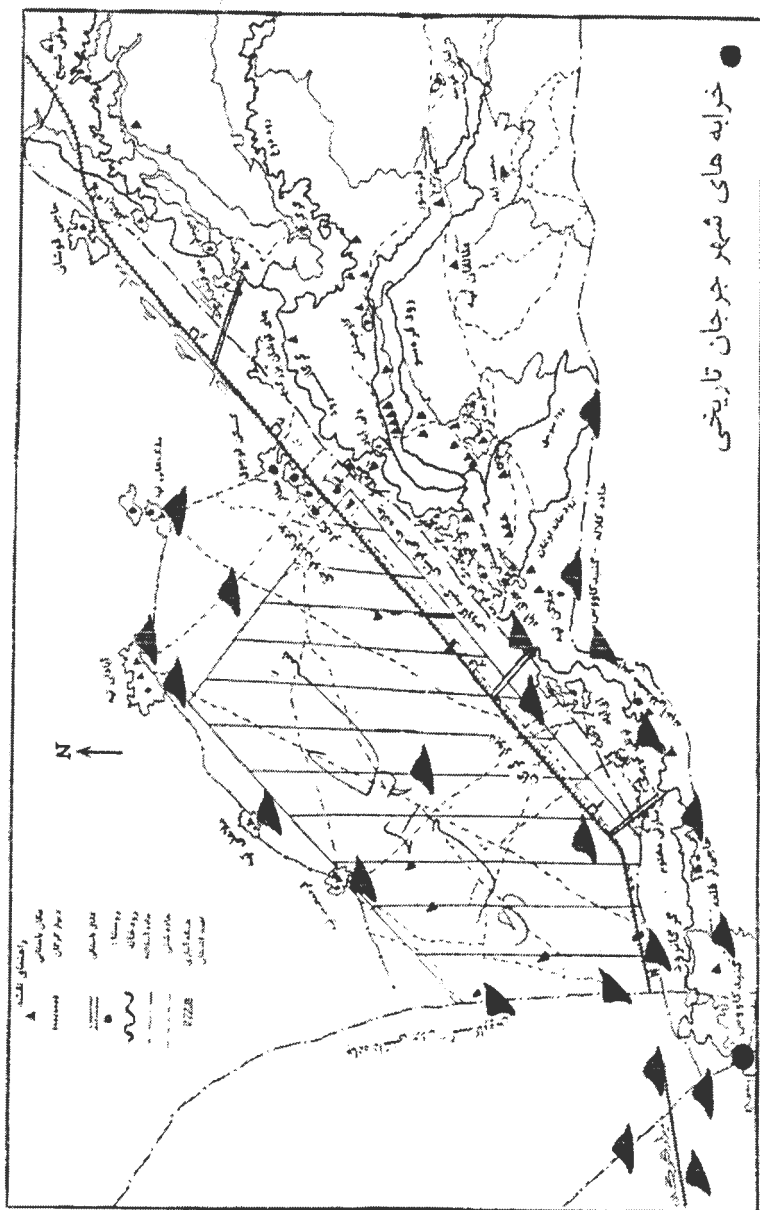
تاریخ مازندران، ۱۹۳/۱: ساخت دولت در ایران، ۶۱۴: تاریخ جلالی، ۴۹.

۲. راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، ۹۴، ۳۶۶.

۳. تاریخ مغول، ۸-۹.

۴. ترجمه معجم البلدان، ۳۳/۲.

نقشه تاریخی



به آن جا غوره و خرما و نخل و زیتون و جوز و انار و ترنج و نیشکر بسیار است و از اثمار و حبوب سهلیه و جبلیه که فقرا به آن منتفع گردند. در صیف و شتا، بادنجان و ترب و گزرا^۱ یافت می شود و نیز بز و بزغاله و شتر.

و از ریاحین خیری و بنفشه و نرگس و نارنج؛ و از طیور اصناف طیر بر و بحر؛ لیکن هوای آن ردی است از آن که در یک روز مختلف به اوضاع متضاده می شود، خصوصاً برای غربا، بیشتر مضر است.

و حکایت کنند که به «نیشابور» در ایام «طاهریه» ۶۰۰ مرد بودند که به شیوه نامرضیه «قطع طریق» قیام می نمودند.

چون بر آنها دست یافتند، ۳۰۰ کس را از آنها نقل کردند به جرجان و ۳۰۰ نفر را به جرجانیه خوارزم فرستادند. و بعد از یک سال، از آنهایی که به جرجان بردند، زیاده از ۳ کس باقی نماندند؛ و از جمله آنهایی که به جانب جرجانیه خوارزم فرستاده شده بودند، زیاده از ۳ کس نمردند. و به جرجان عناب به غایت خوب باشد، و چوب خلنجی که از آن ظروف و طبق ها سازند و به اطراف برند.

و به آن جا مارها باشد که در دیدن موحش و مخوف باشد، اما ضرر نرسانند.

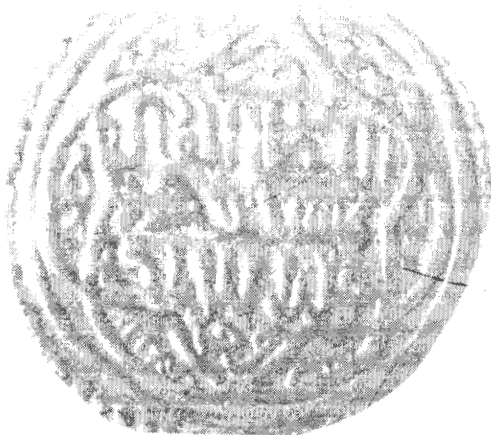
ابوریحان خوارزمی گفته که: دیده شد به جرجان کلوخی که بعضی آن موش گشته بود و بعضی دیگر بر همان طینت بود. و به آن جاست چشمه سیاه سنگ.

صاحب «تحفة الغرائب» گفته که: به جرجان موضعی است که آن را سیاه سنگ گویند.

۱. جزر یا گزر، همان هویج است. (زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ۱۱۷)



تصویری از بقایای شهر گمشده تاریخی گلستان



فسراپخانه جورجان - پشت و روی یک سکه نقره. روی سکه:
کسندمان خداکله مناعیمور. پشت سکه: لا اله الا الله محمد رسول الله.
وزن ۷۰ گرم و در حاشیه آن طرح زنجیره ای و مشوش دیده می شود.

به آن موضع چشمه‌ای است بر تلی که مردم آب آن را می‌نوشتند و در راه آن کرمی است. هر که از آن آب بر می‌دارد و در راه پای او به آن کرم می‌رسد، آبی که با او باشد، تلخ می‌گردد. در میان مردم آن جا این خاصیت مشهور است.»^۱

شمس الدین محمد دمشقی (۶۵۴-۷۲۷ق.) در باره شهر اسلامی گنبد کاووس (جرجان) می‌نگارد:

«مازندران ... شهر آن جُرجان است، که از یک سو سرزمینی دریایی است، زیرا بر کناره دریای خزر است و از سوی دیگر سرزمینی خشک است، چه بر لبه بیابان و کویر است. این سرزمین ۲ پاره است:

یکی را جرجان و دیگری را بکرآباد می‌خوانند. از میانه آن دو رودی بزرگ می‌گذرد، که از کوههای دیلم سرچشمه می‌گیرد و به دریای خزر می‌ریزد.

این شهر کوهستان‌ها و پشته‌ها و تپه‌ها و دریندهای بسیار دارد. از شهرهای جرجان، شهر استرآباد است، که به معنی عمارت و آبادی استر است... دیگر دهستان است که عبدالله پسر طاهر آن را ساخته... دیگر شهر کوچک کش و شهرهای جاجرم و فراوه است.»^۲

ابوالفدا قزوینی، در سال ۷۲۱ق. شهر گنبد کاووس (جرجان) را در سال‌های پایانی آبادی اش چنین توصیف نموده است:

«جرجان:

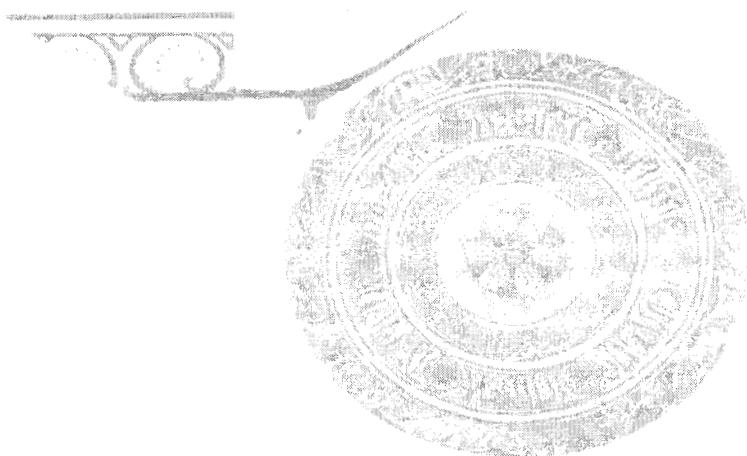
۱. اطوال: عرض: «ف»؛ طول: «لو» درجه و «ن» دقیقه

۲. قانون: عرض: «ف» درجه و «ی» دقیقه؛ طول: «لح» درجه و «ی»

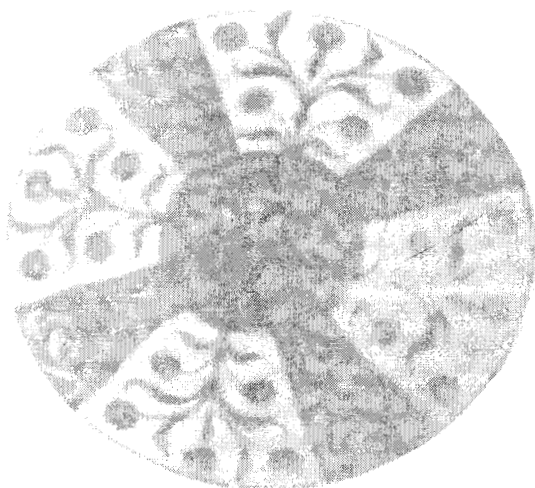
دقیقه

۱. ترجمه آثارالبلاد و اخبارالعباد، ۹۴/۲-۹۵.

۲. نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر، ۳۵۱.



جوجان، قرن ۷ هـ (عصر خوارزمشاهیان و متولان) - بشقاب کوه (به همراه طرح تزیینی)، نقاشی روین قام، قطر دهانه ۳۴/۴ و ارتفاع آن ۶/۳ سانت است. در میان دواپیر مواری و منقش از خطوط لیس برآمده بوده اند.



جرجان، قرن ۷ هـ - بشقاب با تزیینات نقاشی گل و گونه به رنگ سیاه و آبی روی زمینه سفید و لاخوردی در زیر لعاب (موزه ویکتوریا و آلبرت لندن).

۳. رسم: عرض: «ف» درجه و «مه» دقیقه؛ طول: «لح» درجه و «ن» دقیقه

از اقلیم چهارم، قاعدهٔ بلادی است.

مهلّبی گوید: جرجان در مغرب نسا است از خراسان و میانشان ۹۸ فرسخ است. و جرجان شهری است بزرگ، میان خوارزم و طبرستان، و خوارزم در مشرق آن است و طبرستان در مغربش.

و همو گوید که: جرجان شهری است پرباران و همواره سرد.

در وسط شهر نه‌ری جاری است. نزدیک است به دریای خزر. کوه‌ها گرد بر گرد آن رفته‌اند. به‌ری از آن دشت است و به‌ری کوهستان. و میوه‌هایش از جنس دشتی است و هم از جنس کوهستانی.

از آن خشب الخلنج خیزد از آن نوع که در دیگر جای‌ها نتوان یافت. فرضهٔ آن آبسکون است. و از جرجان تا استرآباد، آغاز حد طبرستان ۲۵ فرسخ باشد از قسمت مغرب.

در «اللباب» آمده است که: جرجان را یزید بن مهلب در ایام سلیمان بن عبدالملک فتح کرده است. و آن را تاریخی است.^۱

در حمله مغول‌ها، ولایت جرجان به دست آنان افتاد و اهالی آن قتل عام شدند. در ۷۳۸ق. ولایت‌های جرجان و خراسان تحت اطاعت طغاتی‌مور از نواده‌های برادر چنگیز خان بود.

تاریخن‌گار و جغرافیدان، حمدالله مستوفی قزوینی، در سال ۷۴۰ق. از ویرانی شهر گنبد کاووس سخن می‌گوید:

«جرجان. از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالداًت «ص» و عرض از خط استوا «لونه». نبیره سلطان ملک‌شاه ساخت. دور باروش ۷۰۰۰ گام است. هوایش گرم است و متعفن و آبش از کوه.



چرچان، قرن ۶ هـ - عهد سلجوقیان - طرف سفلی زرین
فام با زمینه تیری و نقلی قهوه ای زیر لعاب (موزه کرگش)



چرچان، قرن ۶ هـ - گلدان زرین فام با زمینه تیره ای و نقلی قهوه ای
زیر لعاب. ارتفاع ۲۲ و قطر دهانه آن ۸ سانت است. تصویر تکرار شده و
شش باره یک حیوان (احتمالاً کرگ) در دایره گلو و دهانه آن دیده می شوند.

اما چون کوه نزدیک دارد، در هنگام گرما «برف» از کوه بیاورند و حاصلش غله و پنبه و ابریشم بود.

و از میوه‌هایش خرما و انگور و عناب و سنجد نیکو و بسیار بود و از نیکویی نشو و نما درخت دو سه ساله از ۱۰ ساله دیگر ولایات قوی‌تر و به قوت‌تر باشد.

و اهل آن جا شیعی و صاحب مروت باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبه عظیم داشته‌اند و زمان «آل بویه» به «وبا» و «شهر جنگ» نقصانی فاحش در عددشان ظاهر شد.

و در عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خراب است و آن جا مردم اندک‌اند.

فیروز ساسانی در آن حدود جهت دفع تنازع با «تورانیان» دیواری، طولش ۵۰ فرسنگ بساخت.

و در آن جا ۲ سنگ آسیا است، هریک را ۲۰ گز قطر و ۲ گز ضخیم.^۱ پس از به قتل رسیدن طغاتی‌مور در ۷۵۴ق. جرجان به طور موقت به دست سربداران افتاد، اما طایفه طغاتی‌مور و فرزندان او تا ۸۱۲ق. در جرجان و حوالی آن حکومت داشتند.^۲

در ۸۲۲ق. در دوره تیموریان، ولایت جرجان محل رفت و آمد و از مراکز قشلاق مغولان بود، در این دوره گاهی جرجان را «مملکت» ضبط کرده‌اند.^۳

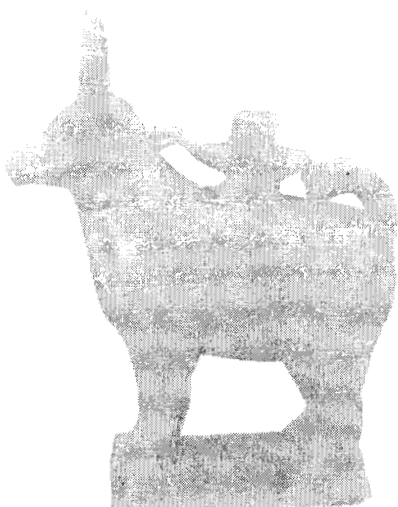
نام ولایت جرجان تا دوره صفویه در منابع دیده می‌شود^۴ و ظاهراً یکی از تقسیمات کشوری در این دوره بوده است، به طوری که در سال

۱. نزهت القلوب، ۲۲۵-۲۲۶.

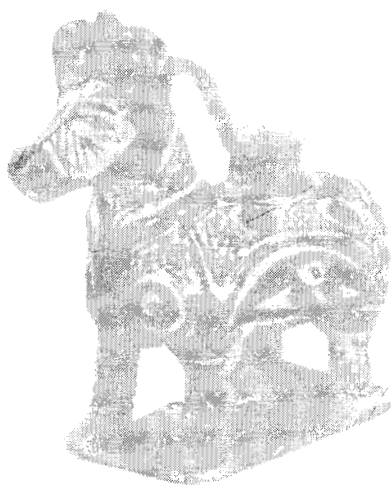
۲. تاریخ مغول، ۴۷۳-۴۷۷.

۳. حبیب السیر، ۲۳/۴، ۷۲.

۴. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۰۱-۴۰۴.



چوجان ، قرن ۷ هـ - پیکره سفالی (گاو یا گراز) با رنگ سبز زیر
لامپ شفاف. این پیکره می توانست آبخوری یا قمقمه بوده باشد.



چوجان ، قرن ۶ هـ - پیکره (مجسمه) سفالی زرین قام به شکل
اسب که آبخوری (قمقمه) بوده است (هنرهای زیبای کشور).

دوازدهم جلوس شاه عباس اول، به دستور او، طغیان اهالی ولایت جرجان سرکوب گردید و حکومت ولایت جرجان به فرهادخان، حاکم مازندران تفویض شد.^۱

شهر جرجان (گنبد کاووس) بر اثر جنگ‌های ویرانگر و زمین لرزه‌ها تخریب شد. از زمین لرزه‌های بزرگ آن، زلزله ۸۷۴ ق. بود که بر اثر آن ۲۰۰۰ تن از سربازانی که در جرجان پناه گرفته بودند، هلاک شدند و بسیاری از اهالی شهر به بغداد کوچ کردند.^۲

در ۹۰۳ ق. زمین لرزه دیگری باعث فرو ریختن بیشتر خانه‌ها در جرجان شد و هزاران تن از ساکنان شهر جان باختند.^۳

سرانجام اهالی جرجان به حدود ۳ کیلومتری شهر که مکان مناسبی در کنار مقبره قابوس بود، مهاجرت کردند. این آبادی به تدریج گسترش یافت و در اواسط دوره رضاشاه، شهر گنبد قابوس جانشین شهر جرجان شد.

بنا بر گزارش‌های موجود، ترکمان محلی در ۱۳۲۹ آثار تاریخی جرجان را پیدا کردند و تا ۱۳۴۵ از مصالح آن برای احداث بناهای جدید روستاییان استفاده می‌شد. بخشی از محوطه نیز زمین کشاورزی گردید. امروزه از ۱۲۰۰ هکتار مساحت شهر جرجان، ویرانه‌هایی در حدود ۱۵۰ هکتار به جای مانده است.

بر اساس گزارش مهدی بهرامی، اولین بررسی باستان‌شناسی را در جرجان سرلشکر فضل الله زاهدی در ۱۳۰۵ به سرپرستی دکتر محمد یوسف کیانی، آغاز کرد و تا ۱۳۵۷ ادامه یافت.

۱. عالم آرای عباسی، ۵۸۱/۲.

۲. تاریخ زمین لرزه‌های ایران، ۴۷، ۱۳۴.

۳. وفیات الاعیان، ۴۱۲/۶.



جرجان، قرن ۷ هـ - فالوس
سفالی ساده و بدون لیب، قطر دهانه
۵۵ و ارتفاع آن ۳۰ سانت است.



جرجان، قرن ۶ هـ - طرف سفالی
دوب دار با زمینه لاجوردی و نقاشی
ساده طلاکشی در زیر لعاب پاشیده.



جرجان، قرن ۶ هـ - طرف سفالی
دوب دار با زمینه مشیمی و نقاشی
هنگی زرد در زیر لعاب پاشیده.

همچنین در ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲، در دو فصل حفاری به سرپرستی محمد مرتضایی، پاکسازی و ساماندهی و آسیب‌شناسی و مرمت آثار تاریخی جرجان انجام گرفت.^۱

کشف آثار معماری و تنوع اشیای کشف شده نشان می‌دهد که این منطقه در دوره‌های گوناگون تاریخی مطرح بوده است.

از مجموعه آثار به دست آمده چنین برمی‌آید که شهر جرجان دارای دیوار یا حصارهای داخلی و خارجی و خندقی میان آنها بوده و ارگ شش ضلعی آن در قسمت مرکزی شهر قرار داشته است.

بناهای مذهبی، دولتی و همچنین کارگاه‌های صنعتی شهر در میان و اطراف ارگ بوده‌اند.

خیابان‌های متعددی نیز در حفاری‌ها از زیر خاک بیرون آمد. این خیابان‌ها با طرح شبکه بندی، از شمال به جنوب و از مشرق به مغرب امتداد داشته و تقریباً تمامی شهر را دربرمی‌گرفته است.

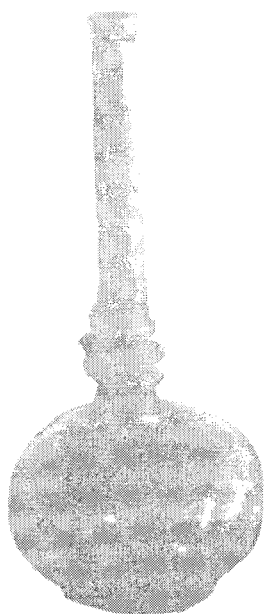
خیابان شمالی - جنوبی، متعلق به دوره سامانی (۲۶۱-۳۸۹ ق.) بوده که در دوره سلجوقی (۴۲۹-۷۰۷ ق.) بازسازی شده است و آثار ساختمانی متعددی در طرفین آن دیده می‌شود.

برخی از این خیابان‌ها، با آجر فرش‌هایی زیبا را با بسیاری از بناهای دوره سلجوقی و ایلخانی (۶۵۴-۷۵۰ ق.) می‌توان مقایسه کرد.

در این کاوش‌ها بقایای چند اثر ساختمانی از دوره سامانی و سلجوقی، با اتاق‌ها، چاه‌های متعدد، آبراهه و حوض‌های آجری و نیز مسجدی از دوره سلجوقی، با طرحی چهار ایوانی و اتاق‌های متعدد یافت شده است.^۲

1. Kiani, The islamic city of Gurgan, 9.

2. The Islamic of Gurgan, Pp.24,60.



جوجان، قرن ۵-۶ هـ - صراحی به رنگ سبز. قطر دهانه ۱/۵ و ارتفاع آن ۲۵ سانت است.



جوجان، قرن ۶ هـ - صراحی به رنگ آبی زنگاری نیمه شفاف. قطر دهانه ۰.۳/۶. ارتفاع ۲۱/۵ سانت و روش ساخت دمیده در قالب است.



جوجان، قرن ۴ هـ - قندیل شیشه ای به رنگ نیلی نیمه شفاف با تزئینات شیشه ای آبی لاجوردی بر روی بدنه. قطر دهانه ۵/۶ و ارتفاع ۵/۶ سانتی متر است.

همچنین در کاوش‌های «غلامعلی تپه» در مغرب «امامزاده یحیی» نیز یک واحد صنعتی و یک تالار ستون‌دار از دوره سامانی کشف شده، که در دوره سلجوقی بازسازی و اتاق‌های بسیاری به آن اضافه شده است. روبروی این اتاق‌ها کوره‌های سفالگری از قرن هفتم، و در نزدیکی آن، کوره‌های شیشه‌سازی و یک کوره آهنگری نیز پیدا شده است. بررسی اجمالی اشیای مکشوفه در جرجان و مقایسه آن با دیگر اشیای تاریخی شهرهای ایران و حتی تمدن‌هایی چون مصر، چین، عراق و سوریه نشان می‌دهد که بین این منطقه و دیگر نواحی مناسباتی برقرار بوده است.

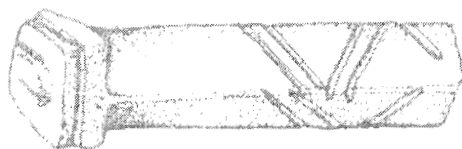
در این کاوش‌ها تعداد زیادی ظرف و اشیای سفالی، آبگینه، سکه، مصنوعات فلزی، کاشی و اشیای استخوانی - که قدمت برخی از آنها به ۲ تا ۳ هزار سال پیش از میلاد می‌رسد - یافت شده است. سفال‌های متعلق به ۶ دوره تاریخی در این محوطه کشف شده است، که عبارت‌اند از: دوره عرب - ساسانی، اوایل اسلام تا اواخر دوره سامانی، دوره سلجوقی، خوارزمشاهی، ایلخانی و تیموری تا صفوی.^۱ تنوع طرح و نقش و رنگ و لعاب حاکی از تکامل هنر سفال‌سازی جرجان در این دوره‌ها و نشان‌دهنده مناسبات این مرکز با مراکزی مانند نیشابور، سمرقند، آمل و ساری است.

همچنین برخی از این ظروف سفالی با نمونه‌های ظروف سفالی باقی مانده از دوره تانگ در چین در اوایل سده چهارم، قابل مقایسه است.^۲ زیباترین و بزرگ‌ترین گروه سفالینه‌های کشف شده در گنبد کاووس (جرجان) - که به اشیای زرین فام معروف و با ظروف زرین فام کاشان و ری قابل مقایسه‌اند - مشخصاً به قرن ششم و هفتم تعلق دارند.

۱. معماری ایران دوره اسلامی، ۳۱۷.

۲. سفال و سفالگری در ایران، ۱۱۶-۱۱۷.

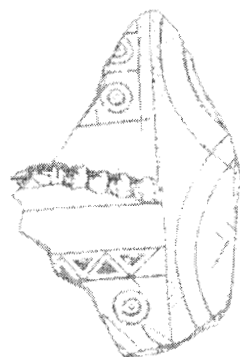
فستنی از پایه یک طرف
سنگی خاکستری رنگ با
نقوش کنده تزیینی



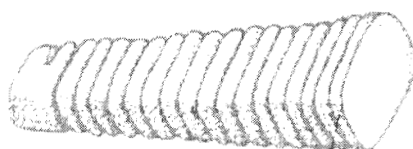
مجسمه سنگی انسان، طول ۱۰/۲ و
ضخامت ۱/۸ سانت. ساده و بدون نقش.



بخشی از یک ظرف سنگی
خاکستری رنگ با نقوش
هندسی کنده شده.



پایه یک ظرف سنگی با
نقوش کنده تزیینی.



نمونه طرحهای تزیینی اشیاء سنگی بدست آمده از کاوشهای سال ۱۳۸۲ شهر جرجان

برخی از مجسمه‌های سفالی به دست آمده از شهر جرجان به شکل آدم‌هایی به حالت نشسته است که سر آنها با دقت بیشتری ساخته شده و بر سر بعضی از آنها تاج‌هایی شبیه به تاج پادشاهان ساسانی هست. مجسمه‌های حیوانی یافته شده نیز بیشتر به صورت شیر، اسب و گربه‌اند.

از دیگر اشیای سفالی جرجان، پیه‌سوزهای یک شعله و چند شعله است. همچنین دو قطعه کاشی لعابدار فیروزه‌ای از کتیبه‌ای در شهر جرجان متعلق به قرن چهارم باقی مانده که یکی از آنها ۸۳×۱۰۴ سانتی متر است و کلمه محمد بر روی آن نقش شده است.

آبگینه‌های بسیاری متعلق به قرن سوم تا ششم در جرجان یافته شده است. این آبگینه‌ها تزئیناتی به صورت رشته شیشه‌های افزوده بر ظروف با قالب و تراشی به صورت طرح‌های مدور مقعر و تنوع فراوانی دارند، مانند انواع پارچ، آبخوری، تنگ، صراحی، لیوان، کاسه و پیاله، بطری، روغندان، گلدان و قندیل.

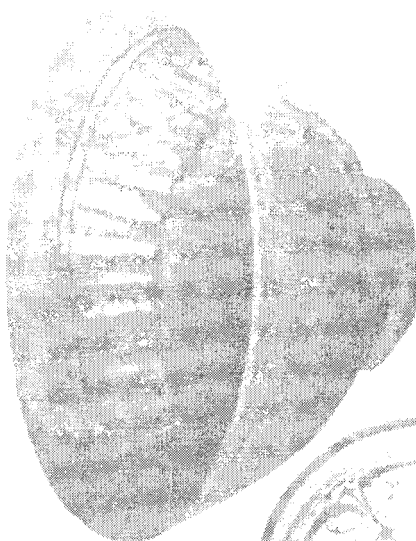
از جمله اشیای فلزی منسوب به جرجان، عودسوزی برنزی است که در موزه ملی ایران بخش ایران باستان نگهداری می‌شود.

در کاوش‌های جرجان، اشیای مفرغی و مسی، شامل نیم تنه یک شیر که احتمالاً دسته ظروف فلزی بوده، به دست آمده که با نقوش ظروف سفالی دوره سلجوقی شباهت بسیار دارد و همچنین اشیای زینتی (مانند سنجاق، انگشتر، سر خروس و گردن بند)، قاشق، ظروف فلزی و تعداد زیادی سکه از دیگر اشیای مکشوفه در جرجان هستند.^۱

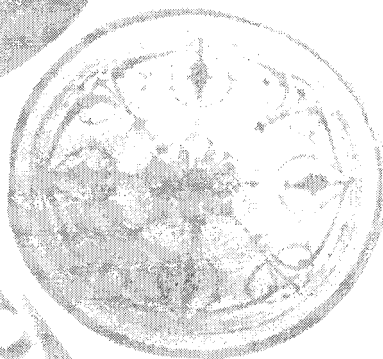
سکه‌های دوران اسلامی شهر جرجان (گنبد کاووس) مربوط به سلسله‌های عباسیان، سامانیان، آل بویه و ایلخانان مغول می‌باشد.^۲

۱. از آستارا تا استارباد، ۶۷/۵-۸۴.

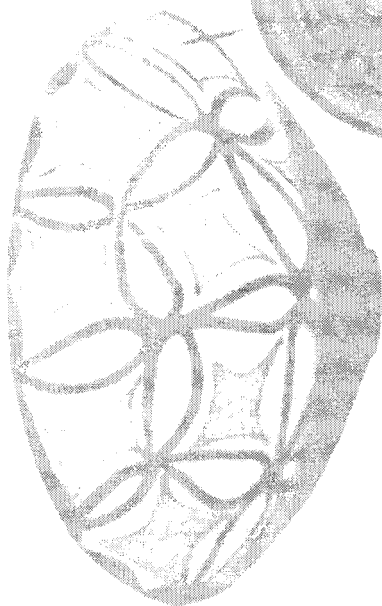
۲. سکه‌های ایران از آغاز تا دوره زندیه، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۱۷.



چرخان، قرن ۶ هـ - کاسه سفالی با
قاشی کنده و پوشش لعاب سبز (ارتفاع ۶۷ و
قطر دهانه ۱۴/۲ سانت. ریزه آن دور در دور
ببر خطوط شکلی به چشمه می خورد).



چرخان، قرن ۶ هـ - کاسه سفالی با قاشی کنده به رنگ
فیروزه ای و قاشی چهار گل تزیینی بین دو تاپره مستند و منور
در زیر لعاب پاشیده، قطر دهانه ۱۸ و ارتفاع آن ۷/۵ سانت.

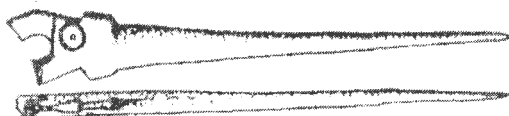


چرخان، قرن ۶ هـ - کاسه سفالی
با زمینه لیمونی و قاشی قهوه ای رنگ
در زیر لعاب سفال (تهران کاخ
سعدآباد، سرای ملت پادشاه رضاشاه)

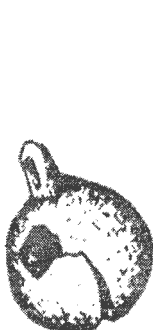
نمونه طرحهای ترسیمی اشیاء استخوانی بدست آمده در کاوشهای سال ۱۳۸۲ شهر جرجان



جرجان - شی استخوانی با نقوش کنده که طول آن ۴/۴ سانت و ضخامتش ۶ میلیمتر است.



جرجان - درفش یا سوزن استخوانی با نقوش کنده دایره ای به طول ۷/۵ سانت و ضخامت ۴ میلیمتر.



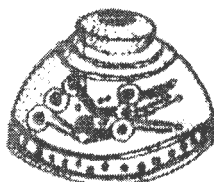
جرجان - گردنبند مسی ساده، بدون تزئینات، به صورت قالبی ساخته شده با قطر ۱/۸ و ارتفاع ۲/۵ سانت.



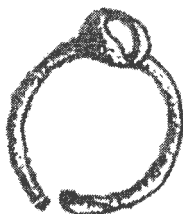
جرجان - شی مفرغی به شکل خروس به ارتفاع ۲/۵ سانت و ضخامت ۸ میلیمتر.



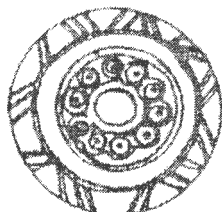
جرجان - گردنبند مفرغی ساده و بدون تزئینات با ضخامت ۴ میلیمتر و ارتفاع ۲ سانت.



جرجان - مهره استخوانی با نقوش کنده، قطر قاعده ۲/۲۵ و ارتفاع ۱/۴ سانتی متر.



جرجان - انگشتر مسی با نگین فیروزه به ضخامت ۲ میلی متر.



جرجان - دکمه استخوانی دارای نقوش کنده، قطر ۲/۵ و ضخامت ۵ سانتی متر.

جهينه

ناحیه ثروتمند و استراتژیک جرجان (گنبدکاووس کنونی) دارای توابع و مضافات و دیه‌ها و روستاهایی چون چناشک، وامنان، جهینه، باغو، استرآباد (گرگان امروزی) و آبندون بوده است.

اطلاعات و آگاهی‌های ما دربارهٔ مکان دقیق شهر جهینه اندک است. این شهر در جنوب گنبد کاووس و در شاهراه تجاری جرجان به بسطام واقع شده و به صورت دژ مانند بوده و تسخیر آن در وهلهٔ نخست، بسیار مشکل به نظر می‌رسیده است.

بر اساس گفته‌های جغرافیدانان مسلمان، جهینه یا جوهینه در یک منزلی جرجان (گنبدکاووس) قرار داشته، که گاه این فاصله را یک مرحله هم گفته‌اند:

۱. سیاح و جغرافی دان نامدار عراقی، ابوالقاسم محمد ابن حوقل بغدادی، که در اواسط قرن چهارم هجری می‌زیست و در سال ۳۳۱ق. به عزم مطالعه در بارهٔ کشورها و ملت‌های مختلف و نیز تجارت، از زادگاهش «بغداد»، که در آن زمان بزرگترین و زیباترین شهر جهان اسلام بود، بیرون رفت و کشورهای اسلامی را از شرق تا غرب بیمود و اثر جاودانه‌اش را در حدود سال ۳۶۷ق. به نام «المسالك و الممالك» یا

«صورة الارض» نگاشت^۱، در باره این شهر اسلامی دژ مانند آورده است:

«راه گرگان به قومس چنین است: از گرگان به جهینه که رودباری از قریه زیباست، یک منزل و از آن جا تا شهر بسطام یک منزل و از آن جا تا وسط قومس یک منزل است.»^۲

۲. ابواسحاق ابراهیم استخری (اصطخری)، جغرافیادان نامی و جهانگرد تیزبین قرن چهارم هجری (درگذشت: ۳۴۶ ق.) و مشهور به امام جغرافیادانان عرب، هنگام «یاد کردن راه جرجان تا قومس» می‌گوید:

«از گرگان^۳ تا جهینه یک مرحله و از جهینه تا بسطام یک مرحله.»^۴

۳. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، جهانگرد و جغرافیادان نامی عرب (۳۸۰-۳۳۶ ق.) که نسب مادری اش به شهر بیارجمند می‌رسد، اطلاعات جزئی‌تر و دقیق‌تری در باره راه کوهستانی میان «بسطام» و «گنبدکاووس» (جرجان یا گرگان قدیم) ارائه می‌دهد، که از ارزش و اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است:

«از «حداده» گرفته تا بسطام یک مرحله، سپس تا «قریه» یک مرحله، سپس تا زردآباد یک مرحله، سپس خرمارود یک مرحله، سپس تا جهینه یک مرحله، سپس تا گرگان یک مرحله است.»^۵

۱. الحضارة الإسلامية في القرن الرابع الهجري، ۴/۲؛ رحالة المسلمون في العصور الوسطى، ۳۹-۴۲؛ تاریخ آداب اللغة، ۳۷۹/۲.

۲. صورة الارض، ۱۲۷.

۳. الاعلام، ۵۸/۱؛ ايضاح المكنون، ۴۷۳/۲؛ ریحانة الادب، ۱۴۱/۱-۱۴۲؛ الذريعة، ۳۷۷/۲۰؛ دائرة المعارف بستانی، ۷۴۴-۷۴۵.

۴. المسالك و الممالك، ۱۷۵؛ در ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله شوشتری، به جای واژه «مرحله» از واحد اندازه‌گیری «منزل» استفاده شده است. (ممالك و مسالك، ۲۲۵)

۵. احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم، ۵۵۰.

اگر بر مبنای فواصل شهرهای کنونی استان‌های «گلستان» و «سمنان» در جستجوی شهر گمشده جهینه باشیم، در خواهیم یافت که «زردآباد» در حال حاضر نیز وجود دارد و با این احتمال که روستا یا ایستگاه یا رباط کوچک «خرمارود» در کنار روستاهای «تیل آباد» یا «خوش ییلاق» قرار داشته است؛ می‌توان جهینه را در حوالی شهر کنونی آزادشهر یافت.

۴. یاقوت بن عبدالله حموی بغدادی، بزرگترین جغرافیادان تاریخ اسلام (۵۷۴-۶۲۶ق.) در باره آن می‌گوید:

«جُهَینَه. دژی استوار و پایدار و بلند به ابر رسیده، در طبرستان است.»^۱

۵. یاسنت لویی رابینو، با استناد به گفته‌های مورخان و جغرافیادانان عرب گفته است:

«جهینه. مسافران از بسطام به جرجان «از راه کوهستان» در جهینه توقف می‌کردند، که دهی قشنگ بر کنار رودخانه بود. جهینه، که ذکرش در تاریخ‌های محلی غالباً دیده می‌شود، گویا قلعه نسبتاً محکمی بوده، که هنگام حمله حکام خراسان یا اسپهبدان مازندران پناهگاه امیران کبودجامه بوده.»^۲

در باره ریشه نام این شهرک اسلامی، دو دیدگاه وجود دارد:

اول: قبیله عرب تبار «جهینه» در صدر اسلام از حوالی مدینه به تبرستان مهاجرت کرده و این شهر را پدید آورده‌اند.

جهینه از قدیمی‌ترین قبایل عرب، از شاخه‌های قبیله قضاعه است. سرزمین امروزی آنها در عربستان نزدیکی «رابغ»، در بین مکه و مدینه،

۱. ترجمه معجم البلدان، ۱۱۴/۲.

۲. مازندران و استرآباد، ۱۳۳.

است. طول این سرزمین، که از شمال به «دیره بلی» و از جنوب به جنوب شهر «ینبع البحر» خاتمه می یابد، ۵۰ کیلومتر است و عرض آن، که از مغرب به دریای سرخ و از مشرق به مدینه و ابتدای «وادی بواط» می رسد، ۴۵ کیلومتر.

بسیاری از افراد قبیله جهینه، اکنون در شهرهای مدینه، جده، ینبع، امّالج، ریاض و غیره ساکن شده اند.^۱ در مصر نیز طوایفی از این قبیله در استان های «قلیوبیه»، «شرقیه»، «وجد بحری»، «قنا» و «وجه قبلی» به سر می برند.

جمعیت جهنی های مصر در اواخر قرن چهاردهم، حدود ۱۰۰۰۰۰ تن تخمین زده شده است. در سودان نیز حدود ۵۰ طایفه آنها بین «نیل» تا «تونس» و برخی از آنها از جنوب مصر تا «کردوان» و «دارفور» مستقرند. در «حماة» و «حلب» سوریه نیز طوایفی از جهینه به سر می برند.^۲ نسب این قبیله به جهینه بن زید بن لیث و با چند واسطه به «قضاعه» می رسد.^۳

قبیله جهینه شامل ۲ شاخه اصلی «بطن» به نام های «مالک» و «موسی» بوده است.

۱. محمد سلیمان طیب، موسوعة القبائل العربیه، ۳۵۲/۱؛ حمد جاسر، «قبیله جهینه: فروعها و بلادها»، العرب، سال ۱، شماره ۴ (شوال ۱۳۸۶ق.)، ۳۳۸-۳۴۵؛ شماره ۶ (دی حجه ۱۳۸۶ق.)، ۵۶۱-۵۶۳.

۲. عبدالحکیم وانلی، موسوعة قبائل العرب، ۲۸۲/۱؛ ابن حانک، کتاب الاکلیل، ۲۶۳/۱؛ عمر رضا کحاله، معجم قبائل العرب القدیمه و الحدیثه، ۲۱۷/۱؛ ابن فضل الله عمری، مسالک الابصار فی ممالک الامصار، ۱۵۵؛ سلطان سرحانی، جامع انساب قبائل العرب، ۵۰.

۳. ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ۴۴۴؛ مصطفی حمیدی، قلاند الذهب فی معرفة انساب قبائل العرب، ۲۳؛ محمد امین سویی، سبائک الذهب فی معرفة قبائل العرب، ۲۵-۱۶.

قبیله جهینه را «جهینه ابن صحرار» یا «ابناء صحرار» نیز نامیده‌اند، چون اولین افرادی بودند که از «صحرا» گذشتند و به «حجاز» مهاجرت کردند.^۱ قبل از اسلام، قبیله جهینه با قبایل قحطانی‌الاصل «اوس» و «خزرج» هم‌جوار بودند. این دو قبیله پس از مدتی شهرنشین شدند، ولی جهینه صحرانشینی خود را حفظ کرد و زودتر از قبایل دیگر، بدون مقاومت به اسلام گروید و به مدینه مهاجرت کرد. آنها در مدینه «مسجد» و «محلّه» خاصی داشتند.

پیش از اسلام، سرزمین جهینه از مغرب مدینه به موازات دریای سرخ تا «مفیض»، در «وادی حمض»، ادامه داشت و از مغرب تا نزدیکی علاء (شامل وادی‌ها و کوههای مغرب به مدینه) می‌رسید. شمال آن به کوه‌های «رضوی»، «اشعر»، «آجرد» و مغرب آن به وادی‌های «بواط»، «ینیع النخیل» و «عیص» محدود می‌شد.^۲

«حورا»، از بندرهای مشهور قبل از اسلام، از شهرهای قدیمی جهینه و «ذی المروه» یا «ام زَرْب» شهر دیگر آن بود که اخبار این شهر در ذکر مسیر پیامبر به سوی «وادی القری» آمده است.

یکی از گزینه‌های پیشنهادی برای تعیین مبدأ تاریخ اسلام، تاریخ خروج جهینه و برادرانش از تهامه بود.^۳

افراد قبیله جهینه در کوفه و بصره، در مواقع لزوم به خلفای فاطمی یاری می‌رساندند و در همین دوره به مصر مهاجرت کردند و به تدریج از

۱. ابن درید، کتاب الاشتقاق، ۵۴۶/۱.

۲. عبدالله بن عبدالعزیز بکری، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، ۱۱۲/۱، ۱۵۴؛ ۶۵۶/۲؛ حبیشی جهنی، «جهینه و فروعها قدیماً و حدیثاً»، العرب، سال ۱۱، شماره ۱ و ۲، (رجب - شعبان ۱۳۹۶ق.)، ۱۳۱.

۳. تاریخ طبری، ۳۹۰/۲-۳۹۱.

«مصر سفلی» به «مصر علیا» رفتند، تا جایی که بیشتر اعراب صعید مصر (جنوب مصر) از این قبیله بودند.^۱

یعقوبی از حضور قبیله جهینه در مصر، به ویژه در اطراف معادن «تبر» و «رحم» و «میزاب» خبر داده است.^۲

پس از قتل فجیع و ناجوانمردانه عثمان و اقامت گزیدن علی بن ابیطالب (ع) در سرزمین ینبع (محل استقرار قبیله جهینه)، افراد این قبیله با اتباع آن حضرت پیوندهای خویشاوندی پیدا کردند و پیوسته از حکام مکه، که از علویان بودند، پشتیبانی می‌کردند.

زمانی که «شریف قتاده»، نیای حکام مکه، نفوذ خود را از مکه تا مدینه و نجد گسترش می‌داد، قبیله جهینه یکی از ستون‌های لشکریان وی بود.

در مصر نیز نظارت بر بخشی از راههای زمینی حجاج و تأمین امنیت آنها بر عهده این قبیله بود، ولی قحطی و سختی معیشت در سرزمین جهینه، آنها را نیازمند حجاج نمود.

از سوی دیگر، اختلافاتی نیز میان والی مکه و یکی از حکام مصر به وجود آمد و والی مکه جهینی‌ها را تشویق به تاراج اموال حجاج کرد. شدت اختلاف‌ها چنان بود که حکام مصر لشکری به جنگ جهینه روانه کردند.

در اوایل قرن سیزدهم و اواخر قرن چهاردهم، در زمان حکومت عثمانی‌ها بر مصر، حجاز، طبق تقسیمات اداری سنتی، به ۱۸

۱. عبدالله خورشید بری، القبائل العربیه فی مصر فی القرون الثلاثة الاولى الهجره، ۲۳۹؛

احمد بن علی مقریزی، البیان و الاعراب عما بارض مصر من الاعراب، ۳۲.

۲. البلدان، ۳۳۲-۳۳۵.

امارت تقسیم شد که ۲ امارت «املج» و «ینیع» محل استقرار قبیله جهینه بودند.^۱

در سرشماری قبیله جهینه، که به دستور ابراهیم پاشا فرزند محمدعلی پاشا صورت گرفت، تعداد آنها حدود ۴۰۰۰۰۰ نفر گزارش شده است.

«زید بن خالد» و «عقبه عامر»^۲، از صحابه پیامبر اسلام و «عبدالشارق بن عبدالعزی» و «علاء بن موسی»، از شعرا، به جهینه منسوب اند.^۳ ابواسحاق ابراهیم استخری، خاستگاه آنان را چنین وصف کرده است:

«و در میانه دیار، جهینه، بر کناره دریا، قومی بسیار متوطن شده اند و آن گروه را «حسنین» می خوانند و خانه های ایشان خیمه ها می باشد از موی، چنان که خیمه های عرب. و خانه های ایشان تقدیر کرده شده، ۷۰۰ خانه بود.

و در بعضی از سال، به طلب «چراگاه» از آن جا نقل می کند. و در خلقت و صورت و خوی مانند عرب اند، چنان که از یکدیگر ایشان را ممتاز نمی توانند کردن. و دیار ایشان به نزدیک مشرق به ودان متصل باشد.»^۴

ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، نام یکی از دروازه های شهر مدینه (در عربستان سعودی) را دروازه جهینه ثبت کرده است.^۵

۱. فؤاد حمزه، قلب جزيرة العرب، ۷۱-۷۳.

۲. احمد بن علی قلقشندی، قلائد الجمان فی التعریف بقبائل عرب الزمان، ۱۴۲.

۳. ابن سعید مغربی، نشوة الطرب فی تاریخ جاهلیة العرب، ۱۷۵/۱.

۴. ممالک و مسالک، ۲۵.

۵. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ۱۱۸؛ نقل از سهودی، ۱۸۶:۱۳.

در منابع تاریخی مربوط به سده‌های اول و دوم هجری، مانند «فتوح البلدان»، «اخبار الطوال»، «تاریخ طبری» یا «الفتوح ابن اعثم کوفی»، اثر و نشانی از قبیله جهینه در جرجان دیده نمی‌شود.

دوم: نام جهینه در اصل گئنه یا کئنه بوده، که با مهاجرت اعراب به این منطقه، این نام واژه ساسانی، معرب شده و به جهنه یا جوهینه یا جهینه تبدیل شده است.

گئنه / کئنه (Kaena)، پساوندی است یونانی، که مترادف واژه مادی و فارسی میانه کانه / گانه / گین / گینه بوده و به معنای پساوند مکان یا اتصاف و نسبت است^۱، مانند فریدن که در زبان پارتی «پارتاکئنه» بوده است و اردکان یا «ارته کئنه»^۲.

هنوز پسوند کن یا کئن یا کئنه در نام واژه‌های منطقه به چشم می‌خورد، که مهمترین آن قره تکن / کاراتکن: نام آزادشهر در زمان مغول می‌باشد. نامی که شباهت زیادی به دژ اشکانی پاوراتاکن (خاستگاه اشکانیان) دارد.

نام جهینه در رویدادهای تاریخی

اسپهبد رستم یکم غارن باوند در سال ۲۷۱ق. با محمد بن زید (داعی صغیر) مصالحه کرد و به میانجی‌گری عمرولیث قرارداد ترک دشمنی با هم به میان آورده بود؛ ولی داعی همیشه از طرف او نگرانی داشته و به بهانه‌هایی می‌خواست برای دایم از شر او «آسوده» و «دور» باشد.

بدین منظور لشگر به «کهستان» کشید و او را به «نیشابور» نزد رافع بن

1. Cuneiformes zur Histo. Topo. von Persien, p. 14, Les Inscription en Ancien Persan. pp. 96, 143.

۲. ساوه نامه، ۱۲-۱۳.

هرثمه که در این گاه مرکز خراسان در دست او بود، گریزانند و «اسپهبد» نیز در «نیشابور» به هر رندی و زبان بازی بود، رافع را با خود همراه نموده، به تصرف گرگان تحریک و تحریص کرد (۲۷۵ق). تا وی را به گرگان آورد.

داعی صغیر چون خود را در مقابل حریف زورمند ناتوان دید، به دژ جهینه انداخت^۱ و ۶ ماهی در آن جا به سر برد، تا خواروبار دژ به پایان رسید و ناگزیر شد از دژ جهینه برکنده شده، با چند تن از یاران و همراهان خود به شهر تمیش (کردکوی) پناه برد.

عامل شهر تمیش (کردکوی)، برای دوری و رهایی شهر از ویرانی و کشمکش و کشت و کشتارهای بی جا، حاضر به تسلیم شهر به رافع شده و او را بدان شهر دعوت کرد.

داعی از قضیه آگاه شد و از تمیش بیرون آمد و رو به ساری نهاد.^۲ در سال ۳۲۹ق. امیر نصر سامانی برای گوشمالی «ماکان»، که از راه ناسپاسی او را ترک کرده و زیر فرمان وشمگیر درآمده بود، «ابوعلی احمد» پسر «محمدالمظفر چغانی» را به تسخیر تبرستان فرستاد.

چغانی پس از تسخیر گرگان آن جا را به ابراهیم پسر سیمجور سپرده، خود از جاده دامغان به ری آمد و منظور او و پسران بویه که از اصفهان آمده، با او بودند، این بود که وشمگیر را از دو سمت محصور کنند.

وشمگیر ناچار شد نخست به کمک «ماکان کاکی»، که از ساری مأمور دفاع از ری تعیین شده بود، بشتابد.

جنگ در ۲۱ ربیع الاول سال ۳۲۹ق. در ری داد و وشمگیر از میدان به در رفت و ماکان گرفتار دسته ۲۰ تنی از ترکان خوارزمی شده وبا

۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۲۵۳/۱.

۲. الکامل ابن اثیر، ۱۴۴/۷؛ تاریخ طبرستان، ۴۱۳.

شمشیر و نیزه در روی اسب جان سپرد و سر او به بخارا نزد امیر نصر سامانی فرستادند.

وشمگیر پس از این شکست در «دژ لارجان» پناهنده شد و پس از ۱۰ روز آسودن به «آمل» آمد. حسن فیروزان، پسر عموی «ماکان کاکي» که به جای او در ساری عامل وشمگیر بود، به خونخواهی «ماکان» برخاست (۳۳۰ق.) و کشته شدن «ماکان» را از طرف وشمگیر عمدی دانست.

پس بر امیر زیاری شورید، ولی مغلوب شده، به پناه «چغانی» به ری آمد و او را به گرفتن تبرستان تحریک نمود. چغانی به محاصره ساری پرداخت و در «وله جوی» ساری آماده جنگ شد.

در این درگاه خبر مرگ امیر نصر سامانی در تبرستان پیچید (۳۳۱ق.) و چغانی با وشمگیر صلح کرد؛ به خراسان برگشت و از این پس گرگان به دست حسن فیروزان و ری و تبرستان پیوست خاک وشمگیر گردید.

در آخر رمضان سال ۳۳۱ق. حسن بویه (رکن الدین دیلمی) از اصفهان به ری آمد. وشمگیر در ری با او جنگید و شکست خورد و پس از این جنگ «شیرمرد» و «گوربگیر» پسر سرزم از وشمگیر دوری جسته، به حسن بویه پیوستند و ابوعلی کاتب و احمد بن محمد العمری و ابو عمرو زرین زادی و ابوالحسن مامطیری، رازدار وشمگیر، به اسارت رفتند و مال فراوانی به چنگ رکن الدوله افتاد.

وشمگیر ناگزیر شد از ری به آمل آمده، بنمان پسر حسن را به گرگان نزد حسن فیروزان فرستاده، زن ماکان کاکي به نام میجام یا هیجام را به آمل آورد. فیروزان، بنمان را در دژ جهینه به زندان انداخت و خود به ساری آمد.

وشمگیر از دو سمت از «ری» و «گرگان» راه را بسته دید و ناچار دست به جنگ دراز نمود و در حین نبرد «محمد بن وهری» و «اسماعیل

مردچین»، از همراهان و نزدیکان وشمگیر از او دوری جستند و به پیروزان پیوستند.

وشمگیر ترسیده، به کهستان شروین نزد اسپهبد شهریار دوم پسر «شروین باوند» پناهنده شد و پس از چندی با خاندان و بستگان به بخارا نزد امیرنوح سامانی رفت.

پس از فرار از وشمگیر عامل او اسپاهی پسر آخریار در آمل نیز به دژ کهرود لارجان رفته، پناهنده شد و حسن بویه (رکن الدوله) به گرگان آمد و حسن فیروزان به دستور حسن بویه از گرگان به شعوبیه دشت آمل و از آنجا به لارجان رفته، اسپاهی پسر آخریار را گرفت و کشت. (۳۳۶ق.).

وشمگیر که به بخارا رفته بود، امیرنوح را تحریک به تسخیر تبرستان نمود و امیر سامانی منصور پسر قاراتکین را با ۳۰۰۰۰ سپاهی مأمور تبرستان کرد و چون به گرگان رسید حسن فیروزان از آمل به گرگان آمد و چنین وانمود کرد که اندیشه نبرد دارد، ناگهان از شهر گرگان امروز برکنده شده، رو به آمل نهاد و همه پل‌ها و رهگذرهای ساری به ترنجه و مامطیر را ویران کرد تا کسی نتواند گذر کند.

وشمگیر که با منصور قاراتکین بود، او را دنبال کرد؛ حسن فیروزان به دیلمان گریخت و از آن جا به بخش جنوبی رویان (کهستان) نزد استندار ابوالفضل پسر شمس الملوک یکم محمد یکم پادوسپانی پادشاه رویان (۳۲۷-۳۳۹ق.). پناه برد و ابوالقاسم بن حسن الشعراپی، یکی از همدستان فیروزان، در این جنگ و گریز به دست وشمگیر اسیر شده، سر بداد.

وشمگیر همچنان به دنبال او به رویان رفت و حسن فیروزان و استندار ابوالفضل را آواره و بیچاره کرد. حسن از رویان به لارجان، دماوند، دامغان، بهشهر و گرگان آمده، در دژ جهینه پناه گرفت.

و شمگیر از رویان به آمل آمده و در پی فیروزان به گرگان رفت و حسن بویه (رکن الدوله دیلمی) از جنگ‌های خانمان برانداز داخلی تبرستان برخوردار شده، از ری رو به آمل نهاد و به تعقیب و شمگیر به گرگان رفت و او را به نیشابور نزد ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی (نخستین نویسنده شاهنامه به نثر)، صاحب نیشابور، گریزان و فیروزان را به گرگان گذاشت و علی پسر کامه را در آمل بنشانند و خود به ری برگشت.^۱

در پایان ماه رمضان ۳۳۱ ق. حسن پسر بویه (ملقب به رکن الدوله) از «اصفهان» روانه «ری» شد. «وشمگیر» به جلوگیری برخاست، ولی پیش از آن که جنگ آغاز شود، دو تن از سردارانش به «رکن الدوله» پیوستند. و شمگیر از نمک ناشناسی آن دو در بیم شد که مبادا دیگر همراهان نیز فریب خورده باشند. پس از رزمگاه بگریخت و تا مصلاهی آمل درنگ نکرد.

حسن بویه «ری» را بگشود و چند تن از یاران و سرکردگان و شمگیر را گرفت و سخت شکنجه کرده، تا گنج‌های آل زیار را به دست آورد. گنجور آنچه خود داشت، همه را بی کم و کاست پرداخت، ولی از گنجینه و شمگیر پیشیزی هم نشان نداد.

وشمگیر به «آمل» رفت و پس از چندی بنمان پسر حسن را به «جرجان» فرستاد و به وسیله او از «حسن فیروزان» زن «ماکان» را به نام «میعجم» خواست. حسن از درخواست «وشمگیر» خشمگین شد و بنمان را در دژ جهینه زندانی کرد و خود به «ساری» آمد.^۲

سلطان مسعود ملک‌شاه چون به خراسان رسید، سنجر را واداشت که

۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۲۹۸/۱-۲۹۹؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۷۶.

۲. تاریخ مازندران، ۱۷۴/۱-۱۷۵.

در بارهٔ تپورستان چاره‌ای بیندیشد و سلطان سنجر نیز که از سپهبد علی علاءالدوله یکم بدبین بود، مجالی را برای یکسره کردن آن سامان می‌یابید.

از این رو ارغش (یرغش ارغونی) را روانه تپورستان نمود. ارغش از گرگان گذشته، دژ جهینه و بالمن را بگشود و به استرآباد آمده، در لامی‌لنگ لنگر انداخت. از این سو اسپهبد علی علاءالدوله لشکر به تمیشه کشید و شش ماه ارغش را در لامی‌لنگ سرگردان گذاشت و او نیز چون دید آبی از اسپهبد برخاسته نمی‌شود، پی کار خود رفت.^۱

مرداویژ (مرداویج) نخست دژ جهینه رود^۲ را در استرآباد به دست گرفت و رو به تپورستان نهاد و به استندار شهرنوش پادوسپانی پادشاه رس مدار، منوچهر خداوند لارجان و دیگر سران تپوری آمدن خود را خبر داده، کمک خواست.

شاه غاری از «ساری» به «آرم» و از آن جا به کردآباد رفته، تنگه کولا را بند آورد. اسپهبد در گرمابهٔ کردآباد به آسایش سرگرم بود که به دسته‌ای از سپاهیان مرداویژ روبه رو شد؛ چون تنی بیش نبود خود را به شکارگاه کلان افکند و در آن جا نیز توانست ایست کند.

به «مشک آباد»، «برن مهر»، «دونکا»، «مرزن آباد»، «لنگیمان» و «دارا دژ» رفت و پناهنده شد و آهک چاه یا آهک چال را لشکرگاه خود ساخت. مرداویژ و قشمر از ساری گذشته، به آمل رسیدند و در این جا استندار رستمدار و مرزبان لارجان و سران دیگر گروه تپوری به مرداویژ پیوستند و با او به پای «دارا دژ» آمدند.

دژ سواته کوه و ایلال دژ به دست مرداویژ افتاد. حسن علاءالدوله دوم

۱. تاریخ تبرستان، ۴۸۴؛ تاریخ مازندران، ۲۳۴/۱.

۲. «دژ جهینه را سلطان سنجر به او بخشیده بود.» (تاریخ مازندران، ۲۴۵/۱)

پسر شاه غازی که در دژ ایلال بود، به ری گریخت و خواهرش دستگیر ترکان شده، در اندرون مرداویش با گرمی‌ترین روشی پذیرایی شد.

اسپهدشاه غازی ۸ ماهی در «دارا دژ» پناهنده بود و مردم و سران گروه از ستم‌ها و ناشایستگی‌های ترکان به تنگ آمده، پنهانی به او پیوستند و اسپهد هر یک را نویدی داده و به آینده خوبی امیدوار می‌ساخت.

در سال ۵۳۶ق. ۸ ماه در «تپورستان» باران نیامد و بی‌آبی همه جا را گرفته بود. پس از ۸ ماه چنان بارانی بارید که سیلاب آن دشت و بیابان را فراگرفته بود.

ترکان ترسناک شده، «دارا دژ» را گذاشتند و رفتند و چون به ترجی رسیدند، اسپهدشاه غازی از «دارا دژ» بیرون آمد و آنان را دنبال کرد و تا دروازه استرآباد راند و همه تپورستان را به دست خود گرفت و حسن علاء الدوله، که از ایلال دژ به ری گریخته بود، به تپورستان برگشت، اما پدر او را نپذیرفت و ۲۰ ماهی در کیسلیان دژ زندانی بود تا به خواهش بزرگان و ریش سفیدان آمل و ساری آزاد شد.^۱

یرغش از سنجر سلجوقی گریخت و به «استرآباد» رفت و با زن و فرزند در پناه دژهای جهینه و بالمن جای گرفت. پادشاه سلجوقی بر او سخت بدبین شد و «محمود کاشانی» را نزد «اسپهد» فرستاد و به او پیغام داد که باید تا برگشتن من از «مرو»، کار «یرغش» ساخته شود.

اسپهد با سپاه به در دژ جهینه و بالمن بایستاد، چندان که یرغش به ستوه آمد و از اسپهد خواهش کرد که برای او از «سلطان سنجر» زنهار

۱. التدوین فی احوال جبال شروین، ۱۵۲؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۸۱/۲؛ تاریخ مازندران، ۱۴۸/۱.

بگیرد.

او نیز زنهار گرفت. یرغش از دژ فرود آمد و با شهرآسان به «گلپایگان» رفت و پس از ۱۰ روز جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

در سال ۵۵۵ق. که اسپهبدشاه غازی در دهستان با سپاهیان غزو چغانیان در جنگ بوده، دو تن از همراهان او، یکی «استندار کیکاوس پادوسپانی» و دیگری «گرشاسب فخرالدوله»، پسر زن مرداویژ تاج الملوک (بزرگ گلپایگان و پیرامون خاک گوشواره استرآباد) از جنگ‌های پی در پی اسپهبد شاه غازی به ستوه آمده، با هم همپیمان شده، به دشمنی با اسپهبد برخاستند.

پس از شکست و برگشت اسپهبد به تپورستان، کیکاوس از کجور رویان به آمل آمد و «خراطه کلاده» را به دست گرفت؛ کاخ پادشاهی را سوزانید و بسیاری از چهارپایان پادشاهی و مردم را به یغما برد؛ گرشاسب نیز از گلپایگان به استرآباد رفت و آن جا را ویران کرد و سوزانید.

اسپهبد به هر دو سوی سپاهی فرستاد؛ گلپایگان را سوزانید و مردانی چند از سرکشان را کشت؛ و گرشاسب به دژ جهینه پناهنده شد و زن و بچه و دارائی او به ساری آورده شد.

حسن علاء الدوله پسر اسپهبد شاه غازی به فرمان پدر به سر وقت کیکاوس رفت و آن دو در پیرامون کجور با هم روبرو شدند. حسن شکست خورد؛ به کشتی نشسته، به گیلان گریخت و همراهان او از جمله اسپهبد خورشید مامطیری دستگیر و ارجاسب مبارزالدین زخمی شد.

حسن پس از چند روزی نزد پدر برگشت، مورد خشم قرار گرفت و از

همه گونه دارایی تهی شد و همراهان او مجدالدین دارا به جهود دیه پنجاه هزارى و حسام الدین علوی به واکتان دابوی آمل و مظفرالدین علوی به چیکابلی و ازرات دور شدند و فرمود یک سالی را نایستی از جایی تکان خورده، به جای دیگر بروند.

امیر علی سابق الدوله قزوینی که مردی شیرین سخن بوده، چون یک هزارگوسفند به آشپزخانه پادشاهی در شلیت پیشکش کرده بود، بخشوده شد و با این همه از جیره دریاری محروم گردید.

اسپهبد رستم شاه غازی در سال دیگر (۵۵۴ق.) با داشتن پا درد سخت، که با تخت روانش می بردند، به بسطام رفت و دژ بدیش^۱ را بگرفت و از آنجا با سران سنجرى که با او بودند، به کجور آمد و پیرامون آن سامان را سوزانید و ویران کرد و استندار کیکاوس تاب نیاورده، به کهستان گریخت.^۲

در پاییز سال ۵۵۸ق. اسپهبد شاه غازی دوباره به اندیشه دیلمان افتاد و چون به بنفشه گون رسید، استندار کیکاوس از کرده های خود پشیمان شده، به پابوسی اسپهبد (دایی) آمد و شاه غازی در آمل او را فرمان جنگ با گرشاسب فخرالدوله، هم پیمان پیشین او، داد و به پای دژ جهینه فرستاد.

گرشاسب به پیشگاه رسید و اسپهبد گلپایگان را دوباره به او بخشید. سپس به پایان گردکوه دامغان به جنگ ملحدان رفت؛ ۸ ماه آن جا را دوره کرد و در پایان شکست خورده، به تپورستان آمد و امیرعلی سابق الدوله قزوینی را که از سران سپاهی سلطان مسعود بوده، به تپورستان آورد و سمنان و دامغان و بسطام و جاجرم و یارگمند را به او

۱. روستای کنونی بدشت، از توابع شهرستان شاهرود.

۲. تاریخ رویان، ۱۳۴؛ تاریخ طبرستان، ۹۵/۲؛ تاریخ مازندران، ۲۷۰/۱.

سپرده، به سرکوبی ملحدان فرستاد.^۱

اسپهبد حسن یکم شرف الملوک (۵۵۸-۵۶۷ق.) پس از پایان کار آمل و پیرامون آن به ساری آمده، به تمیشه رفت. در این گاه بزرگان بالمن دژ و جهینه و لنگرود و خواسته رود و کبودجامه پیرامون استرآباد به شورش برخاسته بودند.

اسپهبد حسن از تمیشه به استرآباد رفت و همه را سرکوب کرد و در میدان آن شهر گردن بزد. خاک گوشواره را به امیر ارجاسب و کولا را به امیر حسن تاج الدوله سپرد.^۲

چون اسپهبد حسن علاءالدوله کشته شد، پسر بزرگش اسپهبد اردشیر حسام الدوله باوند جانشین پدر شده، از «زارم» به «کاخ درویشان» آمد و چندی روز به سوگواری نشست و به آیین پیشینیان پیراهن رنگین بپوشید و بی دیهیم پادشاهان بر روی پلاس بنشست و امیر توران شاه تاج‌الدین پسر زردستان را که سردار و دژبان دژ چناشک و پیری با رأی و تدبیر بود، به تخت وزیری خود برگزید و نجم‌الدین قاضی، جمال‌الدین لستانی و برادر او را به دادرسی مردم برگماشت.

ارجاسب مبارزالدین و دیگران را که به مرز خراسان رفته بودند، به تپورستان فراخواست. پس از پایان ۴۰ روز سوگواری اسپهبد اردشیر دیهیم بر سر نهاد و به تخت شاهی نشست و از درویشان به مهروان و روز دیگر به تنیر و دو روز دیگر به اترابن آمد و در آن جا پوشش پادشاهی برپا ساخت و یک ماهی را در آن جا بماند. و چون تپورستان در جنگ با مؤید آیه ویران و مردم همه ناچیز و زندگانی‌شان پاشیده شده بود، فرمان فرمود در آسایش مردم و آرامش کشور کوشش بسیار

۱. تاریخ طبرستان، ۱۰۲/۲؛ تاریخ رویان، ۱۳۸؛ تاریخ تبرستان، ۴۹۸.

۲. تاریخ طبرستان، ۱۰۹/۲.

ورزند.

و فرمانداران و استانداران زبردست و توانایی به شهرستان‌ها فرستاد:

۱. ارجاسب مبارزالدین را به گوشواره‌گران

۲. یرغش میرآخور را به بسطام

۳. منگو را به دامغان

۴. طغایمور را به ویمه^۱ و دماوند تا مرز شامرزا^۲

۵. سمنان سید ابوالقاسم جمال الدین را به استرآباد

۶. علی کیای شمس الدین فیروزکوهی را به مهره‌بن

۷. گت کیا، برادر او، را به جهینه

۸. ابوجعفر اتربی را به لارجان و لار و قصران

۹. اسپهبد شهریار تاج الدین پسر خورشید مامطیری را به آمل روانه

داشت.^۳

۱. فیروزکوه امروزی.

۲. شه میرزاد کنونی.

۳. تاریخ مازندران، ۱/۲۷۶؛ تاریخ تبرستان، ۵۰۹-۵۱۰.

چناشک

در پایان سده هفتم و آغاز قرن ششم پیش از میلاد، مناسبات نزدیکی بین **هیرکانیه** و **پارت** برقرار بود و آنان در اتحادیه قبیله‌ای واحدی شرکت داشتند، که بر اساس آن، از آب رود «آک» یا «تجن» استفاده می‌کردند. حدود **هیرکانیه** را استان‌های گلستان، مازندران، گیلان و بخشی از خراسان، قومس، دهستان و صحرای ترکمن گفته‌اند، که دربرگیرنده تمامی خطه شمال، بخشی از پارت باستان و سرزمین وسیعی در خاور مازندران بود^۱ و مرکز آن شهر کنونی **گنبد کاووس** بوده است. در شهرستان **آزادشهر**، روستایی تاریخی وجود دارد، که به آن **کاشیدار** می‌گویند و در گذشته **چناشک** یا **چناشگ** نام داشته است.

چناشک یک واژه پارتی / اشکانی است، که از چن / جن / چین + اشک تشکیل شده و به معنای «**مکان** یا **جای** یا **قلعه اشکانی**» می‌باشد. این احتمال که بخش اول این نام واژه باستانی، در اصل **گنداشک**: **دژ نظامی اشکانی** / **گن اشک** / **گناشک** و حتی جنای^۲ اشک بوده و بعدها **معرب** گردیده و «**جناشک**» شده باشد؛ دور از ذهن نیست.

۱. سفرنامه ملگونوف، ۲۹۰.

۲. «جنای» پارسی را با «ژن» فارسی نو مقایسه می‌کنند. (تاریخ ماد، ۴۴۸)

گورستان قدیمی اشک میدان در اراضی کوهستانی «کاشیدار» یا «چناشک»، دارای سنگ قبرهای بسیار قدیمی^۱ بوده و از نامش پیداست که یک یادمان اشکانی است.

جلگه بارخیز «هورکانیه» مرز بسیار نفوذپذیری در برابر قبایل صحراگرد مشرق دریای خزر بود. «داهه‌ها» در دوره هخامنشیان از دشت دهستان که بودباش آنها بود، این ناحیه را اشغال کردند. طوایف «اپرنی» جاده‌ای را که در امتداد «اترک» قرار داشت، پیموده، به «پرتوه» درآمدند و نام این استان را با ابرشهر «قلمرو اپرنی» بگردانیدند.^۲

شاهراه پارتی از طریق نواحی غربی ابرشهر، یعنی خوثرنه^۳ و کومیسنه^۴ به هورکانیه می‌رسید.^۵

از این جا بود که راه شرقی به توس ادامه یافت و از بسطام می‌گذشت. یک راه شمالی که از «هکاتوم پیلوس» به «تگه‌نه»^۶ می‌رسید.^۷ سپس از کوه‌ها گذشته و از منطقه خوش آب و هوای آزادشهر کنونی گذر می‌نمود. نخستین ایستگاه پارتی در این بخش از هورکانیه، دژ چناشک (چناشگ) نام داشت.

این دژ - شهر پارتی، به یک پادگان نظامی مستحکم بر این بزرگراه اقتصادی - نظامی شباهت داشت، تا یک پولیس - شهر کوچک اشکانی. دکتر منوچهر ستوده از ماجرای بازدید خود در تابستان ۱۳۶۵، چنین گزارش می‌دهد:

۱. از آستارا تا استارباد، ۳۶۲/۵.

2. Ptolemy, VI.9. Pliny, 19/52.

۳. خووار (Khuvar) یا خوثرنه (Choarene)، گرمسار امروزی.

۴. کومیسنه (Comisene) یا قومس.

5. Markwart, Catalogue, 18.

6. Tagae.

7. Polibius, X.29.3.

«برای بار سوم به دنبال قلعه چناشک از دهنه فارسین به راه شاهرود داخل شدیم و به تیل آباد رسیدیم. پس از پرس و جو معلوم شد آنچه گذشتگان نقل کرده و در چناشک ۳ قلعه به نام‌های «قلعه چناشک»، «قلعه کاشیدار» و «قلعه سیب چال» ذکر کرده‌اند؛ صحت ندارد:

۱. نخست این که «کاشیدار» و «چناشک» بر یک محل اطلاق می‌شود و امروز «کاشیدار» بیشتر بر سر زبان هاست.

۲. دیگر این که اهالی «چناشک» می‌گفتند که خود دهکده شکل «قلعه» داشته و امروز هم آجرپاره و کاشی و سفال از اراضی زراعی آن به دست می‌آید.

۳. اهالی «چناشک» بیشتر به دهکده جدیدی که از راه «دوزین» باید رفت، نقل مکان کرده و محل سکونت خود را «ده چناشک» خوانده‌اند.

۴. سیب چال هم هیچ گاه «قلعه» نداشته است. بر تپه کلات نزدیک آبادی آثار قلعه خرابه کوچکی است، که ظاهراً قلعه محلی و مخصوص دهکده بوده است.

نتیجه این که «قلعه چناشک» که «قابوس» در آن زندانی شده، شکل درّ مستحکمی نداشته، بلکه دهکده‌ای دورافتاده میان دره‌ای دربند مانند بوده است.^۱

گفته‌های «ستوده» با «یاسنت لویی رابینو» تناقض دارد، که می‌گوید: «چناشک ۳ قلعه دارد: سیب چال، والمان (وامنان) و کاشی دار. دو قلعه اولی اهمیتی ندارند، ولی کاشی دار که بر قلّه کوه واقع است و اکنون «دشلی» نامیده می‌شود و پایین «قلعه تنبت برزین» بود، استحکام بسیار داشت.

نمی‌توان گفت از این ۳ قلعه چناشک کدامین، قلعه‌ای است که «قابوس ابن وشمگیر» پس از خلع از سلطنت در آن جا زندانی شد.^۱ وی آبادی‌های «کوهسار» از توابع «چناشک» (در سال ۱۲۸۸) را چنین یاد می‌کند: ۱. ایترجلو ۲. چلین ۳. چناشک (در یک فرسخی تولین) ۴. دره قدمگاه ۵. دوروک ۶. گرفنگ ۷. حسین آباد یا سینا (حسینا) ۸. کاشی دار ۹. نراب ۱۰. قشلاق ۱۱. رودبار یا چمن قشلاق ۱۲. سیب چال ۱۳. والمان یا وامنان. (ظهیرالدین ولابن را در شهر دوین ذکر نموده است)^۲

یاقوت بن عبدالله حموی بغدادی (۵۷۴ - ۶۲۶ق.)، برده‌ای که با تلاش و مطالعه و سختکوشی، دانشمندی ادیب و جغرافیدانی مشهور گردید و از شرق تا غرب جهان اسلام روزگار خویش را درنوردید، در باره آن می‌گوید:

«چناشک. با التقای ساکنین و کاف پایانین. یکی از دژهای نامبردار گریان و استرآباد است، که به استواری و بزرگی شهرت دارد. وزیر ابوسعد آبی^۳ گوید: این دژ در شهرت از توصیف بی نیاز است. یکی از دژهایی است که ابر پایین‌تر از آن است که بر دامنه آن می‌بارد و قلّه آن خشک می‌ماند، زیرا که از «ابر» برتر است و ابر پدان نمی‌رسد.»^۴

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، پس از نقل گفته یاقوت، می‌افزاید:

۱. مازندران و استرآباد، ۱۳۳-۱۳۴.

۲. مازندران و استرآباد، ۱۹۶.

۳. ابوسعد منصور بن حسین آبی، فقیه، ادیب، شاعر و مورخ امامی سده‌های ۴ و ۵ هجری قمری، که در شهر آوه (بین ساوه و قم) زاده شد و به وزارت مجدالدوله دیلمی رسید و تاریخ ری را نگاشت. (ری باستان، ۳۹۴/۲؛ ریاض العلماء، ۲۱۹/۵؛ فهرست منتخب الدین، ۱۶۱؛ معجم المؤلفین، ۱۲/۱۳؛ طبقات اعلام الشیعه، قرن ۵ هجری، ۱۹۵-۱۹۶).

۴. ترجمه معجم البلدان، ۸۴/۲.

«نگارنده گوید چناشک که اعراب آن را جناشک^۱ گویند، از قلاع معروف و با حصانت^۲ و پیوسته محل تحصن سران و بزرگان^۳، که در مازندران و جرجان و استرآباد حکمرانی داشته‌اند، بوده است.»^۴

این شهر تا دوره خوارزمشاهی پابرجا بوده است و ظاهراً همراه با تخریب ولایت کبودجامه و مینودشت، از بین رفته است و تنها دژ آن به یادگار مانده است.^۵

ناپیر (Napier) در دوره قاجاریه، مختصات جغرافیایی چنیشک (Chanishak) یا چناشک را ۵۵ درجه و ۴۸ دقیقه و صفر ثانیه طول شرقی و ۳۷ درجه و یک دقیقه و ۲۰ ثانیه عرض شمالی ثبت کرده و درباره آن می‌گوید:

«آبادی بزرگی که در ایالت استرآباد در دره نوده و در کنار جاده جاجرم به استرآباد واقع شده است. این آبادی در قسمت مرتع دره واقع شده و دارای ۲۰۰ واحد مسکونی و تعدادی کلاته در اطراف است.»^۶

جمعیت روستای چناشک در سال ۱۳۳۵، ۴۴۳ نفر (۲۲۹ مرد، ۲۱۴

۱. به شکل خناشک، خیاشک، و جاسک هم ضبط شده است. در باره قابوس آمده است: «و اصحاب قابوس... با جانب محمدآباد نشستند تا از جانب جناشک علوفه فرادست نوانند آورد.» (ترجمه تاریخ یمینی، ۲۳۸).

۲. حسام الدوله شاه اودشیر، چنشک را به سراج الدین زردستان بخشید. (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۱۳). «امیرتوران شاه پسر زردستان، که سردار و دژیان دژ چنشک و پیری بارای و تدبیر بود...» (تاریخ تبرستان، ۵۰۹؛ تاریخ طبرستان، ۱۲۸/۲). وی در همین قلعه به قتل رسید. (التدوین فی احوال جبال شروین، ۱۶۵؛ تاریخ طبرستان، ۱۵۰/۲؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۱۶).

۳. «لشکر به پایان قلعه چناشک شدند و قلعه را به عهد و میثاق بازستاندند و در ۵۷۸ق. در ساری آمدند.» (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۱۶).

۴. مرآت البلدان، ۲۲۵۹/۴.

۵. تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ۱۵۰، ۱۷۹.

۶. فرهنگ جغرافیایی ایران (خراسان)، ۲۸۹-۲۹۰.

زن) ثبت شده است.

قتل قابوس در چناشک

قابوس با آن که مردی فاضل و ادیب بود، در سال‌های پایان عمر، مردی تندخو و خشن شده بود. به اندک لغزشی دستور کشتن اطرافیان را صادر می‌کرد و این باعث شده بود که اطرافیانش از جان خود بیمناک باشند.

نعیم، حاجب خود را که مردی بسیار درستکار و وفادار بود، به خاطر تهمتی که به زده بودند، به قتل رساند و حتی به او اجازه اثبات بی‌گناهی نداد.

به دلیل قتل او، لشکریان تصمیم گرفتند که او را از حکومت برکنار کنند. گروهی از بزرگان لشکر، نهانی با یکدیگر پیمان بستند و وی را غافلگیر کرده و به شکلی از حکومت دور نمایند.

این پیمان در حالی بود که او به سوی قلعه‌ای به نام «شمرآباد» رفته بود. باغبان به در قلعه رفته، اموال و چارپایانش را غارت کردند و قصد داشتند که به داخل قلعه نفوذ کنند، اما به دلیل رشادت اطرافیانش توانایی ورود به قلعه را نداشتند و یاغیان شبانه بازگشتند و او به خاطر نداشتن چارپایی، مجبور به ماندن در قلعه شد.

ابوالعباس غانمی، وزیرش، با او بود. او را متهم کرد که از یاغیان پشتیبانی کرده است، پس وی را گرفته و کشت.

سردارانی که او را در قلعه نشاندہ بودند، به «جرجان» رفتند و آن جا را غارت کردند و مخالفت خود را آشکار کردند. منوچهر در آن روزگار در تبرستان بود. نامه به او نوشتند و او را به حکومت فراخواندند و گفتند در صورت نپذیرفتن، با دیگری بیعت خواهند کرد.

منوچهر به سرعت به «جرجان» آمد و لشکر را آشفته و کشور را ناامن

دید و مجبور شد که با یاغیان همکاری کند، تا لااقل حکومت از خاندان زیاری خارج نشود.^۱

در این مدت، قابوس طایفه‌ای از اعراب و روستاییان را گرد خود جمع کرد و همراه به خزانه و اسبابش به سوی بسطام روانه شد. لشکریان، وقتی که باخبر شدند، منوچهر را به جنگ با پدر برانگیختند.

منوچهر، خواسته و ناخواسته، به سوی بسطام حرکت کرد. پس از رسیدن به نزد پدر، تسلیم بندگی خود را نشان داد و حتی گفت که حاضر است که با عاصیان بجنگد و سر خود را فدا کند، اما قابوس او را بوسیده و به پذیرش حکومت وادار^۲ و مُهر حکومت را به منوچهر واگذار کرد و قرار شد که قابوس در قلعه چناشک (در شهرستان آزادشهر کنونی) بنشیند، تا از آسیب دشمنان برهد و به اوراد عبادت مشغول شود.^۳

منوچهر به «جرجان» بازگشت و به تغییر امور و اصلاح کشور مشغول شد و با عاصیان مدارا می‌کرد، اما آنها از زنده ماندن قابوس می‌ترسیدند و نگران بودند^۴ و منوچهر را تحریک می‌کردند که او را از بین ببرد؛ ولی وقتی که از اقدام منوچهر ناامید شدند، خود آنها به قلعه چناشک رفتند. قابوس به قصد طهارت به حمام رفته بود. در حالی که هوا بسیار سرد بود، او را برهنه در شب زمستان رها کردند و او از سرمای زیاد به ناله افتاده بود و می‌گفت حتی اگر امکان دارد، جُل چارپایی به او بدهند؛ اما کسی به داد او نرسیده و از شدت سرما درگذشت.^۵

برخی نیز معتقدند که چند تن از سران سپاه، به یاری نگهبانان دژ

۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۱۲/۲-۱۳.

۲. حبیب السیر، ۴۴۲/۴.

۳. الکامل ابن اثیر، ۳۴۵-۳۴۴/۱۵؛ تاریخ تبرستان، ۴۴۶.

۴. تاریخ ایران کمبریج، ۱۸۷/۴.

۵. ابن خلدون، العبر، ۷۲۶/۳.

چناشک، آن دانشمند نامور را در سال ۴۰۳ق. (یا به روایتی ۴۰۹ق.) به خون کشیدند.^۱

سید ظهیرالدین مرعشی می‌گوید:

«بدان قرار یافت که شمس المعالی به قلعه چناشک بنشیند و به عبادت مشغول شود... لشکر را از دولت سابقه او طمأنینه به حاصل نیامد، تا در مفرش فراش او رفتند و شمس المعالی امیرقابوس را به درجه شهادت رسانیدند و به مراد خود رسیدند. وقوع این حادثه در سنه ۴۰۹ق. بود، و القادر بالله خلیفه، نزد منوچهر تعزیت نامه پدر بنوشت.»^۲

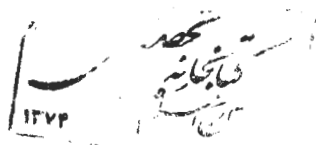
پس از مرگ او، خطبه به نام منوچهر خوانده شد و جنازه قابوس به مقبره‌اش در جرجان (گنبد کاووس کنونی) منتقل شد و منوچهر ۳ روز بر قاعده دیلم، ماتم گرفت.^۳ وی بعدها هر ۶ قاتل پدر را به مجازات رسانده و از دم تیغ گذراند.^۴

۱. تاریخ مازندران، ۱/۱۸۸.

۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۸۷.

۳. ترجمه تاریخ یمینی، ۳۵۰؛ آتشکده آذر، ۸۲/۱-۸۳؛ الاعلام، ۴-۳/۶؛ از سعدی تا جامی، ۳۰۰-۳۰۱؛ اثر آفرینان، ۳۱۹/۴؛ اعیان الشیعه، ۴۳۲/۸-۴۳۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۶۴۰/۱-۶۴۱؛ تاریخ برگزیدگان، ۷۰-۷۱؛ تاریخ گزیده، ۴۱۴-۴۱۵؛ تذکره روز روشن، ۶۴۳؛ تذکره الشعرا، ۵۵-۵۷؛ حبیب السیر، ۴۴۰/۲-۴۴۲؛ الذریعه، ۸۵۹/۹؛ ریحانة الادب، ۲۵۱/۳-۲۵۲؛ فرهنگ سخنوران، ۷۲۸؛ لباب الالباب، ۲۹/۱-۳۰؛ کشف الظنون، ۱۵۰۹؛ مجمع الفصحا، ۱۰۷/۱-۱۰۸؛ معجم الادبا، ۲۱۹/۱۶-۳۳۳؛ معجم المؤلفین، ۹۱/۸؛ وفيات الاعیان، ۷۹/۲-۸۲؛ هفت اقلیم، ۹۶/۳-۹۷.

۴. ظهور و سقوط آل زیار، ۱۲۵-۱۲۷.



پایتخت اشکانیان

شهرستان کلاله، به عنوان دومین پایتخت اشکانیان، این افتخار را دارد که هم در تاریخ جهان باستان بدرخشد و هم این که نقش و جایگاهی فوق العاده ارزشمند در شهرهای تاریخی ایران زمین داشته باشد.

در دوران سلطنت آنتیوخوس سوتر بود که قسمت شمال شرقی ایران از مملکت جدا شد، در حین آن که سلوکی‌ها در جایی دیگر سرگرم بودند. به این ترتیب دو برادر به نام اشک (Arsaces) و تیرداد (Teridates) که عشیره آنها یکی از شاخه‌های منشعب از دهه‌ها به نام پارنی بوده و مراتعشان تا آن زمان در زمین‌های باختر در کنار رود اخس (تجن فعلی) قرار داشت، از طرف مغرب به سرزمین سلوکی‌ها تجاوز کردند تا مجاورت ناحیه پارت پیش رفتند.

اقدام نادرستی از طرف فرکلس (Pherekles)، ساتراپ آن ناحیه که نحت لوای نام آنتیوخوس خواست با برادر کوچک‌تر به خشونت رفتار کند، این هر دو را به قیام واداشت.

این دو برادر فرکلس را شکست دادند و پارت را از تحت تسلط مقدونیان خارج کردند و بلافاصله پس از این اقدام، اشک به عنوان

نخستین پادشاه پارتی در سال ۲۵۰ قبل از میلاد مسیح بر سریر سلطنت جلوس کرد.^۱

اشک پس از ۲ سال سلطنت در ۲۴۸ ق.م. کشته شد و برادرش تیرداد که مانند همه سلاطین بعدی به افتخار او باز خود را اشک نامید، جانشین او گردید.

اوضاع و احوال روزگار در آن زمان با سرکوب نواحی طاغی مساعد نبود. هنگامی که آنتیوخوس دوم مُرد، در اثر اعمال ناشایست و نسنجیده پسر و جانشین او به نام سلوکوس دوم کالینیکوس (۲۴۶-۲۲۶ ق.م.)، پادشاه مصر، یعنی بطلمیوس نیکوکار برای نبردی انتقامی بهانه یافت و تقریباً سراسر قلمرو حکومت سلوکی‌ها را فتح کرد.

این پادشاه از رود فرات گذشت و بین‌النهرین، بابل، شوش، پارسه، ماد و تمام نواحی سر راه خود را تا باختر گرفت.

به موازات این جنگ خارجی، نبردی نیز بین دو برادر، یعنی سلوکوس و آنتیوخوس که به هیراکس موسوم و مورد حمایت اهالی گالاتیا بود، درگیر شد. در نبردی سرنوشت ساز، نزدیک آنکارا، سلوکوس در ۲۴۲ یا ۲۴۱ ق.م به کلی در هم شکسته شد و عموماً او را کشته پنداشتند.

به محض شایع شدن این خبر، اشک تیرداد که روایت صحیح او را «سرکرده شجاع گروهی از راهزنان» ذکر می‌کند، در رأس قوای پارتی به پارت وارد می‌شود. آندراگوراس سردار مقدونی را شکست می‌دهد و بر مملکت دست می‌یابد.

1. P.Gardner, The Parthia Coinage (International orientalia part7). London, 1877, p.3, W.W.Tarn, Parthia, CAH IX, p.576. Wolsky, "Leffondrement de la domination des Seleucides". and more especially "The decay of the Iranian Empire of the Seleucids", p.36.

پس از مدتی اندک، اشک تیرداد، هیرکانه را نیز تصرف کرد و لشکری عظیم ترتیب داد تا بتواند با سلوکوس و حریفی که به علت مجاورت از او هم خطرناک تر بود، یعنی دیودوتوس فرمانروای باختر معاوضه کند؛ اما به زودی مرگ دیودوتوس او را از گرفتاری های بیشتر نجات بخشید، ولی به علت منافع مشترک موجود، رشته مودتی بین فرمانروای پارتی و دیودوتوس دوم فرزند و جانشین پادشاه باختر برقرار گردید.

سلوکوس پس از مجاهدات بسیار توفیق یافت که از خود در برابر دشمنان داخلی و خارجی دفاع کند و شیرازه از هم گسیخته کشور را بار دیگر به هم پیوندد.

پس از آن که با «مصر» صلح و آشتی برقرار کرد و برادرش را مطیع و منقاد ساخت، از «بابل» به ساتراپ نشین های علیا شتافت، تا بار دیگر طاغیان را وادار به اطاعت کند.

هنگامی که در حال نزدیک شدن بود، در ابتدای امر تیرداد عقب نشست تا پیش یکی از اقوام بدوی به نام آپازیاک پناهنده شود؛ اما یکباره تصمیم به جنگیدن گرفت و پیروزی نصیبش شده و روزی که این فتح انجام گردید، از طرف پارتی ها رسماً مبدأ استقلال آن سلسله خوانده شد.

بلوایی که استراتونیس، عمه سلوکوس در انتاکیه در غیابش ضد او ترتیب داده بود، مانع شد که شاه بتواند اوضاع نابسامان را سر و صورتی دهد و نقشه خود را دایر بر تجدید وحدت قلمرو سلطنتی تحقق بخشد. بازگشت وی به حکومت یونانی باختر، به بومیان پارت فرصت مناسب داد تا به دور هم جمع شوند. تیرداد از این فرصت استفاده کرد تا لشکری ترتیب دهد و کاخ ها و شهرها را با برقرار کردن استحکامات

حفظ کند و بر فراز سلسله جبال اپه ورتن شهری به نام دارا (Dara) یا داریوم (Dareium) بسازد.^۱

در اواخر عمر، او که بر سکه هایش خود را اشک و بعد اشک شاه نامیده بود، به خود لقب شاه بزرگ داد و این کار به طور قطع به پیروی از آنتیوخوس کبیر بوده است.

تیرداد پس از ۳۷ سال سلطنت در اوج عظمت، در سال ۲۱۰ یا ۲۱۱ ق.م. دیده از جهان فروبست؛^۲ در حالی که همچون بتی مورد پرستش رعایای خود بود.^۳

دکتر محمد یوسف کیانی، پژوهشگر و باستان شناس نامدار ایرانی، که در سال ۱۳۵۴ از تپه مهم قره شیخ تپه شهرستان کلاله دیدن کرده و آن را مورد مطالعه و کاوش قرار داده، می‌نویسد:

«میراث فرهنگی اشکانیان به علت حوزه اقتدارشان، از شرق به دره هند و از طرف غرب به بین‌النهرین می‌رسد، دربرگیرنده منطقه وسیعی است که شناسایی و بررسی دقیق آن مستلزم زمان و امکانات بسیار می‌باشد. از اوایل قرن حاضر، «باستان شناسان» و «محققان» برای شناخت هنرهای گوناگون اشکانیان تلاش پرثمری را آغاز کردند.

در منطقه شرق حکومت اشکانیان، بررسی‌ها و کاوش‌های متعدد باستان‌شناسی هیئت باستان شناسانان شوروی، منجر به شناسایی شهرهایی متعلق به اوایل عهد اشکانی شد. شهرهایی نظیر نسا و مرو که

۱. دیتريش هوف، نظری اجمالی به پایتخت‌های ایران از آغاز تا ظهور اسلام، «پایتخت‌های ایران»، ۱۸.

2. Alfred R. Bellinger, "The coins from the Treasure of oxus", ANSMNX (1962), p.66. Rober, "Inscription hellenistique d'Iran", Hellenica XI-XII (1960), pp.85-91.

۳. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ۵۷-۵۲.

در واقع به هنگام اقتدار حکمرانان این سلسله بنیان‌گذاری و یا بازسازی شده بود، مورد شناسایی قرار گرفت.

از طرف دیگر، در حوزه غربی تحت تسلط اشکانیان، شهرهای معروفی چون «هترا»، «آشور»، و همچنین «تیسفون» و «دورا اورپوس» نیز مورد کاوش و بررسی قرار گرفت. تحقیقات محققان در شهرهای یاد شده، منجر به شناخت ویژگی‌های هنر دوره اشکانی، به ویژه هنر معماری و شهرسازی گردید.

متأسفانه در مرکز اصلی حکومت اشکانیان یا زادگاهشان در هیرکانیا (دشت گرگان امروزی) تحقیقات جامعی انجام نگرفته و به جز تحقیقات چند هیئت خارجی که زمانی کوتاه در این منطقه اقدام به بررسی نموده، فعالیت چشمگیر و دامنه‌داری صورت پذیرفته است.

نزدیک به یک قرن است که باستان‌شناسان در جستجو برای پیدا کردن شهرهای اشکانی بوده و به جز یافتن چند شهر، در یافتن محل دیگر شهرهای اشکانی به نتیجه‌ای نرسیدند.

محققان در بررسی و تحقیقات خود، محوطه‌های بسیاری را به شهرهای زادگاه اشکانیان نسبت دادند، ولی نظر به این که نظریاتشان توأم با مدارک کافی باستان‌شناسی نبود، در حد «نظریه» باقی ماند و مورد «تأیید» و «قبول» قرار نگرفت.

شهرهای معروفی مانند «آساک» (Asak)، «دارا» (Dara)، «تمبرکس» (Tambarax)، «زادرا کرتا» (Zadra Carta)، «صد دروازه» (Hecatompolis) و «سیرنیکس» (Syrinx) که همگی از مراکز عمده حکومتی قبل و بعد از اشکانیان بوده و شناسایی آنها مسلماً وضعیت معماری و شهرسازی اشکانیان را روشن‌تر خواهد کرد.

بر طبق منابع تاریخی، اغلب شهرهای اولیه اشکانی در زادگاه آنان

هیرکانیا، به ویژه در اطراف دو رود معروف گرگان و اترک ایجاد شده است.

طبق نوشته مورخین، تیرداد حکمران دیگر اشکانی، شهر دیگری ایجاد کرد که دارا یا به قول یونانی‌ها داریوم نام گرفت.^۱ این شهر به پایتختی اشکانی انتخاب گردید.

شهر دارا در دشت بسیار حاصلخیزی که چشمه سارها و آب‌های فراوان در جریان بوده و به وسیله کوه‌های پرشیب اطراف محاصره شده بود، قرار گرفته و از نظر نظامی به گونه‌ای بود که در یک موقعیت دفاعی مستحکم قرار داشته و تسخیر آن امکان‌پذیر نبوده است.

تیرداد اقدام به به برقراری یک نیروی نظامی مقتدر در پارتیا نمود و به تأسیس پایتختی کاملاً قوی و تدافعی در کوه غیر قابل دسترس «آپااورتنون» اقدام کرده است.

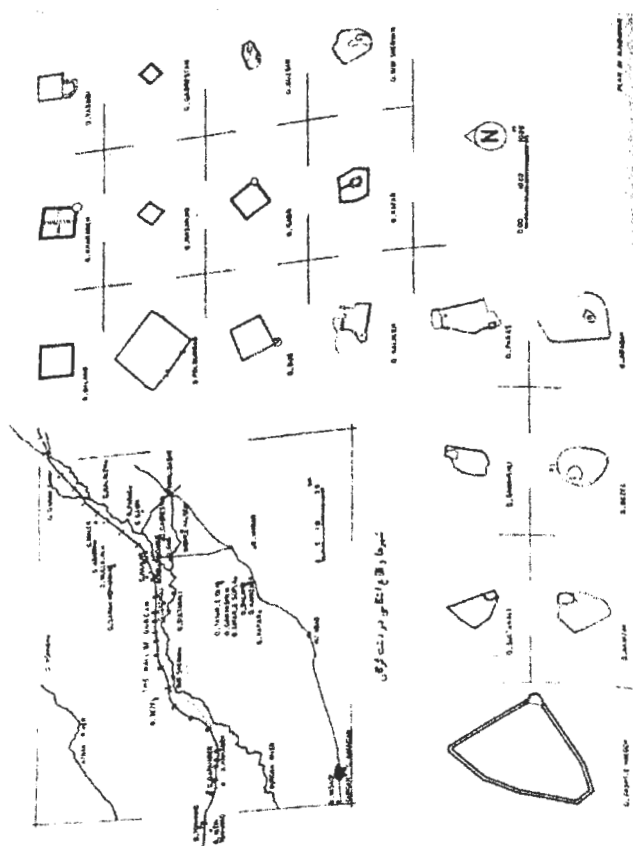
از دیگر شهرهای ناحیه هیرکانیا باید از شهر معروف بدون حصار تمبرکس نام برد، که طبق نوشته «پلی‌بی‌یوس» مورخ یونانی، شاهان پارتی عادت داشتند که زمانی از تابستان خود را در آن جا بگذرانند.^۲

معروف‌ترین شهرهای اشکانیان در هیرکانیا شهر سیرینکس بوده، که به قول مورخان یونانی از مراکز مهم و از طرفی مرکز هیرکانیا بوده است. با توسعه قدرت اشکانیان، شهرهای یاد شده بالا، به علل گوناگون، مانند «وسعت»، دلایل «اقتصادی»، «سیاسی» و «نظامی» نیاز امپراتور قدرتمند پارت را از نظر شهرنشینی برآورده نکرده و شاهان بعدی اشکانی، با توجه به این دلایل، در صدد ایجاد شهرهای بزرگتر برآمدند و

۱. باستان‌شناسی و هنر اشکانی، ۳۲-۳۴.

2. Polybius. The histories IV. tr.W.R.Paton, Loeb Classical Library. London, vol11 (XI.VIII,2).

به این ترتیب، شهر معروف صد دروازه را پایتختی انتخاب کردند. محوطه‌های بررسی و کاوش شده دشت گرگان، عموماً به نام «قلعه» یا «تپه» خوانده می‌شود. موقعیت جغرافیایی این محوطه‌ها در نزدیکی دو رود گرگان و اترک و در فاصله ۵ الی ۱۰۰ کیلومتری شهر قدیم جرجان یا گنبد کاووس امروزی است.



شهرها و قلاع اشکانی در دشت گرگان

محدوده‌ای که این محوطه قرار گرفته، از جنوب به «استرآباد»، از شرق به «بجنورد»، از غرب به «دریای خزر» و از شمال به مرز ایران و ترکمنستان منتهی می‌شود.

از طرفی، اغلب آنها در ضلع جنوبی دیوار دفاعی داخلی و خارجی، خندق، آکروپل و دروازه ورودی است. تعداد این محوطه‌ها به حدود ۱۰۰ می‌رسد و در بعضی موارد، بسیاری از این محوطه‌ها در نزدیکی یکدیگر واقع شده‌اند.

موقعیت جغرافیایی این شهر در ۱۰۰ کیلومتری شرق گنبد کاووس و یکی از مهم‌ترین محوطه‌های باستانی دشت گرگان بوده، که سکونت اولیه آن به دوره پیش از تاریخ می‌رسد. شکل محوطه «مربع» و از سطح زمین‌های مجاور حدود ۵۰ متر ارتفاع دارد.

کاوش‌های غیرمجاز سطح «قلعه» را به صورت ویرانه درآورده و مصالح ساختمانی پراکنده و در سطح و اطراف قلعه، حکایت از آن دارد که در دوره اشکانی مورد استفاده و سکونت بوده است.

با این که در این محوطه «حفاری» انجام نگردیده، وضعیت سفالینه و مصالح ساختمانی مؤید آن است که در این محوطه پیش از تاریخ تغییرات عمده‌ای صورت گرفته و به صورت یک دژ مستحکم و غیرقابل تسخیر درآمده است.

نواحی اطراف این محوطه را چشمه سارها و آب‌های فراوان فرا گرفته و در یکی از زیباترین مناطق دشت گرگان واقع شده است.

گرچه بدون کاوش در این محوطه، در باره تاریخ آن نمی‌توان نظریه قطعی ارائه نمود، ولی مطابقت آن با نوشته‌های مورخی دوره اشکانی از

نظر موقعیت جغرافیایی و محلی، می‌توان این احتمال را که قره شیخ تپه شاید همان شهر دارا^۱ باشد، بیان نمود.

آجرهای قره شیخ تپه $۴۰ \times ۴۰ \times ۱۰$ سانتی متر، آجر متداول عصر اشکانی و سفالینه خاکستری و قرمز رنگ همین دوره، این نظریه را به یقین نزدیک می‌کند.

پارتیان شهرهای خود را به صورت دایره با دیوارهای محصور بنا می‌کردند. ساختن شهرها در حصار دایره‌ای شکل از زمان اشکانیان بسیار معمول بود، اثر و بقایای حصار این شهرها هنوز روی زمین پیدا است.^۲

یوزف ولسکی معتقد است:

«اشک در مقام بنیانگذار سلسله و دولتی که شرایط بین‌المللی در پی لشکرکشی اسکندر بزرگ تغییر کرده بود، توانست از دستاوردهای خود دفاع کند و پیروزی‌های به دست آمده را بی‌کم و کاست در سال ۲۱۷ ق.م. به پسرش اشک دوم تحویل دهد. شاه تازه در اوضاع و احوالی بهتر از زمان پدر می‌بایست با تهدید جدید سلوکیان مقابله کند.

رویدادهای باکتر (باختر) در آن جا اوتیدم دیودوتوس دوم را سرنگون کرده بود، مسئله وجود خطر از آن سو را مرتفع کرد، اما به هر حال هنگامی که آنتیوخوس سوم پس از درهم شکستن شورش ساتراپ‌های غرب ایران رهسپار شرق شد، نه تنها اشک دوم ناچار شد از اکباتان که اشغال کرده بود، عقب بنشیند - و همین اشغال اکباتان

۱. برخی نیز احتمال می‌دهند که «ایبورد» یا «درگز» کنونی یا حتی «کلات نادری»، همان شهر «دارا» بوده است. «ماسن» از نخستین کسانی است که این ایده را مطرح کرده است:

Novye Dannye Poistorii, VDI (1950), 3, 43.

۲. استحکامات دفاعی در ایران دوره اسلامی، ۸۰.

از داستان لشکرکشی آنتیوخوس سوم فقط بخش کوچکی در کتاب پولی بیوس نقل شده که امکان بازسازی کل ماجرا را به ما نمی‌دهد. با این حال به درستی می‌توانیم فرض کنیم که آنتیوخوس پس از گرفتن شهرهای تامبراکس و سورینکس و کسب چند پیروزی بر پارت‌های در حال عقب نشینی شاید با توجه به تجربیات نامطبوع پدرش سلوکوس دوم، از پیشروی بیشتر در عمق استپ‌ها خودداری ورزید. آن‌گاه بنا به اوضاع و احوالی که آگاهی دقیقی از آن نداریم - شاید در پی شکست از اوتیدم - تصمیم گرفت با اشک دوم صلح کند.

پاسخ به این پرسش که آیا عهدنامه صلح حاوی موافقت آنتیوخوس با اعطای لقب شاه با به اشک بوده است یا نه - که در آن صورت به معنای شکست سلوکیان می‌بوده - در منابع قدیمی روشن نشده است با این حال جنگ با آنتیوخوس اطلاعات روشنگرانه‌ای در مورد یکی از نکات سیاسی داخلی دولت اشکانیان در اختیارمان می‌گذارد و آن طرز تلقی ایشان نسبت به یونانیان است.

بنا به گزارش پولی بیوس، پارتیان پیش از عقب نشینی از شهر سورینکس همه یونانیان را قتل عام کردند.

این یکی از نقاط حساس انتقاد تاریخ به اشکانیان است. بسیاری از مورخان اشکانیان را بربرهایی می‌دانستند که با آن که برتری یونانیان و فرهنگ آنها را قبول داشتند، با جماعت یونانی به سختگیری پرداختند، حال آن که اشک دوم بی‌گمان با ایشان مانند اتباع خود رفتار می‌کرد.

با این حال این عقیده اشتباه است که اشکانیان برتری یونانیان را قبول داشتند. وجود نوشته‌های آرامی بر روی سکه‌های اشکانی اولیه گواه مخالفت ایشان با فشار یونان‌گرایی است.

استدلال اصلی ذکر شده در تأیید فرضیه فرمانبرداری و سربراهی

اشکانیان نسبت به یونانیان و اشاره به صفت «فیل هلن» (یونان دوست) بر روی سکه‌ها از اواسط قرن دوم پیش از میلاد، امروزه در پرتو نقد محتاطانه اهمیت پیشین خود را از دست داده است.^۱

این صفت بیشتر گواه مهارت سیاسی شاهان پارت بود. با این حال، واقعیت به کلی فرق می‌کرد.

رویدادهای سورینکس اولین دلیل سیاست واقع بینانه ایشان بود. آنها کاملاً متوجه پیوندهای میان یونانیان و سلوکیان، یعنی دشمنان اصلی خویش بودند.

آنها ضمن این که از خارج تهدید می‌شدند، نمی‌توانستند خطر داخلی جماعت یونانی و فرهنگ هلنیستی را نادیده بگیرند که در همه جا حضور داشت. آنها ناچار بودند در هر عرصه‌ای به ضد حمله بپردازند.

واقعیت وجود این خطر مؤید جهت‌گیری سیاسی ایشان بود و روش‌هایی که به کار می‌بردند، از قرن‌ها پیش در مشرق مورد استفاده قرار می‌گرفت.

پس چیزی که تاکنون دانش نادیده گرفته، این است که ما در این جا با یک دولت شرقی سر و کار داریم و این ویژگی دولت اشکانیان همراه با افزایش قدرت ایشان و تحکیم پیوندهایشان با ایران عمیق‌تر شد.

بدین ترتیب دو اشکانی اول از میدان مبارزه با سلوکیان پیروز بیرون آمدند. آنها به سلوکیان اجازه ندادند ایالت مفتوحه در ایران را پس بگیرند و با ایجاد نطفه‌های دولتی بدون باخت و خسارت نیز نبود.

1. P.Bernard, Les rhytons de Nisa, Poetesses grecques, Journ. d.Sav., janvier - septembre 1985, 25-118 idem. Les rhytons de Nisa, a quoi, a qui ont-ils servi? Colloque, Histoire et cultes de l'Asie Centrale Pre-islamique, Abstracts, Paris, 1988, 13-17.

بنا به روایت بومی که اسناد نسا آن را تأیید کرده‌اند، با سلطنت اشک دوم (حدود ۱۹۰ ق.م) شاخه فرزند بزرگ‌تر دودمان قطع شد. قدرت در اختیار شاخه فرزند کوچک‌تر، یعنی یکی از پسر عموهای اشک یکم قرار گرفت که از نام او اطلاعی نداریم. نام تیرداد را که آریانوس و سینسلوس ذکر می‌کنند، اسناد نسا تأیید نکرده‌اند، و آنچه بر بی‌اعتمادی ما می‌افزاید این است که این نام در دودمان اشکانی آن گونه که انتظار می‌رود ظاهر نمی‌شود.^۱

اولین تیرداد که تاریخ وجود او را تأیید کرده، به عنوان فردی غاصب در حدود پایان قرن یکم ذکر شده است. پیوند او با دودمان مسلم نیست. فقط یک تیرداد وجود دارد که نوه پسری فرهاد چهارم بوده و برای پرهیز از مبارزات دودمانی به دربار آگوستوس فرستاده شده، که واقعه‌ای است مربوط به آغاز قرن یکم میلادی و شاید هم او نخستین فرد با این نام در پارت بوده باشد.

در این زمان نام‌های تازه‌ای مانند وردان، ونونس (=ونن)، ولوگس (=بلاش)، اُسروئس (خسرو) و پارتامازیریس در دودمان اشکانی دیده می‌شوند. با این حال بر سر کار آمدن نماینده شاخه فرزند کوچک‌تر یعنی فریپیت (حدود ۱۹۱ تا حدود ۱۷۵ ق.م) امری مسلم است.^۲

کلاوس شیپمان، مؤسس سلسله اشکانیان ارشک (=اشک) را بانی شهر کلالة (=دارایوم) دانسته و می‌نویسد:

1. Wolski, "Arsace II", *Eos* XLI (1946), 160, Wolski, "Arsace li et la gene logie Arsacides", *Historia* XI (1962), p.145. Dyakonoff and Livshits, p.20, cf. M.L.chaumont, "Les ostraca de Nisa", *JA* (1968), p.15. Bickerman, "The Parthian ostrakon no 1760 from Nisa".

«ارشک موفق شد در پیکارهای بعدی با سلوکوس دوم به پیروزی دست یابد. رویدادی که پارتیان به گفته یوستینوس آن را به مثابه آغاز استقلالشان جشن می گرفتند.

پس از آن سلوکوس بر اثر اخباری از ناآرامی های تازه ای در آسیای صغیر مجبور به بازگشت شد. به هر حال، این که او قبل از عقب نشینی با ارشک مذاکره کرده و فرمانروایی او را بر پارت و هیرکانیا در مقام واسال (دست نشانده) سلوکیان به رسمیت شناخته است که پارتیان در ازایش، به نوبه خود، می بایست یکان هایی را در اختیار سلوکیان بگذارند، نمی تواند از طریق منابع مدلل گردد.

به هر روی، ارشک با وجود شکست های موقتی، اینک فرمانروای بلامنازع پارت و هیرکانیا بود؛ یوستینوس گزارش می کند که ارشک از سال های بعد استفاده کرد تا سپاه را سامان دهد، دژهایی برپا دارد و شهرها را محصور گرداند.

یکی از مهم ترین شهرهایی که ارشک تاسیس کرد، دارا بود. با اطمینان نمی توان اظهار نظر کرد که پارتیان منطقه خوآرنه و کومیسنه را هم تسخیر کرده و در شهر سلوکی واقع در آنجا، هکاتوم پیلوس، را به پایتختی برگزیده اند.^۱

گذشته از این، چندین سال قبل، مجموعه ای سکه در شمال شرقی ایران کشف شد و به احتمال قریب به یقین معلوم می شود که سکه های پارتی حتی در زمان ارشک اول و جانشینش، ارشک دوم، ضرب می شده

1. W.W.Tarn, CAHIX (1932), S.576, und M.R. Colledge, The Parthians (1967), S.27. F.Althein, Geschichte Mittelasiens (1970), s.454. G.A.Koselenko (B.G.Gafurov-B. A.Litvinskij), Istorija i Kulutura narodov srednej Asii, S.31ff. M.L.Chaumont, Syria 48 (1971), S.148, Anm. 3 mit weiterer Literatur.

و صرفاً سکه‌های سلوکی دوباره ضرب نمی‌شده‌اند. در عین حال، محل ضرب می‌تواند نسا بوده باشد.

خود ارشک دیگر با تهاجم مجددی از سوی سلوکیان رویارو نشد. او در سال‌های پس از ۱۷ ق.م. درگذشت.

جانشین او، پسرش ارشک دوم شد. وی به زودی مواجه با تهاجم یکی از پرآوازه‌ترین پادشاهان سلوکی شد. منظور همان آنتیوخوس سوم (۱۸۷-۲۲۳ ق.م)، شاه جوان است که در احاطه مشاورانی هوشمند، یک بار دیگر تلاش کرد تا به اعصار طلایی امپراتوری در عهد سلوکوس اول و آنتیوخوس اول دست یابد.

می‌توان تصدیق کرد که به این مهم نائل آمده است: امپراتوری سلوکیان زیر لوای او عصر درخشانی را سپری کرد، گرچه فقط به طور موقت توانست از زوال این امپراتوری عظیم جلوگیری کند. شکست آنتیوخوس سوم از روم در اواخر حیاتش، نشانه‌ای بر فروپاشی نهایی سلطه سلوکیان در ایران بود.

آنتیوخوس (سوم) پس از آن که قیام خطرناکی را در «ماد علیا» یعنی مناطقی که بیش از همه ماد و پارس را دربرمی‌گرفت، درهم شکست (۲۲۰ ق.م) و جنگ ناموفقی را با «بطالسه» به راه انداخت که پیمان صلحی در سال ۲۱۷ ق.م. به آن خاتمه داد و آخانیوس نایب‌السلطنه عهدشکن، را در آسیای صغیر محصور ساخت، حدود ۲۰۹ ق.م دست به «لشکرکشی» معروفش به خاور زد.

کمی بیش از آن، ارشک دوم حتی تلاش کرده بود قلمروش را تا اکباتان (همدان امروزی) بسط دهد؛ اما وقتی آنتیوخوس با سپاه بزرگی اقدام به لشکرکشی کرد، مجبور شد از این کشورگشایی دست بکشد. در آغاز ارشک دوم، همچون پدرش، میدان را به دشمن وا گذاشت و

احتمالاً به سوی آپاکسی ها عقب نشست.

آنتیوخوس با ارشک همراهی نکرد و به دنبال او به استپ هایی رفت که سواران پارتی با آن جا آشنایی داشتند و می توانستند برای سلوکیان بسیار خطرناک باشند، بلکه هکاتوم پیلوس را تسخیر کرد و بعد به سوی هیرکانیا عنان گرداند و شهرهای تمبرکس و سیرینکس را اشغال کرد.

یوستینوس گزارش می کند که آنتیوخوس بعداً پیمانی با ارشک منعقد کرد که متأسفانه در مورد مضمون آن هیچ اطلاعی نداریم. احتمالاً ارشک می بایست حداقل به شناسایی نیمه رسمی حاکمیت آنتیوخوس، شاید هم به پرداخت باج یا در اختیار گذاردن یگان هایی تعهد کرده باشد.

از سوی دیگر، آنتیوخوس هم احتمالاً عنوان شهریاری ارشک را پذیرفته است. البته باز هم دلایل پادشاه سلوکی را نمی دانیم که اصولاً می تواند وی را به چنان معاهده ای وادار کرده باشد.

شاید آنتیوخوس نه تنها موفقیت کنونی خود را در نظر داشت، بلکه تشخیص داد که این منطقه را در دراز مدت نمی توان نگاه داشت. از این رو، عاقلانه دانست تا در ادامه لشکرکشی به شرق، یعنی علیه پادشاهی یونانی - باکتریا (لشکر)، خود را از پشت سر مصون نگهدارد.

افزون بر این، روشن نیست که آیا آنتیوخوس مناطق مفتوحه کومیسنه و هیرکانیا را که تا زمان قرار دارد با ارشک در تصرف خود داشت تا زمان شکستش از رومیان (در ۱۹۰ ق.م.) هم در تصرف سلوکیان نگاه داشته باشد.

آنتیوخوس ۲ سال تمام باکتریا، پایتخت پادشاهی یونانی - باکتریا را بیهوده محاصره کرد. (۲۰۸/۲۰۶ ق.م.) و عاقبت مجبور شد با اثوتودموس - جانشین دیودوتوس دوم - نیز وارد مذاکره شود که در عین حال، شهریاری وی را به رسمیت شناخت و در ازایش، پادشاه باکتریا

نیز حاکمیت سلوکیان را.

آنتیوخوس از باکتریا به راه افتاد و از هندوکش گذر کرد و تا منطقه کابل پیش تاخت. او در آن جا پیمانی همانند پیمان ارشک و ائوتودموس با فرمانروای هند، سوفگاسنوس بست.

بعداً از طریق آراخوسیا و درانگیانا به سوی کرمان به راه افتاد و زمستان را در آنجا به سر آورد. (۲۰۵/۲۰۶ ق.م). پس از آن، از راه پارس، شوشان به سوی سلوکیه (۲۰۵ ق.م) حرکت کرد.

او بعد از این لشکرکشی ملقب به لقب هخامنشی «شاه بزرگ» شد که یونانیان آن را با تقلید از «اسکندر کبیر» به «آنتیوخوس کبیر» برگرداندند. در جهان آن روزگار این لشکرکشی چنان به حق ستوده شد که برای سلوکیان در خاور آرامش به بار آورد، البته فقط تا زمانی که آنتیوخوس نیرومند بود، یعنی تقریباً تا ۱۹۰ ق.م. زمان شکستش از رومیان در ماگنسیا، اما از آن پس امپراتوری سلوکیان در خاور از هم پاشید و خود آنتیوخوس کبیر فرجام خفت باری یافت، زیرا در هنگام غارت معبدی در الیمایی (استان خوزستان امروزی ایران) به دست الیمائی‌ان کشته شد. منابع در باره وقایع دیگر، در طول پادشاهای ارشک دوم خاموش هستند. گذشته از این، بعد از آنتیوخوس (۲۰۶ ق.م) احتمالاً یونانی - باکتریان (باختریان) تحت فرماندهی ئوتودموس در آن موقع از رند تجن، مرز میان دو پادشاهی گذشته و بخش هایی از منطقه پارت و به ویژه نسا را اشغال کرده‌اند. پارتیان باید تازه در زمان مهرداد دوم یعنی در حدود ۱۵۵ ق.م. موفق به بازپس‌گیری این مناطق شده باشند. ارشک دوم حدود ۱۹۱ ق.م. درگذشت.^۱

حمدالله بن ابوبکر مستوفی قزوینی، تاریخ نگار و جغرافیدان مسلمان سده هفتم هجری قمری، در سال ۷۴۰ ق. / ۱۳۴۰ م. نخستین دانشمندی است که از این شهر اسلامی نام می‌برد:

«روغد. از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالذات «مح ع» و عرض از خط استوا «الرع». تهمورث دیوبند ساخت. شهر وسط است. دورش تقریباً ۴۰۰۰ گام است و ولایات بسیار از توابع اوست و غله و میوه فراوان دارد.»^۱

شهر اسلامی روغد یا روغد که از توابع مهم ولایت کبودجامه بوده است، در تاخت و تاز تیمور در سال ۷۹۲ ق. از میان رفته و امروزه هیچ نام و نشانی از آن در شهرستان‌های مینودشت و گالیکش به چشم نمی‌خورد. آیا می‌توان حدس زد که تپه قلعه سلیمان شهرستان گالیکش همان شهر گمشده اسلامی روغد باشد؟

این تپه باستانی در نزدیکی روستای تنگراه و ۲۰۰ متری جنوب رودخانه مادرسو قرار گرفته است.

۱. نزهت القلوب (نسخه خطی کتابخانه بنیاد دائرة المعارف اسلامی)، شماره ۱۱۸، ورقه

تپه با فرم بیضی شکل بوده و ابعاد آن ۲۰۰ متر طول، ۱۰۰ متر عرض و ۱۵ متر ارتفاع می باشد. تپه در جهت شرقی غربی است و دورتادور آن معماری با سنگ های بزرگ و کوچک حجیم که قطر تقریبی آن یک متر بوده و به صورت «خشکه چین» کار شده است.

در قسمت جنوب، دیوار سنگی به صورت پیش آمدگی و عقب رفتگی مشهود است که احتمالاً به صورت «مصطبه سازی» درآورده بودند.

در بخش فوقانی سطح اثر، محوطه ای به شکل چهارگوش به ابعاد ۱۵×۱۵ متر - که احتمالاً ارگ باشد - و دورتادور آن خندق وجود دارد. علاوه بر این، در سطح تپه بقایای آجر دوره اسلامی به چشم می خورد. قطعات شکسته و سالم آجر، قطعات شکسته سفال لعابدار در آن دیده می شود.

به نظر می رسد که با توجه به بقایای معماری و موقعیت مکانی تپه، این اثر تاریخی، یکی از قلعه های مهم شمال شرق کشور باشد. ایرج افشار در بهار ۱۳۷۵، از این اثر باستانی و تاریخی دیدن کرده و می گوید:

«آن چه موجب شده است این جا را تخت سلیمان بگویند، این است که ۱۰۰۰ سال پیش صخره سنگ های یک تنی و گاه بیشتر را از رودخانه «تنگ راه» غلتانده و به این محل که ۵۰۰ متری دور از آن است، آورده و به طور «سنگ چینی» بر روی هم سوار و «قفل و بست» و به اصطلاح قدیمی ها «قوچ بند» و دیواره ای بلند به ارتفاع ۳ متر ایجاد کرده اند.

قطعات سنگ چین پس و پیشی دارد و در بعضی جاها ۲ طبقه است. قطعاً این کار عظیم برای آن بوده است که بر فراز آن «کوشک» یا «قلعه ای» ایجاد کرده بوده اند و به مرور ایام از میان رفته است.

نزدیک باغ دکتر بسکی؛ بقایای سنگ چینی به بلندی سه چهار متر هست که کرسی قلعه‌ای یا قصرکی بوده است. سنگ‌های این دیواره را از رودخانه‌ای نزدیک به آن‌جا آورده و به اسلوبی ماندگار و خوش طرح بر روی هم چیده‌اند.

سنگ‌ها بزرگ و چند خرواری است. از پیلوار و شتروار هم درمی‌گذرد. حیران شدم آنها را با چه نیرویی از رودخانه کنار آبادی به این جایگاه دور از مسیر آورده‌اند. این محل به تخت سلیمان مشهور است.^۱

زدرکرته

اطلاعات ما درباره این شهر باستانی، محدود است به:

۱. نام آن زادراکرت (Zadracarta) / زدرکرته (Zadra karta) / زدره کرته / زدراکارته / زادراقارتا / زادراگارتا / زاده کارتا می باشد.
 ۲. در کنار دریای خزر (کاسپین) قرار داشته است.
- حسن پیرنیا می گوید:

«برخی از جغرافی دانان نقل کرده اند که در دوران هخامنشی، تجارت در دریای خزر در بندر زادراکرت فعال بوده است.»^۱

۳. مرکز سیاسی یا پایتخت^۲ ساتراپ / ایالت هیرکانیه / ورکان بوده است.^۳ اعتمادالسلطنه، حتی آن را یکی از پایتخت های پادشاهان اشکانی دانسته است.^۴

۴. هیاسنت لویی رابینو می گوید: «زاده کارتا بنا بر قول آریان، برابر جاده اربه رویی که شاید همان استرآباد باشد، که در جنوب واقع شده

۱. ایران باستان، ۱۵۰۸/۲؛ دریانوردی ایرانیان، ۱۳۵/۱.

۲. ایرانشهر، ۲۵۶.

۳. ایران و تمدن ایرانی، ۱۲۱؛ تاریخ ایران کیمبریج (دوره هخامنشیان)، ۷۹.

۴. تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، ۹۷.

است، بهترین و سهل‌ترین تنگه‌های سلسله بزرگ البرز است. پسوند «گارتا» شاید همان «گرد» فارسی است.^۱

۵. آلبرت تن ایک اومستد می‌نویسد: «زده کرته»^۲ پایتخت گرگان، شاید بر سر کوهی بود^۳ که کاوش‌های قسمتی از آن نشان داده است ایرانیان در آن جا روی خانه‌های دوره‌های کهن‌تر مکرر نشیمن کرده بودند.^۴

۶. این نام واژه جغرافیایی، ترکیبی بوده و از دو بخش تشکیل شده است: زادره یا زادره + کارته یا کرته یا کرت.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه می‌گوید:

«در هر حال، این اسم مرکب از ۲ کلمه است: «زادرا» و «گارتا»، اما «زادرا» علی الظاهر اسم «والی» یا «بانی» این شهر بوده و «گارتا» همان «گرد» است، مثل دارابگرد.^۵

این احتمال وجود دارد که بخش نخست این جای‌نام، یعنی زدره/ زادرا، تغییر یافته زئوتر (Zaotar) باشد.

زئوتر (Zaotar) یا زوت (Zut)، عالی‌ترین مقام روحانی مزدیسنانی بوده و به پیشوای بزرگ که در رأس ۷ موبد دیگر قرار داشت و بر اعمال مذهبی نظارت می‌کرد، اطلاق می‌گردید.^۶

۱. مازندران و استرآباد، ۲۴۶.

2. Arr. Anab iii.23.6;25.1;cf.Curt.vi.5.22.

3. Wulsin, F.R."Excavations at Tureng Tepe , near Asterabad", Supplement to the Bulletin of the American Institute of Persian art and Archaeology,li (1932),2ff; Rostovtzeff,M.I."The Sumerian Treasure of Astrabad", JEA, VI (1920),4ff.

۴. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ۲۹.

۵. تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، ۹۷.

۶. دانشنامه ایران باستان، ۱۰۲۷/۲.

۷. اقامتگاه تابستانی شاهان اشکانی بود و سابقاً داریوش با دربارش در آن جا توقف می‌کرد.^۱

۸. اگر این شهر اهمیت بزرگی در تاریخ یافته، شاید تنها به این علت باشد که اقامتگاه سپاه اسکندر مقدونی بوده است.

اسکندر هنگام عزیمت به باکتریا، قشون خود را به سه قسمت تقسیم می‌کرد و قشونی را که بهتر از همه بود، خود سرپرستی می‌کرد و به راه می‌افتاد.

در راه زادراکرت را برای استراحت و تفریح سپاه خویش انتخاب می‌کرد، هر چند پیش از رسیدن به زادراکرت مجبور شد با ولایت ماردها درگیر شود. اسکندر جشن‌ها و بازی‌های بسیار ترتیب داد و مدت ۱۵ روز در زادراکرت ماند.

۹. هوای زادراکرت بسیار شرجی بوده و خاک آن برای کشت انگور بسیار مساعد. زادراکرت مردم ساده لوحی داشت و به عقیده هارولد لمب، علت این همه سادگی، داشتن آرامش بسیار و ندیدن جنگ بود.
۱۰. برخی نیز این شهر با شهر اشکانی سیرینکس یا هوتو تطبیق داده‌اند.^۲

درباره مکان کنونی شهر زادراکارتا دو احتمال داده می‌شود، که همین دو احتمال درباره «تمبرکس» و «سیرنکس» هم داده می‌شود:

دیدگاه اول: ساری

۱. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه می‌گوید:

«زادراگارتا: به عقیده دانویل اسم شهر ساری مازندران بوده.»^۳

۱. هارولد لمب، قدم به قدم با اسکندر در کشور ایران، از بلخ تا نیشابور، ۱۲۱-۱۲۳؛

حسن پیرنیا، تاریخ ایران باستان، ۱۴۶۶.

۲. پارتی‌ها یا پهلوانان قدیم، ۱/۱۶۰.

۳. تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، ۹۷.

۲. بادیان، استاد تاریخ دانشگاه هاروارد می‌نویسد:

«اسکندر پس از ۲ هفته استراحت در زادراکارتا (ساری)، به سرعت به سوی شرق حرکت کرد، که بدون شک مسیر حرکت او جاده مستقیم ستی شاهرود بوده است.^۱

۳. اردشیر برزگر شهر ساحلی ساری (مرکز استان سرسبز و زیبای مازندران) را منطبق با زادره کرته می‌داند:

«شهر زادراکارتا بایستی همین شهر ساری باشد و معنی آن نیز زا=؟ و درا= دریا و کارت یا کرت، همان گرد (مانند سوسنگرد و دارابگرد) است.»^۲

۴. ادوارد پولاک، پزشک و جهانگرد، معتقد است که نام ساری دگرگونی واژگانی سادراکارتا است.^۳

دیدگاه دوم: گرگان

برخی بر اساس روایت مورخان یونانی^۴ زدرکرته در دوره هخامنشی را با شهر استرآباد^۵ تطبیق داده‌اند.^۶

اسماعیل مهجوری می‌گوید:

«برخی از دانشمندان ساری را کهن‌تر از روزگار اسپهبد فرخان بزرگ دانسته و کوشیده‌اند در میان شهرها یا آبادی‌هایی که باختریان در مازندران و هیرکانیای باستانی نام برده‌اند، برابری برای ساری بیابند.

۱. تاریخ ایران کیمبریج (دوره هخامنشیان)، ۳۱۵-۳۱۶.

۲. تاریخ تبرستان، ۲۵۱-۲۵۲.

۳. سفرنامه پولاک، ۵۱۷؛ تاریخ دو هزار ساله ساری، ۶۳.

4. Arrian, "The Life of Alexander the Great", tr. A.de Selincourt, London, Penguin Books, III/16.

۵. تاریخ ماد، ۴۳؛ ایران و تمدن ایرانی، ۱۰۴.

Bandar-Anzali", 1980, P.138; Bivar, A.D.H., "The Political History of Iran Under the Arsacids", The Cambridge History of Iran, London, 1983, P.24.

مثلاً بعضی آن را با شهر فاناکا (Phanaca) و برخی با سیرینکس (Syrinx) برابر گرفته‌اند.

گمان دیگر این است که ساری همان شهر زدراکرته باستانی است، که پایتخت هیرکانیا بوده است. برابر دانستن ساری با زدراکرته درست نیست.

پیرنیا در «ایران باستان» جای زدراکرته را به درستی معین نکرده و گاهی آن را تقریباً همان استرآباد (گرگان) و گاهی در نزدیکی استرآباد دانسته است.

به هر حال، برابری زدراکرته یا استرآباد خردپذیرتر است، زیرا: اولاً: زدراکرته مورخان یونانی در بخش هیرکانیا (= گرگان) و مهم‌ترین آبادی آن ناحیت بوده است.

ثانیاً: به دلیل واژه‌شناسی، واژه استرآباد گونه نسبتاً نوینی از واژه دیگری است. استرآباد در کتاب‌های قدیم تاریخ و جغرافیا به گونه‌های استارآباد و استاروا آمده است و پیداست که «آباد» در این نام‌ها همان پسوند جغرافیایی کنونی (چنان که در علی‌آباد یا رستم‌آباد یافته می‌شود) نیست.

ثالثاً: همانندی صوتی و زبان‌شناسی استر(آباد) یا استار(وا) با زدر(کرته) که بی‌گمان گونه یونانی شده نام یک آبادی باستانی ایرانی بوده، بسیار بیشتر از همانندی آن با واژه ساری است.^۱

طبق نوشته آریان (Arian)، اسکندر به هنگام عزیمت به باکتریا، قصد رفتن به شهر معروف زادراکرتا (Zadra Carta) را نمود. استرابو (Strabo) می‌گوید اکباتانا و هیرکانیا از اقامتگاه تابستانی شاهان اشکانی بود و هیرکانا دارای شهرهای معروفی چون زادراکرتا دارد.

محققان با توجه به نوشته مورخین یونانی بر این عقیده‌اند که قلعه خندان همان شهر معروف زادراکرتا می‌باشد.^۱

گرچه اظهار نظر قطعی و سریع در باره قلعه خندان بدون کاوش‌های باستان‌شناسی مشکل به نظر می‌رسد، ولی با توجه به اهمیت محوطه، موقعیت جغرافیایی و وضعیت سفالینه، می‌توان قلعه خندان را از مراکز مهم دوره‌های هخامنشی و سلوکی و اشکانی دانست.

این تپه متعلق به دوره‌های ساسانی و اسلامی، در شهر گرگان، میدان مازندران، جبهه جنوبی خیابان «عدالت» واقع شده و به شماره ۱۷۰۱ در تاریخ ۲۰ بهمن ماه ۱۳۴۶ در فهرست آثار ملی ایران ثبت گردیده است. شکل ظاهری آن بیضی و قطر آن ۳۰۰ متر و ارتفاع ۳۴ متر از سطح رودخانه پای تپه بوده و دارای ۴ طبقه و بر روی یک تپه طبیعی نسبتاً کوچک با خاک زرد همراه با سنگ آهکی به صورت دست ریز به وجود آمده است.

تپه در موقعیت جغرافیایی ۵۴ درجه و ۲۴ دقیقه و ۵۴ ثانیه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۵۰ دقیقه و ۱۹ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. یک رگه آجر همراه با ملات گچ در جنوب غربی آن و کف آجر فرش، امکان وجود معماری دوره ساسانی را در آن تقویت می‌کند و با توجه به سفالینه‌های روی تپه، سکونت در دوره‌های سلجوقی تا صفویه در آن تأیید می‌گردد.

حفاری‌های غیرمجاز و احداث واحدهای مسکونی، باعث تخریب این اثر تاریخی شده است.

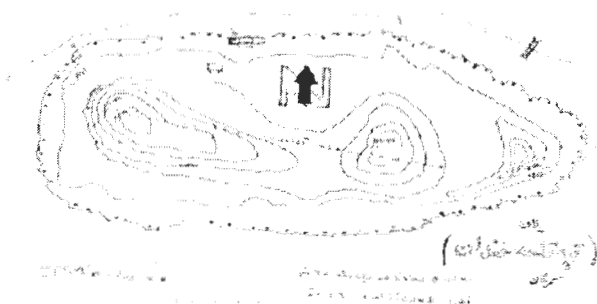
نادرشاه افشار دستور ویرانی این قلعه را صادر کرد، چنان که لرد جورج ناتانیل کرزن می‌گوید:

1. College, M. "The Parthian". London, 1967, P. 36.

«استرآباد... در دوره‌های آینده هم مرکز طایفه قاجاریه بود و یک تیره آن در این ایالت در استحکامات آن قلعه بر کنار رودخانه گرگان می‌زیستند و یکی از سرکرده‌های این قبیله بر ضد نادر شاه علم طغیان را برافراشت و در ژانویه ۱۷۴۴م. آن جا را تصرف کرد... نادر شاه بر ضد این طایفه اقدامات انتقامی کرد و فرمان داد که قلعه خندان سنگر قاجاریه را در شهر با خاک یکسان کردند.»^۱

یاسنت لویی رابینو در سال ۱۲۸۸، درباره این تپه قلعه می‌نویسد:
«بعد از لمسک از ناحیه‌ای که معروف به «صحرای گاوپیچان» بود گذشتیم و بعد هم از دهات زنگی محله و محله اوجابن گذشتیم. در نزدیکی شهر استرآباد، چون به سوی راست نگریم، تپه بلندی بود که ظاهراً آثار فرو ریخته و تل خاک شده دژی قدیمی بود، که به قلعه خندان و زمانی هم به خلعت پوشان معروف بود.

این تپه در سمت جنوب غربی شهر واقع و دامنه و رأس آن پوشیده از درختان کوچک و مخصوصاً درخت کیردوران بوده و به وسیله راه باریک پُرپیچ و خم به آن جا می‌رسند. این ارتفاع ۵۰ یا ۶۰ پا بالای نهر خطرناک خواجه خضر که از پای آن می‌گذرد، واقع است.»^۲



۱. ایران و قضیه ایران، ۴۷۰/۱.

۲. مازندران و استرآباد، ۱۱۷.

میرزا ابراهیم در حدود سال ۱۲۷۵ق. می‌نویسد:

«طرف راست جاده تپه بلندی است که در عهد قدیم دولت آذربایستان قلعه بوده است، که مشهور به قلعه خندان است. الان سوای تپه و چاهی در میانش، آثار دیگر ندارد.»^۱

ملگونوف در باره این قلعه می‌نویسد:

«قلعه خندان از آلات و ادوات آتشکده که در آن جا ساخته بودند، بنا شده است. قلعه‌ای بود متین مشتمل بر بروج حصین و خندقی عمیق که ۳۰ قلعه دیگر گرداگرد آن بود.

اواخر حال، از شورش‌ها و آشوب‌های پی در پی استرآباد روی به ویرانی نهاد. چه در هر شورش‌ی آنان را یا نهایت یاری بود یا نهایت سرکشی. در هر دو حال آسیب پیاپی به وی می‌رسید چنانچه نادر شاه افشار به جهت سرکشی اهل استرآباد حکم به کوفتن قلعه و برج و باره استرآباد کرد. پس از آن اگر چه محمد شاه اول فرمان داد که از نو قلعه و برج و خندق بنا نهادند، ولی پس از آن از بی‌مرمتی ویران و خندق پر شد. اکنون استرآباد را به هیچ روی تاب محاصره نبوده و از قلعه و خندق به جز آثار چیزی پائیدار نی.»^۲

ژاک دُمرگان نیز این قلعه را دیده و تحت عنوان: Croquis Topographic d'Asterabad طرحی از این قلعه کشیده است و بناهای مختلفی که بالای تپه بوده، در ذیل شش شماره به این شرح نشان داده است: ۱. قلعه خندان ۲. مسجد ۳. قنسولگری روس ۴. تلگراف ۵. قصر حکومتی ۶. قلعه کوه کنار.

۱. سفرنامه مازندران و گیلان و استرآباد، ۴۷.

۲. سفرنامه ملگونوف، ۶۲.

در طرحی قلعه خندان را با ۱۲ برج آن ترسیم کرده و مسیر نهر «تول چشمه» یا «چشمه خضر» را نیز نشان داده است.^۱

وی درباره این اثر تاریخی شهر استرآباد می‌گوید:

«سابقاً به هنگامی که شهر وسیع‌تر می‌بوده، ۲ برج و باروی قلعه کوکنا و قلعه کندان واقع در شمال شرقی و جنوب غربی شهر بر روی تپه‌های قدیمی نقش قلاع استحکاماتی را بازی می‌کرده‌اند. امروز این سنگرها ویران‌اند.

قلعه کندان، تپه نشانه‌ای است به طول ۲۷۰ متر، به عرض ۶۴ متر و ۳۸ متر بلندی.

این تپه بر لبه نهری به نام چول چشمه که شهر را به توسط آنچه که به اصطلاح زیرزمین گویند و با آن در ارتباط است و امروز جزئی از آن ویران شده است، جدا می‌سازد.

اگر چنانچه از روی کروکی پیوست ملاحظه شود، قلعه مرکب است از مستطیلی که طرفین آن دو مثلث متساوی الاضلاع است، با ۵ برج گرد استحکاماتی، در وسط اضلاع بزرگ مستطیل فقط توسط برج‌ها دفاع می‌شده‌اند. در حال حاضر، خرابه‌ها غیر ممکن است بگوییم مدخل از کدام سمت بوده است.

قلعه کوکنا (قصر کهنه)، برعکس مربعی است وسیع، استحکامات داده شده به وسیله برج‌ها و سنگربندی‌ها و در داخل شهر قرار دارد.^۲

قلعه خندان در اصل یک شهر اشکانی بوده و توسعه سازی جدید، باعث ویرانی قسمت اعظم این محوطه باستانی گردید.

در حال حاضر، فقط قسمتی از دژ اصلی شهر باقی مانده، که از شرق

1. Mission Scientifique En Perse. 3 & 4, 129.

۲. مطالعات جغرافیایی شمال ایران، ۱۵۸.

به غرب ۱۷۸ متر و از شمال به جنوب ۲۰۰ متر اندازه آن است. ارتفاع آن از سطح زمین های مجاور ۴۰ متر است.



نمایی از قلعه خندان

طبق نوشته آریان (Arian)، اسکندر به هنگام عزیمت به باکتریا، قصد رفتن به شهر معروف زادراکرتا (Zadra Carta) را نمود. استرابو (Strabo) می گوید اکباتانا و هیرکانیا از اقامتگاه تابستانی شاهان اشکانی بود و هیرکانا دارای شهرهای معروفی چون زادراکرتا دارد.

محققان با توجه به نوشته مورخین یونانی بر این عقیده اند که قلعه خندان همان شهر معروف زادراکرتا می باشد.^۱

گرچه اظهار نظر قطعی و سریع در باره قلعه خندان بدون کاوش های باستان شناسی مشکل به نظر می رسد، ولی با توجه به اهمیت محوطه،

1. College, M. "The Parthian". London, 1967, P.36.

موقعیت جغرافیایی و وضعیت سفالینه، می‌توان قلعه خندان را از مراکز مهم دوره‌های هخامنشی و سلوکی و اشکانی دانست.

چارلز فرانسیس مکنزی، از آن به عنوان کلاه خندان یاد نموده و می‌نویسد:

«وقتی که نزدیک استرآباد رسیدیم، در قسمت راست تپه بلندی دیدیم که در واقع باقی مانده یک قلعه قدیمی بود به نام کلاه خندان که در جنوب غربی شهر قرار داشت و روی آن و اطرافش خار و خاشاک و به خصوص پیچک‌های وحشی رویده بود.»^۱

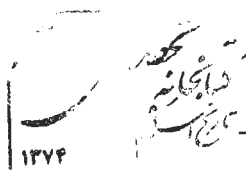
کنل چارلز ادوارد یت در باره این تپه باستانی می‌نویسد:

«یک گوشه دنج و خوب برای این کار بیشه‌ای بود که در غرب شهر قرار داشت. این تپه شاید در روزگاران پیش، از اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

اطراف آن را از سه سو تراشیده بودند و در پایین آن نیز دور تا دور خندق‌های کنده بودند.

تکه‌هایی از سفال‌های کهنه و پاره آجر روی آن دیده می‌شد و این نشان می‌داد که در زمان‌های پیش مردمی روی آن سکونت داشته‌اند و در گوشه شمالی آن نیز چاهی حفر شده بود که به نظر می‌رسید در زمان خود بسیار عمیق بوده است.»^۲

برخی معتقدند که «زادراکارته» می‌تواند همان شهر یا شهرک «کارته» هخامنشی باشد.



۱. سفرنامه شمال، ۱۷۴-۱۷۵.

۲. خراسان و سیستان، ۲۶۰.

سلطان علی

قلعه سلطان علی به دوره تاریخی تعلق دارد و به شماره ۸۸۵۱ در تاریخ ۱۰ خرداد ماه ۱۳۸۲ در فهرست آثار ملی ایران ثبت گردیده، در روستای سلطان علی شهرستان گنبد کاووس و ۲۰۰ متری شمال رودخانه گرگانرود واقع شده است.

ارگ قلعه در گوشه جنوب غربی قلعه بوده، که اکنون به عنوان «مرتع» از آن استفاده می‌گردد.

خندق دور آن با عمق ۱/۵ و عرض ۳۰ متر هویدا بوده و دیوار دور ارگ در قسمت شمال و جنوب کوتاه‌تر از شرق و غرب آن می‌باشد.

این محوطه باستانی در موقعیت جغرافیایی ۵۵ درجه و ۵ دقیقه و ۲۹/۴ ثانیه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۲۲ دقیقه و ۶۴/۱ ثانیه عرض شمالی بوده و از نمونه قلعه‌های نسبتاً وسیع و جالب، از نظر معماری دوره تاریخی در دشت ترکمن صحرا می‌باشد.

قسمت بلند ارگ ۶ متر ارتفاع دارد و باقی قسمت‌های دیوارها ۳ تا ۴ متر ارتفاع دارد. در داخل ارگ، در برخی قسمت‌ها برآمدگی‌هایی وجود دارد و اکثر بخش‌ها به صورت هموار می‌باشند.

در ۲ نقطه از شمال و گوشه شمال شرقی و ۵۰ متری غرب این نقطه،

جاده روستا، دیوار را شکافته و صدمات جبران ناپذیری به بنای تاریخی وارد آمده است.

بخش‌های مهمی از ۳ گوشه شمال غربی و جنوب شرقی دیوار ارگ از میان رفته و در کنج جنوب غربی و در حریم ارگ ساخت و سازهای روستایی وجود دارد و متأسفانه در داخل خندق، آغل احداث شده است. سفالینه‌های این تپه، خاکستری و قرمز دوره تاریخی هستند و بیش از ۲۰۰۰ سال قدمت دارند.

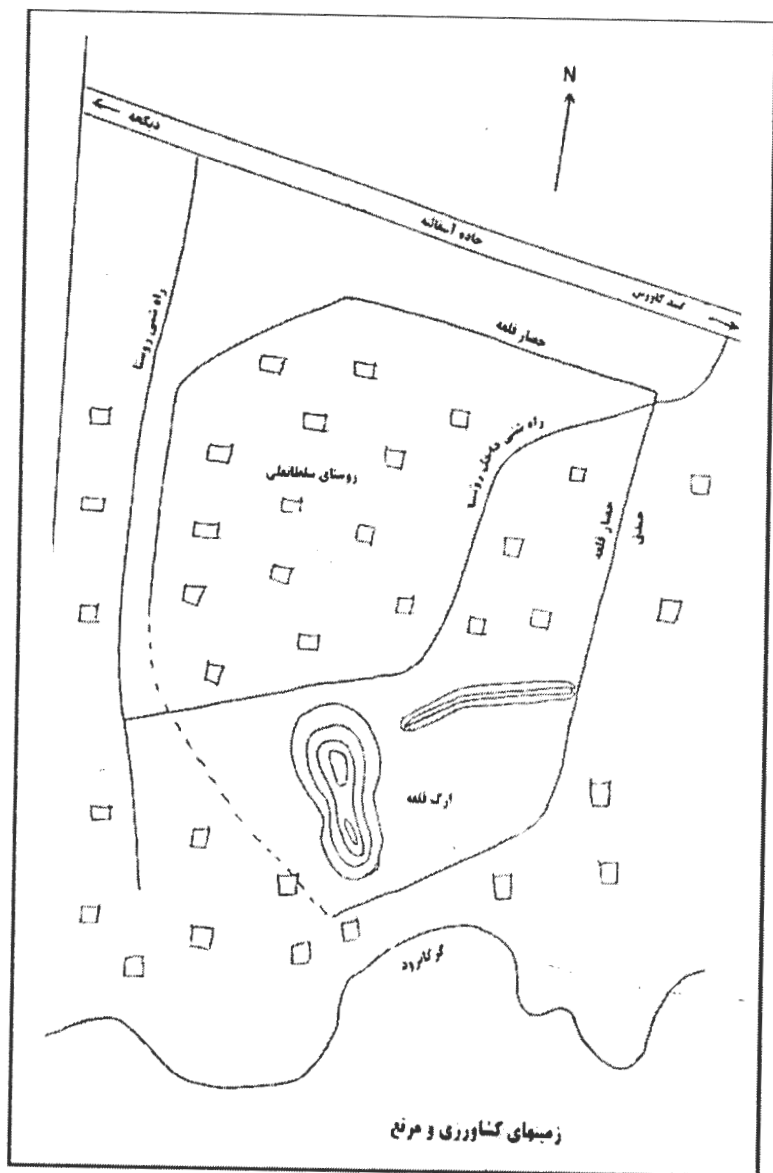
شکل کلی بنا «چندضلعی» می‌باشد.

دکتر محمد یوسف کیانی، این قلعه را یکی از شهرهای اشکانی شهرستان گنبد کاووس می‌داند، که با نقشه چند ضلعی نامنظم ساخته شده و دژ یا حاکم‌نشین شهر در قسمت شمال شهر قرار گرفته و ۷/۱۶ متر ارتفاع دارد. از نظری کشف سفالینه قرمز و خاکستری رنگ اشکانی و نوع معماری پارتی آن، نمایانگر سکونت دوره اشکانی در این منطقه می‌باشد.^۱

در ضمن، چندین اتاق مربع شکل پارتی در آن کشف گردیده، که با خشت به ابعاد $۳۷ \times ۳۷ \times ۹$ و $۳۶ \times ۳۶ \times ۲$ سانتی متر و ملات گل ساخته شده‌اند.



قسمتی از باروی قلعه سلطانی در روستای سلطانی



گروہ کی موقعیت قلعہ سلطانعلی، روسای سلطانعلی، دھنن سلطانعلی

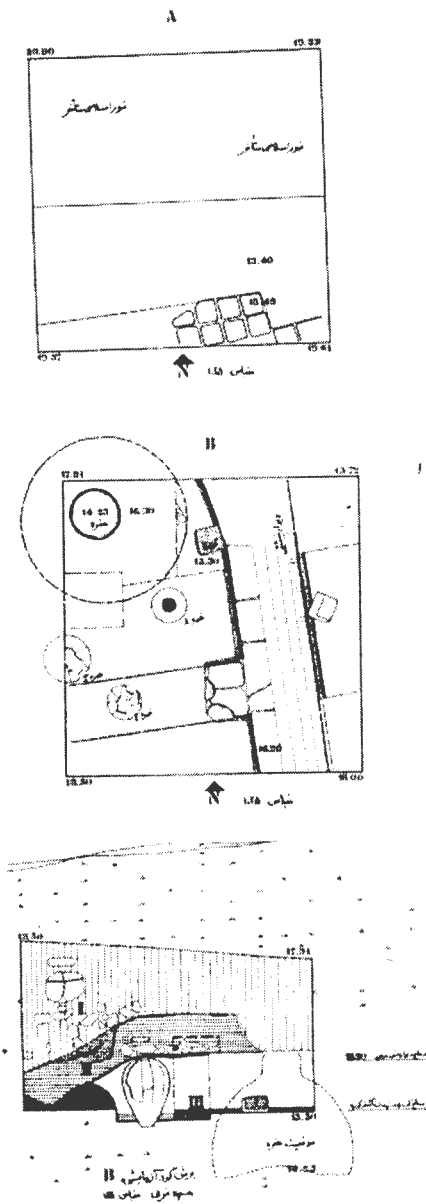


Fig. 37. Qaleh Sultan Ali, drawing of sections of trenches A and B

سیرینکس

شهر تاریخی دشت حلقه یا دشت قلعه در ۵۰۰ متری ضلع شرقی روستای «دشت حلقه» (هلاکوی سابق) و ۱۲ کیلومتری غرب شهر مینودشت واقع شده است.

این شهر تاریخی در تاریخ ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۳، به شماره ۱۰۱۷ به قدمت دوره اشکانی و ساسانی در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است.

این شهر در سال ۱۳۵۳، هم زمان با سومین فصل کاوش‌های باستان‌شناسی شهر تاریخی جرجان، توسط دکتر محمدیوسف کیانی شناسایی و مورد بررسی و کاوش قرار گرفته است.

شهر به صورت ۸ ضلعی نامنظم بنا گردیده و اندازه‌ی آن به ترتیب: ۱۶۷۷ متر، ۱۴۲۵ متر، ۹۹۴ متر، ۷۰۷ متر، ۴۹۸ متر، ۳۴۶ متر و ۲۳۸ متر می‌باشد.

دو حصار عظیم داخلی و خارجی که به ترتیب ۴ متر و ۶/۷۵ متر ارتفاع دارد، شهر را محصور می‌کند. در فاصله دو دیوار، خندق به عرض ۵۳ متر که در بعضی از قسمت‌ها به ۶۰ متر نیز می‌رسد، حفر گردیده که در قسمتی از آنها هنوز آب جریان دارد.

محیط این شهر باستانی ۷ کیلومتر و مساحت آن ۳۳۸ هکتار می‌باشد.

در قسمت جنوب شرقی شهر، تپه مرتفعی به ارتفاع ۲۰ متر، مساحت ۳ هکتار و پیرامون ۸۲۴ متر وجود دارد که به احتمال زیاد، دژ یا آکروپل شهر بر روی این تپه بنا گردیده است.



محوطه باستانی دشت حلقه در اصل یک تپه پیش از تاریخی بوده که در دوره تاریخی، قلعه یا شهری بر روی آن بنا شده است.

برای پی بردن به چگونگی حصار شهر، ترانشه‌ای در ضلع جنوبی آن به طول ۳ متر و عرض ۵ متر حفر گردیده و پس از خاکبرداری در سطح حصار در عمق ۱ متری، دیوار قطوری به عرض ۲/۲۰ متر از زیر خاک نمایان گردید که با آجر مربع شکل به ابعاد $۳۸ \times ۳۸ \times ۸$ سانتی متر ساخته شده بود.

عملیات خاکبرداری تا عمق ۲ متری حصار ادامه یافت، ولی به علت اتمام فصل کاوش، هیئت موفق به پیدا کردن بلندی کامل حصار نگردید. به نظر می‌رسد که دیوار آجری مزبور، قسمت اصلی حصار را تشکیل داده و در قسمت داخل، برای احداث بناهای منظم به دیوار از خشت استفاده شده است.

آکروپل (ارگ حکومتی) که مرتفع‌ترین قسمت شهر باستانی را تشکیل می‌دهد، در قسمت شمال شرقی واقع شده است. با مطالعه سفال‌های به دست آمده از تپه، مشخص می‌شود که این تپه در اصل یک تپه پیش از تاریخ بوده که در زمان احداث شهر، آکروپل یا دژ شهر را بر روی آن بنا نهادند.

این تپه پس از جدول بندی با مربعاتی به ابعاد ۱۰×۱۰ متر با دو کارگاه شمالی و جنوبی شروع به کار شد. ضمن خاکبرداری در هر کارگاه، جرزهایی پیدا شد که با آجر و ملات گچ ساخته شده بود.

در کارگاه جنوبی با ادامه خاکبرداری در عمق $۱/۳۰$ متر، کف اول به عنوان نشانه آخرین دوره سکونت کشف گردید. این کف با آجرهای شکسته و نامرتب مفروش شده بود.

در این سطح، مقداری سفال لعابدار رنگارنگ مربوط به قرن هفتم و

هشتم هجری به دست آمد. با مطالعه این سفال‌ها، آخرین دوره سکونت که هم‌زمان با دوره ایلخانیان بوده است، مشخص گردید.

با ادامه کاوش و گذشتن از کف اول، در عمق ۳/۲۰ متر به کف دوم و در عمق ۳/۹۴ به کف سوم یا کف اصلی رسیدند که با مقایسه سفال‌های آن، متعلق به دوره ساسانی و پارتی بوده است.

ارتفاع پایه‌ها از کف اصلی ۴/۱۶ متر و ضخامت آن ۳/۵۰ متر می‌باشد. قرینه جرزهای کارگاه جنوبی به فاصله ۱۵/۳۰ متر در کارگاه شمالی به دست آمد.

احتمالاً نظیر این پایه‌های ضخیم آجری، در نقاط دیگر تپه نیز وجود دارد که قسمت مرکزی بنا را تشکیل می‌دهد.

ملاتی که در ساختمان این بنا به کار رفته، مخلوطی از شن و گچ که ماده بسیار محکمی را به وجود آورده است.

آجرهایی که در ساختمان آکروپل یا دژ شهر به کار رفته، ابعاد مختلفی دارد که در اندازه‌های $۱۰ \times ۴۰ \times ۴۰$ ؛ $۳۷ \times ۳۷ \times ۹$ ؛ $۳۲ \times ۳۲ \times ۸$ و $۳۴ \times ۸ \times ۷$ سانتی متر می‌باشد.

با کاوش مختصری که انجام پذیرفت، مقداری سفال به دست آمد که معرف سکونت‌های مختلفی است که در شهر باستانی دشت حلقه رخ داده است.

این سفالینه‌ها متعلق به ۴ دوره می‌باشد:

۱. سفال خاکستری رنگ: هزاره اول پیش از میلاد

۲. سفال قرمز رنگ: دوره اشکانی.

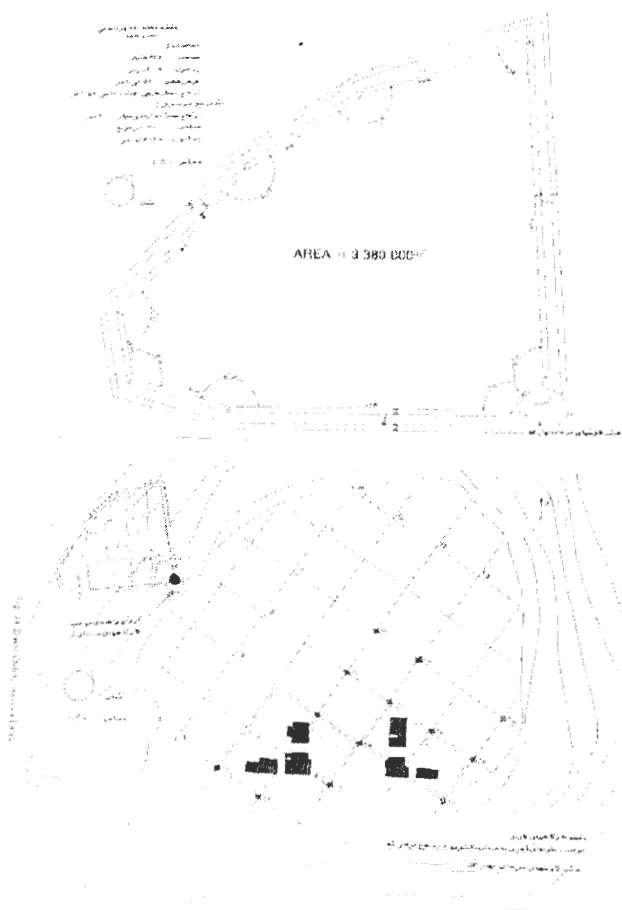
۳. سفال قرمز رنگ و ساده: دوره ساسانی.

۴. سفال لعابدار رنگارنگ: قرن ۷ و ۸ هجری.

برخی احتمال می‌دهند که دشت حلقه همان شهر اشکانی سیرینکس (Syrinx) باشد، که طبق نوشته‌ی پولی بیوس، شاهد جنگ در دوران اول با آنتیوخوس سوم، در سال ۲۰۶ ق.م بوده است.

کلاوس شیپمان در این باره می‌گوید:

«باستان شناسان ایرانی، در سال ۱۹۷۳/۱۹۷۴م. در دشت قلعه، در نزدیکی گنبد کاووس، شهری پارسی را با قطر تقریباً ۷ کیلومتر حفاری کرده‌اند که محتملاً می‌تواند با سیرینکس یکسان بوده باشد.»^۱



منظر محلی کاوش درکارگاههای غریبی تپه
 دبدب شرقی
 هیئت کارشهای جرجان بهار ۵۳

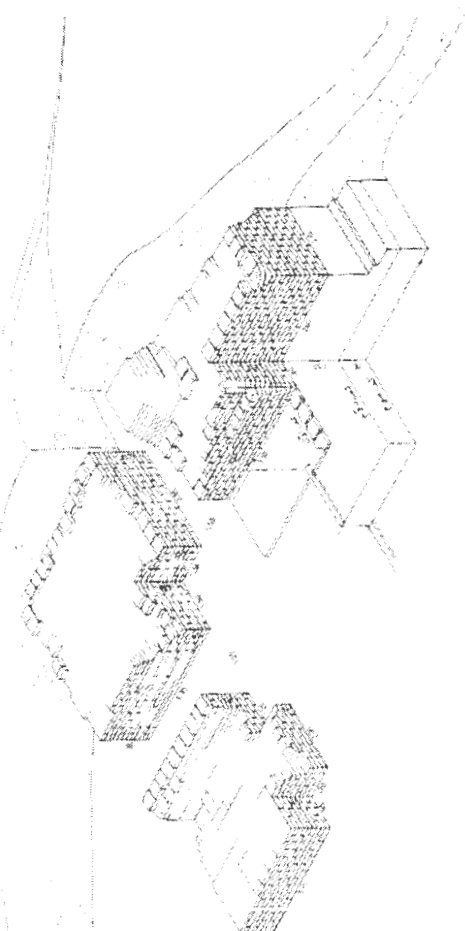


Fig. 35 Dasht Qaleh, isometric drawing section of trench A



شرق شهر گنبد. چشم انداز موانع دشت حلقه از سمت شمال که مانده های آثار بارو، خندق و اکروپول (تپه) اقرا می نمایند.

شهرت

محوطه باستانی شهرت، که قدمت آن به دوره‌های تاریخی و اسلامی می‌رسد، به شماره ۱۱۲۸۱ در تاریخ ۱۰ بهمن ماه ۱۳۸۳ در فهرست آثار ملی کشور ثبت شده و در ۵ کیلومتری جنوب روستای زیارت قرار گرفته است.

محوطه در موقعیت جغرافیایی آن ۵۴ درجه و ۴۰ دقیقه و ۲۳/۳ ثانیه طول شرقی و ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و ۰/۱ ثانیه عرض شمالی می‌باشد. از روستای «زیارت»، جاده‌ای خاکی در امتداد رودخانه «خاصه رود» به آبشار منتهی می‌شود، ۲ کیلومتر قبل از آبشار مسیر تغییر می‌کند و در امتداد رودخانه فصلی، سمت راست می‌رویم که بعد از ۲ کیلومتر، در سمت راست رودخانه بر دامنه فضای فلاتی شکل می‌رسیم که به آن در محل ماقوت تلار (Maqut Telar) می‌گویند، که خود جزء محوطه باستانی وسیعی است که به شهرت معروف می‌باشد.

این مکان باستانی به صورت یک محوطه باز با طول ۵۰۰ متر و عرض ۳۵۰ متر است که دارای تراس‌های مسطح و شیب دار و از نظر جغرافیایی در یک منطقه کوهستانی جنگلی قرار دارد و ارتفاع نسبی آن از سطح دریا ۱۵۴۷ متر است.

بقایای معماری سنگ‌چین مسکونی، قبور با سازه‌های سنگ‌چین در

جهت شرقی غربی، قطعات شکسته شیشه و سفال‌های بی لعاب و لعابدار (بی لعاب‌ها درصد بیشتری را شامل می‌شوند) در سطح محوطه دیده می‌شود.

یاسنت لویی رابینو در سال ۱۲۸۸، آورده است:

«شهر بت، که می‌گویند محل شهری قدیمی است.»^۱

دکتر منوچهر ستوده، بدون این که این شهر باستانی را ببیند، گفته: «شهر بت، زیر دست ارتفاعات تالو در جنوب زیارت. آثار خرابه شهری قدیمی است که در مسیر آبشار زیارت خاسه رود به سمت ارتفاعات تالو قرار دارد.»^۲



لیوتنان کلنل لوآت، کنسول بریتانیای کبیر در استرآباد، در سال ۱۲۹۹، از این اثر تاریخی یاد کرده است:

«دیگری معروف است به شربت و بعضی خراب‌ها در آن جا دیده

۱. مازندران و استرآباد، ۱۹۵.

۲. از آستارا تا استارباد، ۲۵۵/۵.

می شود. می گویند در ایام قدیم در زمان آتش پرست ها در این محل شهری بوده است موسوم به شهر بت. اکنون به واسطه کثرت استعمال این لفظ تغییر یافته و شربت شده است.^۱



مجموعه شهر بت، روستای ریارت، قطعات دسته ظروف سفالی قرمز رنگ دوره تاریخی

شهرک نو

محمد عوفی بخارایی در لباب الالباب می‌نویسد:

«کبودجامه قبیله‌ای بودند ساکن بین «استرآباد» و «خوارزم» و شهری داشتند به نام شهر نو یا شهرک نو، که خرابه‌های آن هنوز در سرزمین گوکلان دیده می‌شود. امیر تیمور در سال ۷۹۲ق. از «گرگان» به «سملقان»، از راه شهر نو و «حورحباد» تاخت.»^۱

صاحب مجمع الفصحا در شرح نصرت الدین کبودجامه گوید:
«کبودجامه نام حشمی است که در میانه استرآباد و خوارزم می‌نشسته‌اند و شهری داشتند موسوم به شهر نو.»^۲

بقای و ویرانه‌های این شهر اسلامی، در شغال تپه (روستای صادق آباد، مرکز بخش کوهسارات) قرار دارد.

این تپه دوره تاریخی، به شماره ۹۷۲۲ در تاریخ ۲۷ مرداد ماه ۱۳۸۲ در فهرست آثار ملی ایران ثبت گردیده، در محدوده و ضلع شمالی روستای صادق آباد و یک کیلومتری ضلع شمالی جاده تهران - مشهد قرار گرفته است.

۱. لباب الالباب، ۵۲/۱-۵۳: مازندران و استرآباد، ۲۴۷.

۲. گرگان نامه، ۴۵.

قطعات شکسته سفال خاکستری و قرمز ساده و یک نمونه آجر
 $40 \times 40 \times 10$ سانتی متر در آن به دست آمده است.

کلنل چارلز ادوارد بیت، در پایان ماه نوامبر ۱۸۹۴م. از شغال تپه
 دیدن کرده و اطلاعات محدودی ارائه می دهد:

«راه ما از مسیری پوشیده از جنگل برای ۱۴ میل پیش می رفت تا به
 شغال تپه... می رسید... در نزدیکی شغال تپه یک گروه ۱۲ نفری از
 گوکلان ها همراه با سردسته شان سوار بر اسب در انتظار ما بودند که بعد
 از خوشامدگویی و استقبال، ما را تا درون دهکده نیز همراهی کردند.
 در این جا ۲ دهکده وجود داشت:

یکی واقع بر کناره شمالی رود که در آن ۵۰ خانوار ترکمن گوکلان در
 چادرهای نمدی به سر می بردند و ما نیز در نزدیکی آن اردو زدیم. در
 کناره دیگر رود، ۳۰ خانوار ایرانی که ترکمن ها آنها را «فارسیون»
 می نامیدند، درون کلبه هایی زندگی می کردند.

در ۵ میلی پایین دست شغال تپه از ویرانه های شهرک و قبرستان
 دیگری که به گرایلی ها تعلق داشته است، عبور کردیم و اینها خود نشانه
 هایی است از این که در این ناحیه زمانی جمعیت انبوهی زندگی می کرده
 است. همچنین تپه هایی در این منطقه وجود داشت که روی آنها
 نشانه هایی از دهکده های قدیمی به چشم می خورد.

به طور کلی به نظر می رسد که ترکمن ها در هر کجا که رخنه می کنند و
 ساکن می شوند، جز ویرانی و از بین بردن آثار به جای مانده، کار دیگری
 نمی کنند.^۱

سرپرسی سایکس حکایت می کند^۲ که از «بجنورد» به «سملقان» رفت

۱. خراسان و سیستان، ۱۹۶-۱۹۸.

2. Sykes, P.M.A Six journey in Persia. Geographical Journal. XXXV11, jan_june 1911, 13.

و در «شاه آباد» که مرکز عمده این دره است، چادر برافراشت. بعد در ضمن عبور به دره چال باش رسید... در نزدیکی آبادی به نام «تنگ راه»، آثار قلعه‌ای بود که به «تخت سلیمان» معروف است.

شغال تپه، زمین بلندی است نزدیک نهر وصل به چکور... که سرزمین گوکلان هم نامیده می‌شود، خرابه‌های مهم شهر نو و شهرک نو واقع است.^۱

داده‌های اطلاعاتی تاریخی و جغرافیایی، در باره این دو شهر کوچک اسلامی، بسیار اندک بوده و ابهامات فراوانی در باره آنها وجود دارد:

۱. آیا «شهرک نو» و «شهر نو» یک شهر بودند یا دو شهر کوچک مجاور هم؟

۲. آیا حیات سیاسی این شهر یا دو شهر، با هجوم تیمورگورکانی در سال ۷۹۲ق. به پایان رسید؛ چرا که دیگر نامی از آن در کتاب‌های تاریخی مشاهده نمی‌شود؟

این شهر مورد توجه و عنایت خاص فرمانروایان مغول و ایلخانی بوده است، چنان که در سال ۶۷۸ق. این منطقه محل گروفر غازان خان و سردارانش بوده است.

در تاریخ مبارک غازانی آمده است:

۱. غازان ۸ ساله در شهرک نو:

«در سنه ثمان و سبعین و ستمائه که اباقان جهت دفع لشکر «قراونا» که در «فارس» خرابی کرده بودند، به جانب «خراسان» توجه نمود، «بولوغان خاتون» و «غازان» را با خود ببرد.

و «ارغون» به استقبال آمد و در «سمنان» به بندگی پیوست و پدر و پسر دیدار تازه کردند... و شهزاده غازان ۸ ساله بود، آن جا نخچیر

۱. مازندران و استرآباد، ۲۴۶-۲۴۷؛ نقل از مقاله سایکس در «سفر ششمین به ایران»، مندرج در «مجله انجمن جغرافیایی پادشاهی»، ژانویه ۱۹۱۱م.

زد... جهت آن که اول بهار بود و هنوز علف تمام برنیامده بود، فرمود تا «بولوغان خاتون» با «غازان» به هم از راه «مازندران» درآیند و خویشتن به راه «بسطام» روانه شد و ایشان به راه شهرک نو بیرون رفتند و به مرغزار «رادکان» به بندگی «اباقاخان» پیوستند.^۱

۲. عزیمت غازان به قصد سرکوب هلاکو

«غازان در اوائل ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمائه [۶۸۸ق.] از قراپه کوچ کرد... و عزم مازندران فرمود... و سبب عزیمت مازندران آن بود که «شهباز هلاجو» آن جا بود و آوازه می دادند که با نوروز یکی است... به تعجیل تمام براند، چنان که پنجم روز از «نیشاپور» برنشسته بود به ظاهر شهرک نو نزول فرمود و «امیر کورتمور» جدا ماند.^۲

۳. حضور غازان خان در بهار ۶۷۲ق.:

«چون اول فصل بهار واقع در سنه اثنین و تسعین و ستمائه به تازگی روی نمود، آوازه یاغی متواتر شد، رأیات همایون بر صوب شهرک نو و جورجاباد نهضت فرمود و امیر نورین به «سملقان» به شرف بندگی رسیده.^۳ در سال ۶۷۴ق. نیز از عیش و نوش غازان خان در این منطقه سخن گفته می شود.^۴

۱. تاریخ مبارک غازانی، ۹.

۲. تاریخ مبارک غازانی، ۱۶-۱۸.

۳. تاریخ مبارک غازانی، ۳۶-۳۷.

۴. تاریخ مبارک غازانی، ۵۰، ۵۴.

کافر قلعه

فندرسک، یک نام واژه اشکانی است و بی شک از مراکز حکومتی پارتیان در ایالت پرثوه (هیرکانی) محسوب می شده است.

خوشبختانه با کشف یک شهر اشکانی، به نام قلعه کافر، مشخص گردید که فندرسک، در کنار شهرهای «دارایوم» در «قره تپه شیخ» شهرستان کلالة، «سیرینکس» در «دشت قلعه» شهرستان مینودشت، تپه قلعه «بی بی شیروان» در شهرستان گنبد کاووس، یکی از ۴ شهر مهم و استراتژیک اشکانیان در استان گلستان به شمار می رود.

این شهر اشکانی در نزدیکی شهر خان‌بین قرار گرفته است. نقشه شهر به صورت چند ضلعی نامنظم و برخلاف سایر شهرهای اشکانی این منطقه، دژ یا معبد شهر در وسط محوطه قرار گرفته و ۱۰ متر از سطح شهر مرتفع تر است.

قلعه کافر دارای ۲ دیوار داخلی و خارجی است، که بین ۲ دیوار خندق واقع شده است. گرچه تاکنون در این قلعه - شهر کاوش به عمل نیامده، اما به نظر می رسد که در مرکز آن دژ (معبد) قرار گرفته و در اطراف نیز محوطه های مسکونی واقع گردیده است.

قلعه کافر شباهت زیادی با قلعه کوی کریلگان در آسیای مرکزی دارد.

تولستف که این قلعه را مورد کاوش قرار داده، آن را متعلق به دوره اشکانی می‌داند.^۱



چشم‌انداز هوایی شهر اشکانی کافر قلعه

1. Tolstow, S.P. Auf den Spuren der Altchoresmischen Kultur, Berlin, 1933, Abb, 66.

کبودجامه

شهرستان مینودشت در عصر رنسانس اسلامی، به اوج شکوفایی و وسعت خویش دست یافت. در سده‌های نخستین، بخشی از جرجان (گنبد کاووس کنونی) بود؛ اما اندک اندک به هویت مستقل سیاسی دست یافت و با نام کبودجامه در جغرافیای جهان اسلام مشهور گشت.

نخستین کسی که رابطه میان کبودجامه و حاجی‌لر (مینودشت فعلی) را کشف کرد، یاسنت لویی رابینو بود؛ که در سال ۱۲۸۸، فرضیه خود را چنین بیان داشت:

«کوهسار شامل ۴ محله است:

۱. کوهسار ۲. چناشک ۳. قانچی ۴. حاجی‌لر.

سکنه آن جا افرادی خوش سیما و خوش بنیه و بیشتر آنها از ترک‌های گریلی می‌باشند... قبیله حاجی‌لر که نام خود را بر بلوک کوچکی که در آن اقامت دارند گذاشته‌اند، از بازماندگان طایفه گریلی هستند و در دره‌های پرشیب و مرتفع شمال گرگان رود منزل دارند.

نصیرالکتاب نقل می‌کند که محمدحسن خان جلایر خود را فرمانروای جلگه گرگان اعلام نموده، اعلان استقلال داده بود. موقعی که پادشاه ایران برای سرکوب او لشکر فرستاد، به قلعه ماران کوه پناه برد. یکی از معتمدین او به نام حاجی را ایرانیان رشوه دادند. این شخص

ارباب خود را به دام انداخت و برای پاداش این کار، ماران کوه و مجاور آن ناحیه به حاجی مذکور داده شد.

دهات حاجی لر اقامتگاه اولاد اوست و از این جهت حاجی لر نام دارد... کبودجامه، اکنون حاجی لر نام دارد. عوفی می نویسد کبودجامه قبیله ای بودند ساکن بین استرآباد و خوارزم.^۱

تاریخ نگار و جغرافی دان نامدار سنی مذهب جهان اسلام، حمدالله بن ابوبکر مستوفی قزوینی، در سال ۷۴۰ ق. / ۱۳۴۰ م. برای نخستین بار از این شهر اسلامی یاد کرده و می گوید:

«کبود جامه. ولایتی است^۲ و اکنون چون جرجان، خراب است. مجموع ولایت، داخل کبود جامه است. حاصلش ابریشم و انگور و غله بسیار می باشد و ولایتی عریض است.»^۳

«ایالت» یا به تعبیر مستوفی: «ولایت» کبودجامه، که قطعاً مرکز آن (کرسی ولایت) در محدوده جغرافیایی شهرستان مینودشت قرار داشته است، از حوالی «بهشهر» کنونی تا «جاجرم» و از شمال به «جرجان» و «دهستان» وسعت داشته است.

اردشیر برزگر این ولایت یا سرزمین را میان بهشهر و مینودشت دانسته است.^۴

طاهری شهاب، نخستین پژوهشگر ایرانی است که کتاب مستقلی در باره کبودجامه نوشته، این محدوده را گسترده تر فرض کرده است:

«سرزمین کبودجامه محدود است:

۱. مازندران و استرآباد، ۱۳۲-۱۳۳.

۲. «کبودجامه. بلده ای است به جرجان.» (خاتمه شاهد صادق، ۱۶۲).

۳. نزهت القلوب، ۲۲۶.

۴. تاریخ تبرستان، ۴۹۰.

۱. از طرف شمال به: «فندرسک» و «علی آباد» و «استرآباد رستاق» و قسمتی از «سدن رستاق» (کردکوی امروزی) تا مصب رود «قره سو»
۲. از جنوب به: رشته کوه البرز که حدفاصل بین آنها و شهرستان‌های شاهرود و دامغان امتداد دارد.

۳. از طرف غرب به: بلوک کلباد (بندر گز کنونی) و بخش شهریاری (بهشهر)

۴. از طرف شرق به: کوهسارات (گالیکش امروزی) و مینودشت.^۱
با آن که تاریخ‌نگاران قرن هشتم هجری تأکید دارند که کبودجامه شامل تمام خاک جرجان (گنبد کاووس کنونی) پس از ویرانی کامل آن بوده است، اما در متون تاریخی از چند شهر و ناحیه به عنوان توابع مهم کبودجامه، اشاره می‌شود:

۱. شهرک نو یا شهرنو، شهر کوچکی که تیمور لنگ، ترکتازی خود به سرزمین جرجان و استرآباد را از این شهر مرزی با خراسان شمالی آغاز کرد. بقایای این شهر، در روستای صادق آباد شهرستان گالیکش وجود دارد.

۲. کوهسار نیز جزء کبودجامه بوده است.

۳. روستا یا شهرک دل آباد از توابع کبودجامه بوده و امروزه تیل آباد نامیده می‌شود و از روستاهای خوش آب و هوای شهرستان آزادشهر محسوب می‌گردد.

۴. گلپایگان، قسمتی از خاک کبودجامه بوده است.

۵. جهینه، که ذکرش در تواریخ محلی مازندران زیاد دیده می‌شود و احتمالاً همان کشته ساسانی است و هنگام حمله حکام خراسان و

سلاطین مازندران پناهگاه امیران کبودجامه بود، به احتمال قوی در حوالی شهر کوچک آزادشهر قرار داشته است.

۶. قلعه چناشک، که قابوس زیاری در آن به قتل رسید و امروزه ویرانه‌های آن در روستای «کاشیدار» شهرستان آزادشهر وجود دارد. در اسناد خطی و وقف نامه‌های متعلق به سده‌های نهم و دهم هجری، از تومان کبودجامه (به عنوان یکی از ۹ تومان و بلوک استرآباد) یاد می‌شود.^۱

این احتمال که «دهستان قدیم» یا «مشهد مصریان»، مرکز کبودجامه باشد، به هیچ وجه با واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست و شهر مینودشت، مرکز ولایت کبودجامه در سده‌های چهارم تا دهم هجری بوده است.

در سده‌های ششم تا هشتم هجری، به کرات نام این ولایت در تاریخ‌های محلی مشاهده می‌گردد:

برخی از امرای کبودجامه عبارتند از:

۱. اسپهبد علاء الدوله علی کبودجامه، از امرای باوندیان، که طی سال‌های ۵۱۲ تا ۵۳۳ق. بر بخشی از مازندران حکومت می‌کرد. آرامگاه وی در شهر ساری قرار دارد.^۲

۲. رستم کبودجامه. اتسز پادشاه خوارزم در سال ۵۳۳ق به گرگان تاخت و رستم کبودجامه را گرفت و به زندان انداخت. چون رستم دریافت که اتسز آهنگ کشتن او دارد، این رباعی را سرود و بی درنگ به پیکي تندرو داد و نزد اسپهبد غازي فرستاد... شاه غازي... خود به چادر

۱. گرگان نامه، ۴۴-۵۹؛ از آستارا تا استاریاد، ۲۶۸/۶.

۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۹۸-۱۰۴، ۱۱۹-۱۲۴؛ تاریخ مازندران،

۲۲۴/۱-۲۴۴؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۷۹/۶۲/۲.

اتسز رفت و آزادی کبودجامه را از او خواست و چیزی ننوشت تا به خواسته خود رسید.

اسپهبد رستم شاه غازی، جوانی بسیار هوشمند و کاردان و دلیر و آزموده بود. چون جای پدر تاج پادشاهی بر سر نهاد، طبرستان را چنان آرام کرد که کسی را یارای جنبیدن نبود.^۱

۳. نصرت‌الدین محمد کبودجامه: در زمان سلطان تکش، به عنوان والی منصوب خوارزمشاهیان، بر ولایت جرجان و کبودجامه حکمرانی نموده و در سال ۶۰۰ق. به دست سلطان محمود خوارزمشاه به قتل رسیده است.^۲

برخی نیز وی را امیر عشایر کبودجامه دانسته و از سروده‌های او، به خصوص در زمانی که تکش به قتل وی فرمان داده و او خود با یک رباعی در محضر سلطان حاضر گردید، در کتب تاریخ و ادبیات پارسی، سخن به میان آمده است.^۳

اوکتافا آن پسر چنگیز خان مغول، نصرت‌الدین کبودجامه را از تاریخ ۶۳۰ق. به حکمرانی مرز و بوم خود و استرآباد تا سامان تمیشه منصوب نمود. «جنتمور» و جانشین او «کرگوز»، شرف‌الدین خوارزمی را به وزارت گماشتند. مأموریت او محاسبه درآمد و هزینه و نظارت در وصول مالیات بود.

این مرد ستمکار در اثر افراط علاقه به جاه و مال، سنگین‌ترین شکنجه را به مردم خراسان و مازندران روا داشت.

۱. اسماعیل مهجوری، تاریخ مازندران، ۱/۲۲۴-۲۵۶؛ تاریخ تبرستان، ۴۸۰-۴۸۱؛ تاریخ طبرستان، ۲/۸۸-۹۴؛ قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز، ۱۶۰-۱۶۲؛ تاریخ رویان، ۱۳۱.

۲. تاریخ مازندران، ۱/۲۸۶-۳۰۲؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۱۱-۱۱۴.

۳. مازندران و استرآباد، ۲۲۱؛ لغت نامه دهخدا، ۴۷/۵۵۶؛ لباب الالباب، ۱/۵۲-۵۳.

مأموران او در «دامغان» و «استرآباد» و «کبودجامه» و «مازندران» متتهای بی انصافی را کردند، چنان که به نوشته «تاریخ جهانگشا»، در دامغان زنان و مردان را به دار آویختند و کشتزارها را ویران کردند و هر چه داشتند، به بهانه مالیات گرفتند.^۱

امین احمد رازی او را چنین وصف می‌نماید:

«امیرالمعظم نصرت‌الدین کبودجامه در شجاعت و سخاوت عدیم المثل بوده و در فضایل و کمالات بی نظیر. اگر گوشه چشم از روی خشم بر فلک کبودپوش سرخ کردی، روی روز سیاه شدی.

وی در حضرت سلطان تکش درجه علیا داشت و چند سال من حیث الاستقلال فیروزکوه به چند محال دیگر به اقطاب او مقرر بود و فتوحات موفور از او به ظهور پیوست.»^۲

محمد عوفی می‌نویسد:

«اشعار او مدون است و دیوان شعر او با صغر حجم چون مردم دیده عزیز و چون دیده مردم گرامی.»^۳

وی را همان نظام الدین کبودجامه دانسته‌اند، که گاه «مولانا نظام الدین استرآبادی» نیز نامیده می‌شده است.^۴

ظهیرالدین مرعشی می‌گوید:

«سلطان تکش... چون به گرگان رسید، امیر صوتاش و کبودجامه نصرت را با لشکر خراسان و خوارزم مقرر گردانید که با اندرون تمیشه روند و به تسخیر طبرستان اقدام نمایند.»^۵

۱. تاریخ مازندران، ۳۰۲/۱.

۲. تذکره هفت اقلیم، ۱۲۴۶/۲.

۳. لباب الالباب، ۵۳/۱.

۴. فرهنگ نامه مفاخر استرآباد و جرجان، ۲۷۶/۲.

۵. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۱۶؛ مجمع الفصحاء، ۱۱۶/۱؛ تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان، ۶۹۳-۶۹۴؛ گلزار جاویدان، ۶۸۶/۲.

۴. رکن الدین کبودجامه: پس از قتل نصرت الدین، برادرزاده اش رکن الدین کبودجامه در وقت خروج مغول به کین «عم» بدیشان پیوست و وقتی که «علاء الدین محمد خوارزمشاه» از مقابل لشکر مغول فرار می کرد و بالاخره در قریه ای در کنار بحر خزر پناه جسته بود، رکن الدین با جماعتی از مغول ناگهان بر سر او تاختند. سلطان فوراً در کشتی نشسته، فرار نمود. ایشان کشتی را تیرباران نمودند، ولی به خود او نرسیدند.^۱

۴. فخرالدین مسعود بن محمد کبودجامه: امیری شاعر و ادیب در سده های هفتم و هشتم هجری بوده است. امین احمد رازی او را با جمله «امیر الکبیر فخرالدوله مسعود بن نصرت الدین. نتیجه اسپهد کبودجامه بوده و فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان، چه شعر تازیش در لطافت چون دُر آبدار و نظم پارسیش از طراوت مانند وصل دلدار بوده.»^۲

۵. علاء الدین کبودجامه: از امرای ادیب قرن هفتم هجری بوده است.^۳

۶. محمد مزیدی کبودجامه ای: از سرداران و امرای عهد سلجوقی، که در ویرانی تمیشه و حریق آن نقش داشته است.^۴

۱. گرگان نامه، ۴۶.

۲. تذکره هفت اقلیم، ۱۲۴۸/۲.

۳. لباب الالباب، ۷۷۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۷۹/۱.

۴. سنگ مزارها و کتیبه های تاریخی گرگان و استرآباد، ۹۲۸.

برخی این احتمال را طرح کرده‌اند که شهر کنونی گرگان، در روزگار ساسانیان کتیا یا کسپه نام داشته است:

«یک راه شمالی از هکاتوم پلیس (Hecatompylos) به تگه‌نه (Tagae) می‌رسید، سپس از کوهها گذشته، به کتیه (Catippa) یا کسپه (Casape) (در کتاب بطلمیوس) (استرآباد) می‌رفت.^۱

این شاهراه جلگه رود گرگان را پشت سر می‌گذاشت و در ناحیه استه‌اوئنه (Astauene) دوباره وارد ابرشهر می‌شد.»^۲

1. Polybius X.29.3.

۲. تاریخ ایران کیمبریج، جلد ۳، قسمت دوم، ۱۷۵.

گبری قلعه

گبری قلعه در ۱۵ کیلومتری شرق شهر جرجان یا گنبد کاووس فعلی قرار دارد. نام دیگر این محوطه گاورقلعه می باشد. این محوطه باستانی را تا پیش از انقلاب، به نام سازمان سرهنگ گل تپه می شناختند.

داخل محدوده باستانی گبری قلعه، از قبل از انقلاب تاکنون مسکونی می باشد و تقریباً در شمال شرقی روستای ایگدر علیا و جنوب شرقی روستای ایگدر سفلی و در مجاورت رودخانه قرکولو واقع شده است.

گبری قلعه در سال ۱۳۵۳، هم زمان با سومین فصل کاوش های باستان شناسی شهر تاریخی جرجان، توسط آقای دکتر کیانی شناسایی و مورد بررسی و کاوش قرار گرفت.

محوطه باستانی گبری قلعه در اصل یک شهرک دوره اشکانی می باشد که در دوره ساسانی و اسلامی بازسازی شده است.

شهرک تاریخی گبری قلعه تقریباً شکلی شبیه مربع دارد. هر یک از اضلاع آن در حدود ۶۵۰ متر می باشد که مساحتی در حدود ۳۶ هکتار را در برمی گیرد. دو دیوار (حصار) داخلی و خارجی این شهرک را محصور می کند که ارتفاع دیوار خارجی ۵ متر و ارتفاع دیوار داخلی ۱۶/۵ متر می باشد.

دورتادور شهرک گبری قلعه و در فاصله دو دیوار داخلی و خارجی

خندقی حفر گردیده که بین ۷۰ الی ۱۰۰ متر عرض دارد. دژ اصلی (ارگ) یا مرکز حکومتی) قلعه به صورت تپه‌ای عظیم در ضلع شمال شرقی قرار گرفته است و در حدود ۱۲۰۰ متر مساحت دارد.

از این ارگ، دیواری به ارتفاع ۱۰ متر با کمی انحراف به طرف جنوب کشیده شده و در شرق آن خندقی به پهنای ۴۰ متر قرار دارد.

پهنای پایه دیوار در سطح زمین به ۲۰ متر می‌رسد. دیوار شمالی به سمت شمال غربی کمی انحراف دارد و انتهای آن به برجی مدور می‌رسد.

باروی غربی نیز از این برج شروع می‌شود و با کمی انحراف به برج مدور دیگری می‌رسد. دیوار جنوبی که با کمی انحراف، به سمت شمال غربی کشیده شده است، به باغستان‌ها و ساختمان‌های دهکده ایگدر رسیده و در همین مکان به اتمام می‌رسد.

مصالح قسمتی از این دیوار صرف دهکده شده است. امتداد این دیوار نیز به برجی مدور ختم می‌گردد. مساحت داخلی قلعه در حدود ۶۰ هکتار می‌باشد. تپه‌ای عظیم در جنوب **گبری قلعه** کمی متمایل به شرق، در فاصله ۲/۵ کیلومتری قرار گرفته است.

سفال‌های جمع آوری شده از سطح تپه و دیوارهای خارجی نشان می‌دهد که **شهرک گبری قلعه** در دوره‌های قبل از اسلام و اسلامی مورد سکونت بوده است.

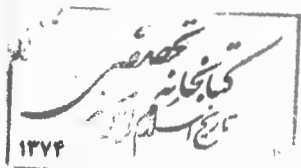
این شهرک شباهت زیادی به شهر مرو و بازار قلعه خوارزم داشته و خیابان‌های آن عمود بر هم می‌باشند.

گبری قلعه و دشت حلقه از بسیاری جهات، از جمله قرار گرفتن آکروپل، دیوارهای داخلی و خارجی و خندق شباهت زیادی به یکدیگر دارند و احتمالاً **گبری قلعه** قبل از دشت حلقه به عنوان شهرک و قلعه

ردپای ۲۵ شهر گمشده تاریخی گلستان ■ ۱۹۳

نظامی بنا نهاده شد و پس از مدت زمانی کوتاه، با روزافزون شدن قدرت اشکانیان و نیاز به احداث یک شهر بزرگتر در دوره اولیه اشکانی، شهر عظیم دشت حلقه ساخته شد.^۱

محوطه باستانی گبری قلعه در تاریخ ۲۹ دی ماه ۱۳۵۳ به شماره ۱۰۱۷ با قدمت دوره اشکانی و ساسانی در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است.



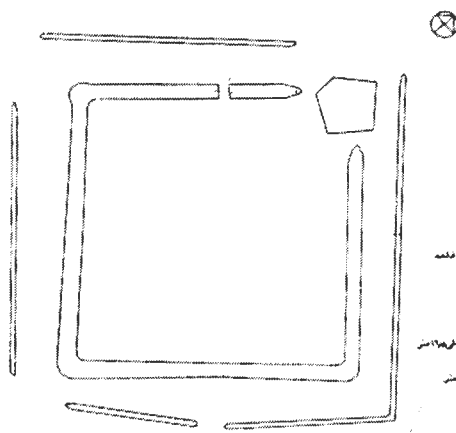
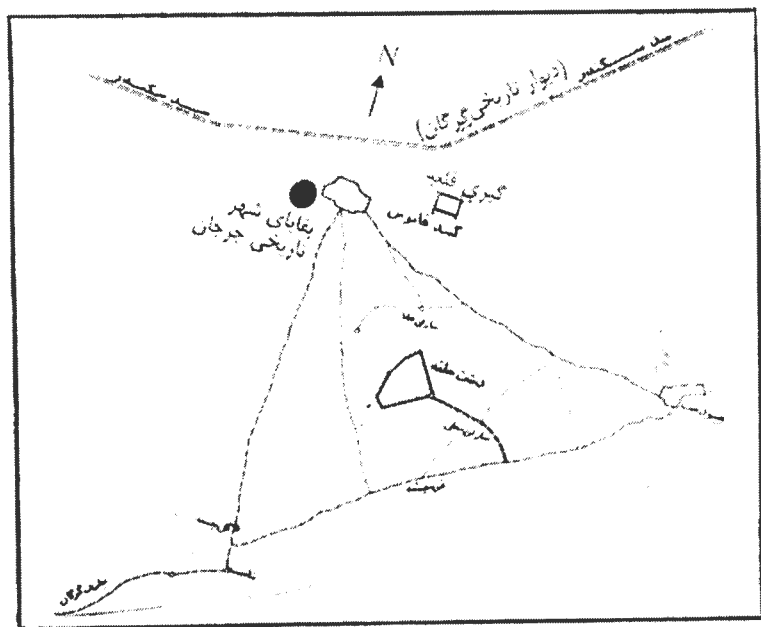
1. Parthian sites in Hircania, P.57.

ارگ شهر اشکانی گبری قلعه (گاور قلعه)



باروی شرقی گبری قلعه





شبه مربعی و شهرستان ۹ بری قلعه
 مستطیبات
 مساحت ۳۳۹۶ متر مربع
 پیرامون ۲۵۴۰ متر
 دریاچه ۶۰ متر به قطر
 ارتفاع ۵۵۰ متر به قطر
 تپه واقع در شمال
 ارتفاع ۵۵۰ متر به قطر
 مساحت ۱۲۱۰۰ متر مربع
 پیرامون ۴۹۰ متر
 حصار ۱۲۵۰۰۰۰

پلان و کروکی شهر اشکانی گبری قلعه



شهر گبری قلعه با یلان چهارگوش که ارگ آن را در سمت شمال شرقی و بقایای حصارها نشان می دهد

شهر رامیان در زمان نخستین پادشاهان پارتی، بخشی از ایالت مهم هیرکانیا (Hyrkania) بود و لابوس (Labus) نام داشته، که در زبان یونانی Labox نوشته می شد.^۱

این نام واژه باستانی گاه به اشکال لابوتاس (Labutas) یا لاماوو (Lamavu) هم نوشته می شد، که معادل یونانی آن Laboutax می باشد.^۲ در باره وجه تسمیه این شهر، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. برخی معتقدند این نام جای از «لیبوس» به معنای «موقعیت» اخذ شده، چرا که این منطقه در دوره اشکانی از موقعیت ژئوپلیتیکی و جغرافیایی خاصی برخوردار بوده است.

۲. عده ای نیز بر این باورند که لابوس، نام یکی از الهه های یونانی و پنج ایزدبانوی قدرت بوده است.

نام این شهر، نخستین بار در سال ۲۰۹ قبل از میلاد و در جریان عبور آنتیوخوس دوم از شهر هکاتوم پلیس (Hecatompylos) و گذر از شهر کوچک تازه (Tagae) که عده ای آن را با تاک (Tak) در نزدیکی دامغان

1. William Smith (Ild). Dictionary of Greek and Roman Geography, London, 1854.

2. Debevoise. Political History, P.18.

یکی دانسته‌اند،^۱ و پای نهادن ارتش سلوکی به جنوب هیرکانیا، به میان می‌آید.

تاریخنگارانی چون پولیبیوس (Polybius)، تنها از کوهستان لابوس (Mountain Labus) یاد می‌کند.^۲

برخی از مورخان معاصر، معتقدند که لابوس در مکان دیگری قرار داشته است، از جمله:

۱. ژرژ راولینسون (George Rawlinson) معتقد است که کوه لابوس همان آلاداغ (Alatagh) در شمال خراسان می‌باشد.^۳

۲. درن (Dorn) معتقد است که این شهر بین فیروزکوه و بابل (بارفروش) واقع شده و امروز هم هنوز به آن لابوت می‌گویند.^۴

ارنست امیل هرتسفلد آلمانی، این واقعه را به تفصیل بیان می‌کند: «مار - آبیا - کاتی‌تا، مورخ ارمنی که خود از ری به هیرکانیا رفته، اسم از آبادی‌هایی می‌برد که بعضی از آنها امروز هم هست.

امروز بین آن آبادی‌ها غیر از اراضی بایر دیده نمی‌شود، اما مورخ ارمنی تمام آن اراضی را از منطقه امروزی تهران تا گرگان مستور از جنگل و مرتع دیده است.

اشک دوم بعد از ورود به هیرکانیا توقف نکرد و راه خراسان را پیش گرفت، تا این که به قول مورخین یونانی به منطقه لابوس رسید.^۵

این منطقه، همان است که امروز به اسم «رامیان» خوانده می‌شود و در منتهی الیه جنوب شرقی منطقه گرگان است و چون آب و هوای ایران که

1. Fry, R.N. Heritage, 1963, P.173.

2. Polybius, The histories, IV, TkK. W.R. Paton, Loeb classical library, London, Vol. 11(XI, VII, 2). 10. 29, 49.

3. George Rawlinson. Parthian, New York, 2007, P.3.

4. Dorn. Capisa, P.15.

5. Persia Greek and Parthian Empires. Polybius, X, 27.

در قدیم بارانی و مرطوب بود تغییر کرد، وضع منطقه لایوس یونانی و رامیان ایرانی نیز تغییر نمود.

منطقه «رامیان» در قرن سوم و قرن دوم قبل از میلاد یکی از مناطق حاصلخیز و سبز و با استعداد ایران بود.

رامیان یک منطقه کوهستانی به شمار می‌آمد، اما نه یک منطقه خشک، بلکه منطقه‌ای که در تمام سال برای تعلیف دام و گله‌های اسب، در آن جا علف بود و همین که علف در جلگه به اتمام می‌رسید، گله‌های گوسفند و اسب را به مراتع مرتفع منتقل می‌کردند.

با این که در قرون باستانی در منطقه رامیان آب فراوان وجود داشت، زارعان رامیانی کشتزارهای خود را آب نمی‌دادند و این را هم ما از مورخ ارمنی که از ری به گرگان رفت داریم، چون حتی در فصل تابستان، در رامیان، هر چند روز یک بار باران می‌بارید و مزارع را سیراب می‌کرد و نزول باران طوری منظم بود که زارع رامیانی می‌دانست که در هر فصل، از جمله تابستان، چند مرتبه و در چه فواصل باران می‌بارد.

انواع محصولات صیفی و شتوی^۱ به حد وفور در رامیان به دست می‌آمد و کشاورز رامیانی که حتی کشتزارهای صیفی خود را آب نمی‌داد، به طریق اولی گندم و جو و گاورس و اسپرز را بدون آب دستی به ثمر می‌رسانید و در دامنه‌های کوه زمین را شخم می‌زد و گندم و جو و گاورس می‌کاشت و در فصل درو کردن، محصول را از زمین برمی‌داشت؛ بدون این که زحمت آبیاری را تحمل نماید.

به مناسبت این که در تمام سال در منطقه ییلاق و قشلاق بود، از جمله مناطقی به شمار می‌آمد که در آن جا اسب پرورش می‌دادند و به قول مورخین قدیم، یکی از نسا‌های ایران بود.

۱. صیف، تابستان است و شتا، زمستان.

اشک سوم، وقتی به رامیان رسید، طوری مجذوب طراوت آن جا گردید، که تصمیم گرفت چندین روز در آن جا بماند. وی تصور نمی‌کرد که آنتیوخوس سوم تا آن جا او را تعقیب کند و خود را آن قدر از پایتختش سلوکیه واقع در بین النهرین دور نماید.

آنتیوخوس سوم ۱۵ روز بعد از ورود پادشاه اشکانی به رامیان، به آن جا رسید.

وی اطلاع حاصل کرد که رامیان منطقه‌ای است حاصلخیز و مرکز پرورش اسب.

در طرف مشرق رامیان، دره‌ای بود طولانی که رودخانه‌ای هم در آن جریان داشت و کسانی که می‌خواستند از رامیان به سوی پارتیان آن روز و خراسان امروز بروند، از آن دره می‌رفتند و آن را هم به اسم دره رامیان می‌خواندند.

در دو طرف آن دره در دامنه کوه‌ها، روستاها به هم متصل بود و روستائیان دامنه‌های کوه را تا کنار رودخانه، کشتزار کرده بودند.

چون آن دره، راه خراسان بود و آنتیوخوس سوم می‌دانست که اشک سوم اگر قصد عقب نشینی داشته، از آن دره به سوی خراسان خواهد رفت، قسمت شرقی دره را اشغال نمود، که راه عقب نشینی اشک سوم را از آن طرف ببندد.

آن گاه با قسمت اصلی قشون خود از راه مغرب به رامیان حمله‌ور گردید.

اشک سوم که انتظار نداشت پادشاه سلوکی برای جنگ با او تا به آن جا بیاید، از سکنه محلی کمک خواست.

مردم کشاورز و دامپرور رامیان از پادشاهان سلوکی به مناسبت دشمنی آنها با مذهب و آیین و زبان ایرانیان نفرت داشتند، اما تا آن تاریخ به جنگ کشانده نشده بودند.

در تاریخ ایران، مصونیت منطقه رامیان از جنگ تا آن تاریخ یکی از چیزهای غیرعادی و حیرت آور است. گویا آنچه سبب می‌گردید که بعضی از مناطق حاصلخیز و پر آب ایران از تهاجم مصون بماند، این بود که در راه تهاجم‌های بزرگ قرار نداشتند.

رامیان در جایی قرار گرفته بود که مهاجمان، از آن جا عبور نمی‌کردند و به همین جهت با این که حاصلخیز بود، تا آن موقع کسی آن را مورد تهاجم قرار نداد.

مردم رامیان با این که از یونانیان متنفر بودند، چون تا آن موقع مورد تهاجم قرار نگرفتند، رغبت به جنگ نداشتند و از لحاظ جنگی خام به شمار می‌آمدند.

اشک سوم به وسیله سردارانش به آنها گفت:

«اگر می‌خواهید اراضی و دام خود را حفظ کنید، باید بجنگید و پادشاه سلوکی را عقب برانید و گرنه او، شما را به قتل خواهد رسانید و هر چه دارید به تاراج خواهد برد.»

همین طور هم بود و پادشاهی سلوکی، افسران و سربازان خود را به امید تاراج تا رامیان برده بود و به آنها گفت اگر بر اشک سوم غلبه کنید، هر چه او و یا لشکریانش و مردم رامیان دارند، مال شما خواهد شد.

مردم فهمیدند که اشک سوم حرف صحیحی می‌زند و اگر پایداری نکنند، نه فقط به قتل می‌رسند، بلکه دارایی آنها بعد از مرگشان برای زن و فرزندان باقی نمی‌ماند و پادشاه سلوکی و لشکریانش، هر چه دارند، تصاحب خواهند کرد.

چون مردان رامیان اهل جنگ نبودند، اشک سوم عده‌ای از افراد و سربازان قدیمی خود را مأمور کرد که به آنها تعلیم جنگی بدهد. تمام معبرهایی که ممکن بود از آن جا، آنتیوخوس سوم مبادرت به

حمله کند، به امر اشک سوم و با کمک مردم محلی مسدود گردید و سکنه رامیان آن معبرها را سنگ چین کردند؛ یا این که مقابل آنها دیوار ساختند و فقط از مسدود کردن معابری خودداری نمودند که راه آب بود و هرگاه آن را مسدود می کردند، در قسمتی از داخل رامیان آب بالا می آمد و خانه ها و روستاها و مراتع را غرق می نمود.

دفاع از منطقه رامیان از طرف یک ارتش قوی و مصمم اشکالی نداشت، برای این که تمام وسایل پایداری در آن زمان در رامیان بود و اگر قشون مهاجم مدت ۱۰ سال رامیان را محاصره می کرد، سکنه محلی از حیث خواربار در مضیقه قرار نمی گرفتند و همواره بیش از احتیاج آب داشتند.

جنگ پادشاه سلوکی و پادشاه اشکانی در منطقه رامیان از آخرین ماه تابستان شروع شد و تا تابستان سال دیگر ادامه یافت.

حتی نزول برف در منطقه ییلاقی رامیان نتوانست آنتیوخوس را از محاصره رامیان منصرف نماید و قصدش این بود که اشک سوم را به جرم این که به کشورش حمله ور گردیده، از پا درآورد.

عاقبت اشک سوم پیشنهاد مصالحه کرد و آنتیوخوس پادشاه سلوکی گفت: در صورتی مصالحه خواهد کرد که اشک سوم خسارت قشون کشی و تلف شدن سربازان او را تأدیه کند.

وی گفت که:

من پیشقدم بر جنگ نشدم، بلکه اشک سوم پیشقدم بر جنگ شد و به کشور من حمله نمود و مرا واداشت که قشون بکشم.

چند نماینده از طرف اشک سوم و آنتیوخوس سوم انتخاب شدند تا این که در باره غرامت مذاکره نمایند.

پادشاه سلوکی برای خاتمه دادن به جنگ و این که مرز دو پادشاه، مرز سابق قبل از حمله اشک سوم باشد، ۳۰۰۰ تالان زر و ۲۰۰۰۰ اسب

خواست.

اشک سوم گفت: در سراسر کشور او ۳۰۰۰ تالان زر نیست، دیگر این که پادشاه سلوکی به هر نقطه از کشور او قدم نهاده، آن جا را مورد تاراج قرار داده و هر چه مردم داشتند، از آنها گرفته و لذا بابت هزینه قشون‌کشی و تلفات سربازانش اگر سود نبرده باشد، زیان نکرده است.

آنتیوخوس سوم گفت: هر چه به تاراج رفته، نصیب افسران و سربازان او شده و خود وی از تاراج بهره‌مند نگردیده است و بر اثر هزینه قشون‌کشی که تا بازگشت سپاه به سلوکیه ادامه خواهد یافت، متحمل زیان فراوان خواهد گردید و اشک سوم باید آن خسارات را جبران کند.

بعد از این که مدتی نمایندگان دو پادشاه مذاکره کردند، پیمانی برای صلح به دو زبان یونانی و پارتی نوشتند، که اصول آن به اختصار این بود:
۱. مرز دو پادشاه سلوکی و پارتی، مرز سابق خواهد بود و کشورهای پارتیا و هیرکانیا و گدروزیا، مال اشک سوم خواهد بود و سایر کشورهای ایران مال آنتیوخوس سوم.

۲. اشک سوم تعهد می‌کند که او و اعقابش هرگز به کشورهای آنتیوخوس سوم و اعقاب او تجاوز ننمایند.

۳. اشک سوم بابت خسارات ناشی از قشون‌کشی و اتلاف سربازان ۱۰۰۰ تالان زر و ۵۰۰۰ اسب به آنتیوخوس سوم تأدیه خواهد کرد و بعد از دریافت زر و اسب‌ها، قشون آنتیوخوس مراجعت خواهد نمود.

اشک سوم دادن غرامت جنگی را پذیرفت و ۱۰۰۰ تالان زر و ۵۰۰۰ اسب داد و قشون آنتیوخوس سوم از رامیان مراجعت کرد.^۱
آلفرد فن گوتشمید آلمانی، نبرد تاریخی سال ۲۰۹ ق.م. آنتیوخوس

سوم (کبیر) و اشک دوم را در لایوس و سیرونکا می‌داند و می‌نویسد:
«او [آنتیوخوس] با لشکری مرکب از ۱۰۰۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰۰ سوار
به مقابله با پارتی‌ها که اشک دوم از اندک مدتی پیش بر آنها فرمان
می‌راند، شتافت.

اشک دوم پسر و خلف اشک تیرداد بود. آنتیوخوس پس از عبور از
سراسر بیابان به هکاتوم پیلوس رسید.

پارتی‌ها که به خوبی به ضعف خود واقف بودند، همچنان عقب
نشستند تا جایی که آنتیوخوس جسارت یافت و خواست با گذشتن از
لایوس به هیرکانیه برود،^۱ اما هنگامی که تازه اشکال بزرگ صعود از کوه
برطرف شده بود، پارتی‌ها از بالای کوه قصد آغاز جنگ کردند، تا مانع
عبور شاه بشوند؛ اما دلیری آنان یارای مقاومت با هنرنمایی و جنگاوری
لشکر مقدونی را نداشت.

آنتیوخوس به هیرکانیه وارد شد و شهر سیرونکا (Sirynka) را که
پارتی‌ها به آن پناه برده بودند، محاصره کرد.

این امر برای یونانیان ساکن آن شهر سخت شوم بود و خیلی گران
تمام شد، زیرا پارتی‌ها که نقشه فرار از شهر را به هنگام شب طرح کرده
بودند، یونانیان را برای این که خبرچینی نکنند، از پای درآوردند؛ اما این
نقشه نقش بر آب شد و شهر ناگزیر از تسلیم گردید.

این جنگ که جزئیاتش بر ما آشکار نیست، با عقد قرارداد صلحی
پایان یافت که طبق آن اشک اقتدار سابق خود را به دست می‌آورد، اما
بدون شک ناگزیر به اطاعت از قوای متفق مقدونی می‌گردید.^۲

1. Fry, R.N. History, 1984, P.210.

۲. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ۵۹-۶۰.

محمد بن جریر طبری می‌گوید:

«سعید بن عاص به سال سی‌ام از کوفه به منظور غزا آهنگ خراسان کرد... نامیه رانیز فتح کرد، که شهر نبود، بلکه صحراها بود.»^۱
 گای لسترنج در باره این شهر، که در دوره ساسانی بنا شده و تا هجوم مغول آباد بوده است، چنین می‌گوید:

«نزدیک ساری و شاید در خاور آن، شهر نامیه (یا نامشه) واقع بود، که روستایی نیکو داشت و در ۲۰ فرسخی ساری بود... متأسفانه محل دقیق این... شهر معلوم نیست.»^۲

یوزف مارکوارت معتقد است که: نخستین کوشش برای تصرف سرزمین طبرستان، توسط اعراب، در سال ۳۰ ق. به وسیله «سعید بن العاص»، در زمان «عمر بن خطاب» انجام گرفت. او نامنه (نامیه) و نواحی ساحلی طبرستان مانند رویان و تمیشه را به تصرف درآورد.^۳

۱. تاریخ طبری، ۲۱۱۷/۵.

۲. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۰۰: نقل از: صورة الارض، ۲۷۵؛ معجم البلدان، ۵۰۳/۳-۵۰۴؛ ۵۴۷، ۴/۳۹۸، ۶۴۲، ۶۹۹، ۷۳۳.

۳. فتوح البلدان، ۳۳۵؛ ابن فقیه، کتاب البلدان، ۳۰۵؛ مارکوارت، ایرانشهر، ۲۴۷؛ تاریخ طبری، ۲۸۳۷/۱.

اردشیر برزگر معتقد است که این شهر در شهرستان بندرگز یا گلوگاه امروزی قرار گرفته است:

«نامیه. آن را نامنه نیز آورده‌اند... در نامیه همیشه ۲۰۰ تا ۵۰۰ تن سپاهی مستقر بوده‌اند و در پنجاه هزاری جای دارد... شهر نامیه اکنون مرکز توتون کاری اداره دخانیات ایران در بخشی از شمال است و در نزدیکی‌های ران (هشت تنگه بندرگز کنونی) جای دارد. ساکنان آن بیش از چند خانوار نیستند و آن را ناموئه خوانند.»^۱

ابن فقیه همدانی آن را نامشه خوانده است.^۲

در منابع معمولاً به نامنه یا نامیه پنجاه هزاری معروف است، زیرا نامیه در منطقه پنجاه یا پنج هزار در شرق بهشهر واقع است،^۳ چنان که یاسنت لویی رابینو، در سال ۱۲۸۸، می‌گوید:

«نامنه. که شهری است در ۲۰ میلی ساری در ناحیه پنج هزار.»^۴

بهاءالدین محمد ابن اسفندیار از این شهرک نظامی چنین یاد کرده است:

«... ابوالعباس طوسی را فرستادند، مسالِح نهاد بر این جمله و مرد نشانند: مسلحه تمیشه: شمر بن عبدالله الخزاعی با ۱۰۰۰ نفر عرب... مسلحه نامنه. کرمان البجلی، با ۲۰۰ مرد... حسن بن زید حشم طبرستان جمع کرد، سه اسبه، چهار اسبه، چون به دیه نامنه پنجاه هزار رسید، ۵۰۰ سوار اختیار کرد و به شب تاختن به استرآباد آورد.»^۵

۱. تاریخ تبرستان، ۲۶۴.

۲. کتاب البلدان، ۱۴۸.

۳. تاریخ تبرستان، ۲۶۴.

۴. مازندران و استرآباد، ۱۹۹.

۵. تاریخ طبرستان، ۱۷۸/۱، ۲۴۹.

طاهری شهاب، آن را به نام نامن می‌خواند و بر این باور است که روستای نامن شهرستان کردکوی، همان نامنه یا نامیه می‌باشد.^۱

بسیاری از مورخان صدر اسلام بر این باورند که امام حسن و امام حسین (ع) همراه سعید بن عاص در فتح تبرستان شرکت جسته و از شهر نامیه به جرجان (گنبد کاووس) رفته و در جریان قتل عام ۷۰۰۰۰ نفر از مردم کردکوی به دست سويد - سردار سفاک و نماینده عثمان بن عفان - حضور و مشارکت نداشته‌اند.^۲

۱. تاریخ کبودجامگان، ۳۴؛ تاریخ تبرستان، ۷۶۰.

۲. تاریخ تبرستان، ۹۸.

یکی از روستاهای باستانی و تاریخی شهرستان آزادشهر، که از روزگار اشکانیان آباد بوده و احتمالاً منسوب به «وانان» یا «ونن»، پادشاه حکومت کنفدراسیونی پارتیان است، وامنان نام دارد.

در متون تاریخی از آن به نام‌های گوناگونی یاد می‌شود:

۱. بالمن^۲. وامون^۱. ۳. یالمن^۲. ۴. بالمان^۵. بالمن دژ^۳. ۶. قلعه بالمن^۴.
این آبادی، یکی از قلعه‌های استرژیک شهرستان آزادشهر در دوران اسلامی، خاصه از دوره علویان طبرستان تا خوارزمشاهیان محسوب می‌گردد.

نام این قلعه، که از استحکامات اسلامی مشهور، در دیار تبرستان و مرز بین بسطام و جرجان بوده، در رویدادهای تاریخی اسلامی ثبت شده است:

۱. فرامرز پسر مردآویج در وامنان: فرامرز پسر مردآویج از اسپهبد

۱. مطلع الشمس، ۹۳/۱.

۲. تاریخ سلسله‌های محلی ایران، ۲۰۱.

۳. تاریخ طبرستان، ۹۰/۲-۹۲: تاریخ تبرستان، ۴۹۲.

۴. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۳-۱۴: ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۱۵۰/۲.

تاریخ تبرستان، ۵۲۰.

کینه به دل گرفت و نزد سران سلجوقی از او سخنانی ناشایست نوشت. اسپهبد برای سرکوب او به تمیشه رفت. فرامرز در «استرآباد» بود، چون آگاه شد، به دژ بالمن پناه برد.

اسپهبد به دنبال او به دژ رفت و تا ۲ ماه زیر دژ بالمن ایستادگی کرد. فرامرز به تنگ آمد، پس امیر وردان شاه، جانشین خود را نزد اسپهبد فرستاد، اسپهبد از گناه فرامرز درگذشت.^۱

۲. **امیر علی و وردانشاه:** سلطان سنجر به کینه جویی و گرفتن تبرستان پای بند بود و نمی‌خواست از این سرزمین چشم‌پوشد. پس یکی از سرداران خود «یرغش ارغونی» را آماده‌کار ساخت.

یرغش، به پای دژ بالمن رفت. امیر علی و برادرش وردان شاه پسران فرامرز، نگهدار دژ بودند. ایشان تا آذوقه داشتند، ایستادگی کردند و چون درمانده شدند، از دژ فرود آمدند و به مازندران برگشتند.^۲

۳. **پناهنده شدن یرغش با خانواده.**^۳

۴. **دستگیری سران بالمن توسط علاءالدوله.**^۴ اسپهبد حسن یکم شرف‌الملوک (۵۵۸-۵۶۷ق.) پس از پایان کار آمل و پیرامون آن به ساری آمده، به تمیشه رفت. در این گاه بزرگان بالمن دژ و جهینه و لنگرود و خواسته رود و کبودجامه پیرامون استرآباد به شورش برخاسته بودند.

اسپهبد حسن از تمیشه به استرآباد رفت و همه را سرکوب کرد و در میدان آن شهر گردن بزد. خاک گوشواره را به امیر ارجاسب و کولا را به امیر حسن تاج الدوله سپرد.^۵

۱. تاریخ رویان و مازندران و طبرستان، ۱۱۶-۱۱۷؛ تاریخ تبرستان، ۴۸۳؛ تاریخ

مازندران، ۲۳۲/۱؛ تاریخ طبرستان، ۶۲/۲.

۲. تاریخ مازندران، ۲۳۴/۱.

۳. تاریخ مازندران، ۲۳۹/۱.

۴. تاریخ مازندران، ۲۷۰/۱.

۵. تاریخ تبرستان، ۵۰۳؛ ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۱۰۹/۲.

۵. مویده آیه در بالمن. مؤید آیه آهنگ گرفتن تبرستان کرد، پس با سلطان شاه و سپاه خراسان و خوارزم و جرجان روانه مازندران شد و دژ بالمن و دژ سدن رستاق را گرفت و تا همیشه (کردکوی امروزی) پیش رفت.^۱ وی بشیر نامی را به دژبانی آن جا گذاشت.^۲
۶. اسپهبد رستم در وامنان. اصفهبد رستم بورکله را که گوشواره دار بود، در سال ۵۷۸ق. از طبرستان بیرون کردند و او به قلعه بالمن پناه برد.^۳

۱. تاریخ مازندران، ۲۷۳/۱.
۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۱۰؛ تاریخ طبرستان، ۱۲۸/۲؛ تاریخ مازندران، ۲۷۶/۱.
۳. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۱۶.

در کتاب اوستا، فرگرد اول وندیداد، از ۱۶ کشور اسطوره‌ای و تاریخی «اهورا آفریده» یاد می‌شود.^۱ این ۱۶ سرزمین، با «ایران ویج» یا به اوستایی «ائیرینه وئجه» شروع^۲ و به سرزمینی که رود رنگها در آن جاری است، پایان می‌پذیرد.^۳

سومین کشور، مئورو (Mouru)، که همان «مرو» در جمهوری ترکمنستان کنونی است. این نام در کتیبه‌های هخامنشی به شکل مرگو (Margu) و نزد مورخان یونانی مرگیانا (Margiana) ثبت شده است.^۴

چهارمین کشور، بلخ در افغانستان^۵؛ پنجمین کشور، نیسایه یا نسای جمهوری ترکمنستان و از پایتخت‌های نخستین پارتیان؛ ششمین کشور،

۱. ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ۵۸-۵۷/۱.

۲. ایران نامه یا کارنامه ایرانیان، ۴۵-۳۹/۲.

۳. دانشنامه ایران باستان، ۱۴۴۵-۱۴۳۰/۳.

۴. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ۹۹-۸۵؛ جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۵۶.

5. Meynard.Barbier de Dictionnaire Geografique de la perse. P.569.

هرات در افغانستان^۱؛ هفتمین کشور، کابل یا وئکرته اوستایی یا گندار هخامنشی.

نهمین کشور مزدا آفریده خننته (Xnenta)، مرکز وهرکانه یا گنبد کاووس می باشد. کشوری که تخت گاه وهرکانه (Varkana) بوده و اقوام هیرکانی در آن سکونت داشته اند.

در کتیبه های هخامنشی ورکانه و در یونانی هیرکانیا و در دوران اسلامی جرجان نام داشته که همان شهر باستانی و مقدس گنبد کاووس است.

متن بند دوازدهم از فرگرد اول ونیداد چنین است:

«نهمین از جاها و شهرهای بهترین را آفریدم من که اهورامزدا هستم، خننته می باشد که نشیمن گاه وهرکانه است.»

خننته در سرزمین یا دشت و جلگه وهرکانه قرار دارد. در ترجمه پهلوی خنان (Xnan) آمده است. وهرکانه در سنگ نوشته بهستان ورکانه همراه با پرتوه یا سرزمین پارت نامیده شده است.^۲

در نوشته های کهن خننته را با رودخانه ای که نزد نویسندگان باستان به نام خرنیداس (Kharnidas) یا خیندروس (Khindrus) نامیده می شد، یکی می دانند.

دارمستتر آورده است که اقوام هیرکانی در خننته زندگی می کنند.^۳ و این بر اثر توجه به ترجمه پهلوی است که در خنان، مردم گنبد کاووس یا

1. Ferrier, J.P. Voyages et Aventures en perse, dans Afghanistan le Balouichistan et la Turkestan, II, P.29.

2. Encyclopedie de l'Islam, I, P.154.

3. Darmesteter. Zend Avesta, Vol.II, P.12.

هیرکانی، خان و مان دارند.^۱ دارمستتر آن را نام رودی در هیرکانیا می‌داند.^۲

نیبرگ بر این باور است که «خننه»، صورت فشرده «خن آنت» یا «خانه آناهیتا» می‌باشد، به این شکل که جزء اول آن «خن» به معنی «خانه» و جزء دوم یعنی «انت» مخفف «آناهیتا» است.^۳

در دولت‌ها و حکومت‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای و دروغین «پیشدادی» و «کیانی»، ساختن شهر گنبد کاووس به فریدون^۴ یا گرگین میلاد^۵ یا ریغاث پسر کیومرث^۶ نسبت داده می‌شود. حمزه سهمی جرجانی، تاریخ‌نگار گنبد کاووسی، بنای شهر را به جرجان بن لاود بن سام بن نوح نسبت داده است.^۷

هیرکانی یا گنبد کاووس

ورکان، به زبان پارسی قدیم «ورکانه» (Wrkana) و به زبان سوزی یا شوشی به صورت «ویرکنیپ» (Wirkanijap) ذکر شده است. به عربی: «جرجان»، و پارسی «گرگان» و در سکه‌های ساسانی گولگان نام دارد.

نام هیرکانیان با نام Βαρκανιοι در کتاب کتزیاس ارتباطی ندارد.^۸

ورکان یا ورکانا (Varkana) که به سوزی می‌گویند،

می‌نامند و در زبان عیلامی mi-ir-qa-nu-ia-ip را

1. Pahlavi Vendidad, P.8.

۲. دانشنامه ایران باستان، ۸۱۲/۲-۸۱۳.

۳. نام‌های باستانی مازندران، ۱۲۵.

۴. زین الاخبار، ۷۰.

۵. تاریخ بناکتی، ۲۸-۳۵؛ تاریخ جهان آرا، ۲۸-۳۰؛ تاریخ ثعالبی، ۵۷-۷۰؛ فارس نامه ابن البلخی، ۴۴.

۶. دیوار دفاعی و تاریخی گرگان، ۱۰.

۷. تاریخ جرجان، ۴۴.

8. Assyrika des Ktesia, PP.522,609-616.

سانسکریت -Vrka؛ لیتوانیایی Vilkas؛ پشتو əlew؛ گوتیک Wulfs؛ مشتق از هند و اروپایی آغازین -Ulqo؛ اوستایی -Vəhrka و یونانی γῥκαλα به معنای سرزمین گرگها می باشد.^۱

بارتولد آن را یک کلمه خالص آریایی می داند^۲ و دیاکونوف نیز آن را مشتق از وارکانی پارسی باستان دانسته و با Barkanioi کتسیاس و Hurkanioi در شیوه سالنامه نویسی یکی می داند.^۳ ورکان به بیزانسی Ὀργα (پریسکوس، بخش ۳۳) و Ὀργῶ (پروکوپئوس، فصل ۱، بخش ۳) و به سریانی ܐܪܓܐ است.

ورکان از «ورک» به معنای «گرگ» مشتق شده و کلمه «گرگ» در نام واژه پارسی «گرگان»، دقیقاً به جای «ورک» نشسته است، که نشان از ارتباط هارمونیک زبان های باستانی با یکدیگر است.

گرگ در زبان تبری مازندران به شکل ورگ،^۴ در زبان اوستایی vəhrka، در فارسی میانه gurg، فارسی میانه تُرفانی gwrگ، زبان پارتی gwrگ، سُغدی wyrq- یا Wyrk-، خُتنی -birgga خوارزمی wryk گفته می شود.

در گویش های پارسی ایرانی، به چند شکل ادا می گردد:

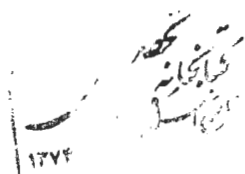
۱. وُرگ (varg): اَبیانه ای، افتری، اُمَره ای، اردستانی، چالی، دانسفهانی، فریزهندی، جوشقانی، کَشه ای، کجلی، کرینگانی، کاشانی، قهرودی، شاهرودی، سمنانی، سرخه ای، تاکستانی، طاری، وفسی، سگزآبادی، خوئینی، یارندی، یزغلامی، سنگسری، یدغه، زازا، کردی

۱. فارسی باستان، ۶۷۲.

۲. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ۱۱۶.

۳. تاریخ ماد، ۳۲۸، ۶۱۲.

۴. فرهنگ واژگان تبری، ۲۰۱۱/۴.



۲. گُـرگ (gorg): ابوزیدآبادی، بادرودی، بهدینی، دلیجانی، همدانی
یهودی، نطنزی، شیرازی یهودی، بشکردی، تالشی
۳. گِرگ: آرانی، بیدگلی
۴. وِرگ (verg): آشتیانی، بیابانکی، گیلکی، مازندرانی، زفره‌ای، زازا،
شهمیرزادی
۵. گورگ (gurg): بختیاری، گزی، گیلکی، کردی، محلاتی، کاشانی
یهودی، نائینی، سدهی، سیوندی، تجریشی، وانشانی، خوانساری
۶. وِرک (werk): گازرخانی، سنگلیچی
۷. وُـرگ (vorg): هرزندی، کلاسوری
۸. گورک (gurk یا gwark): بلوچی، کردی
۹. وِرچ (wurj): برتنگی، روشانی، راشاوری
۱۰. وِرخ (verx): بشکردی
۱۱. وِرگا (varga): چالی
۱۲. وریا (warya): گورانی
۱۳. گُـوِرک (guerck): کردی کرمانجی
۱۴. وِرچ (wurch): کردی
۱۵. دامی (dami): اورموری
۱۶. بیرگ / بِرگ (bireg): استی
۱۷. هاشیو (hashio) یا هاشروت (hashrot): تالشی
۱۸. گیرگ (gyrg): تاتی.^۱

برخی از ترکمن شناسان جهان بر این باورند که توتم «گرگ»، همان گونه که در اساطیر «ژرمن» با نام «ولفگانگ»^۲ به عنوان نماد فرهنگ

۱. فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، ۲۸۹-۲۹۰.

۲. نام ولفگانگ در نام و نام خانوادگی سه سیلابی ژرمن‌ها دیده می‌شود. مشهورترین آنها «آدولف ولفگانگ هیتلر» می‌باشد.

آلمان شناخته شده، همان جایگاه را در سنت‌های دیرینه قوم متمدن ترکمن دارد و نام شهر ترکمن نشین ورکان یا هیرکانی، برگرفته از نام «گرگ» یا «ورک» می‌باشد.

در افسانه‌های باستانی اقوام ترک و مغول، «گوک بوری» یا گرگ آسمانی به عنوان نیای نخستین آنها یاد شده است. ساندروز در باره گوگ ترک‌ها که اولین حکومت ترک تبار شناخته شده را در قرن ششم میلادی پدید آورده‌اند، چنین می‌نویسد:

«توتم قبیله این ترکان گرگ بود. مانند رمولوس و رموس پدر نژادشان را آن حیوان شیر داده بود. یک سر گرگ را هم که از طلا ریخته بودند، بر سر چوب پرچم‌های خود نصب می‌کردند.^۱

در افسانه‌های «اغوزنامه» نیز گرگ آسمانی (گوک بوری) یا گرگ خاکستری (بوزقورت) اغوز خاقان را در بسیاری از فتوحات یاری و راهنما می‌کند:

«اغوز خاقان اسب‌ها را زین کرد و پرچم‌ها را برافراشت و لشکر را برای جنگ با اوروم خاقان حرکت داد. پس از ۴۰ روز وی در دامنه کوهی به نام «بوزداغی» (کوه یخ) اردو زد و به خواب رفت.

در روشنایی سحرگاهان، نوری چون پرتو آفتاب بر فضای اندرون خیمه‌اش تابید و از میان آن گرگ بزرگ و خاکستری رنگی که یال پریشتی داشت، پدید آمد و گفت که او را راهنمایی خواهد کرد.

لشکر به راه افتاد و در این هنگام همگان دیدند که گرگی بزرگ پیشاپیش لشکریان در حال حرکت بود ... این گرگ آسمانی در سایر لشکرکشی‌های اغوز نیز همراه و یاور او بود.^۲

۱. تاریخ فتوحات مغول، ۳۰.

۲. تورکمنیستانینگ تاریخیندان خرسوماتیاه، ۶۶-۷۳.

ترکان صفات قدرت و شجاعت و جلادت را ارج می‌نهادند و این می‌توانست پایه پندار آنان در انتساب به «گرگ آسمانی» بوده باشد. سه دیدگاه متفاوت دیگر نیز در باره جایگاه شهر باستانی هیرکانیه/گرگان ارائه شده است:

۱. هیرکانیه در روسیه و آذربایجان:

بر اساس اشتباه گزنفون در جاییابی و عدم تطابق جغرافیایی گرگان کنونی با هیرکانیای باستانی، هیرکانیه، عده‌ای بر این باورند که هیرکانیه در قفقاز و جمهوری آذربایجان واقع شده و «زاکاتالارا»ی کنونی، همان «زادکارتا»ی دوره سلوکی و اشکانی است.

۲. هیرکانیه یا گرگان امروزی:

پس از تغییر نام «استرآباد» به «گرگان» در زمان رضاشاه پهلوی، برخی از تاریخنگاران ایرانی دچار اشتباه شده و گرگان کنونی را به جای گرگان باستان و هیرکانیه هخامنشی قلمداد کردند؛ با آن که می‌دانستند که گرگان یا ورکان یا هیرکانیه باستان، در حقیقت همان گنبد کاووس کنونی است و ویرانه‌های آن نیز کشف شده است.

گویا تعمدی در میان برخی تاریخنگاران محلی منطقه وجود داشته که با خلط افتخارات جرجانی‌ها و تاریخ گرگان و هیرکانی در عنوان مجعول «جرجان و استرآباد»، عملاً همه داشته‌های تاریخی و فرهنگی و علمی شهرستان «گنبد کاووس» را یکجا در اختیار گرگان جدید و مرکز استان گلستان قرار دهند.

۳. هیرکانیه یا کردکوی:

ژان ژاک دومورگان، به اشتباه شهر «تمیشه» ساسانی را با «هیرکانی» هخامنشی یکی دانسته است.^۱ در واقع، درست همان اشتباه سرپرسی

۱. جغرافیای شمال ایران، ۴۳۲.

سایکس در تطبیق شهر اشکانی «دارایوم» با «قلعه موران» رامیان را تکرار کرده است.

دیدگاههای غیر علمی دیگری نیز در باره وجه تسمیه نام واژه جغرافیایی گرگان ارائه شده است:

۱. گرگان، شهر گرگین:

نام گرگان از گرگین میلاد، بانی افسانه‌ای شهر اخذ شده است، چنان که ابن اسفندیار می‌گوید:

«شهرهایی که بیرون دربند همیشه است، آنچه معتبر است و به طبرستان منصوب و متصل، گرگان است. گرگین میلاد بنیاد افکند و مساحت دایره او ۴ فرسنگ بود و همیشه نشستگاه مرزبان طبرستان آن جا بود.»^۱

۲. تحقیر مردم گرگان:

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، پدر ترجمه ایران، فرضیه دیگری را مطرح می‌سازد:

«اهالی گرگان تابع سلطنت کیانیان بودند و از مرزداران تبرستان پیروی نمی‌کردند. نام گرگان از طرف تبرستانی‌ها، از نظر تحقیر و استخفاف به گرگانی‌ها داده شد.»^۲

۳. مردمی با خصلت گرگها:

برخی هم معتقدند که چون مردم گرگان سخت و لجوج و باشهامت بودند و پیوسته با مهاجمان و ترک‌های شمالی و هپتالی‌ها در ستیز بودند و از نظر تهور و بی‌باکی بی‌مانند، این خصلت ستیزه‌گری باعث شد آنها را مانند گرگ تشبیه کنند.»^۳

۱. تاریخ طبرستان، ۷۴.

۲. التدوین فی احوال جبال شروین، ۹.

۳. نام‌های باستانی مازندران، ۱۲۴.

گنبد کاووس / وهرکانا / وارکانا / هیرکانیه در زمان مادی‌ها مستقل بوده و به گفته نیکولای دمشقی، شخصی به نام ارتسیر (Artasir)، در عهد آستیاگ (ایشتوویگو)، ساتراپ هیرکانیه (گنبد کاووس) بوده و بعدها جزو نزدیکان «کمبوجیه دوم» درآمده است؛ هر چند تصرف این ناحیه استراتژیک از اهداف سیاسی و نظامی بلند مدت کاخ نشینان هگمتانه بوده است^۱

کوروش (= سیروس کبیر)، مؤسس امپراتوری هخامنشی، پس از پیروزی بر آستیاگس / ایختوویگو، آخرین پادشاه مادی، به جان او تخطی نکرده و او را به عنوان فرماندار به گنبد کاووس فرستاد.^۲

داندامایف معتقد است که وی به سرزمین بارکانیوئی (Barkanioi) یا پاریکانوئی در گنبد کاووس (هیرکانیا) تبعید شده است.^۳

کوروش وصیت کرده بود که حکومت وهرکانه (گنبد کاووس) به برادرش «مگابرن» سپرده شود، اما بردیا (= اسمردیس) مدت کوتاهی به عنوان ولیعهد هخامنشی، بر گنبد کاووس، پارت، خوارزم و باختر حکومت نمود.^۴

نام باستانی گنبد کاووس در کتیبه داریوش در بیستون به شکل وُرکان یا وُرکانه^۵ و در وندیداد به صورت وهرکانه آمده است. صورت فارسی جرجان مقتبس از اروپایی آن، هیرکانی یا هیرکانیا است.

هیرکانیه در اوایل شاهنشاهی هخامنشیان جزو سرزمین ماد بود^۶ و

۱. تاریخ ماد، ۳۲۸-۳۲۹.

۲. تاریخ ماد، ۳۹۰-۳۹۱.

۳. تاریخ سیاسی هخامنشی، ۲۴.

۴. تاریخ تمدن، ۴۱۰/۱؛ ایران باستان، ۴۵۴/۱، ۴۸۰.

۵. ولف نورمن شارپ، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، ۵۳.

۶. تاریخ ماد، ۳۲۸.

بعدها جزو متصرفات شاهنشاهی هخامنشی و یکی از ۳۰ ساتراپ (= استان) شد.^۱

هیرکانیه گرچه از لحاظ اداری جزو منطقه مالیاتی پارت/ پرتوه بود، از لحاظ نظامی فرمانده مستقلی داشت و تجهیزات نظامی آن مانند سپاهیان ماد بود.

گنبدکاووسی‌ها / ورکانه‌ای‌ها / هیرکانی‌ها، در چند نبرد حیاتی و مهم این دوره فعالانه شرکت کردند:

۱. نبرد کوروش کبیر برای شکست نهایی پادشاهی ماد^۲ و استقرار نظام شاهنشاهی هخامنشی^۳

۲. جنگ انتقام جویانه خشایارشا بر علیه یونانی‌ها، به شکل جنگاورانی با تیر و کمان، به فرماندهی مگاپان، بالباس و تجهیزات ویژه: کلاه نم‌دین به نام تیار، زرهی که حلقه‌های آهنی آن به فلس‌های ماهیان شباهت داشت، شلواری که تا ساق‌ها را می‌پوشاند، سپری که از ترکه بید بافته شده و در زیر آن ترکش آویخته شده بودند و به آن گرهم می‌گفتند، زوبین‌های کوتاه و کمانی بلند، تیرهایی از نی و قمه‌ای کوتاه که از سمت راست به کمر بند می‌بستند.^۴

۳. جنگ ایسوس، در سال ۳۳۳ ق.م.، که بین داریوش سوم (کدومان) و اسکندر مقدونی به وقوع پیوست. در این نبرد، ۱۰۰۰۰ سواره نظام گنبدکاووس (هیرکانی) شرکت داشتند.

۱. تاریخ ماد، ۳۱۸.

۲. تاریخ سیاسی هخامنشی، ۳۰؛ کتزیاس، پرسیکا، ۲-۱۸۳.

۳. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ۲۹؛ تاریخ طبری، ۴۸۱/۲؛ آرمان شهریاری باستان، ۱۱۹؛ کورش نامه، ۱۲۴-۱۷۱؛ ایران باستان، ۱/۳۴۰.

۴. تاریخ اجتماعی ایران، ۴۰۷/۱؛ ایران و تمدن ایرانی، ۵۸؛ مسافران تاریخ، ۲۲؛ تاریخ ده هزار ساله ایران، ۲۱۹/۱؛ ایران باستان، ۷۲۹-۷۳۲؛ ایران در گذشته و حال، ۲۶؛ تاریخ تمدن، ۴۱۴/۱.

در جنگ گرانیک، در سال ۳۳۴ ق.م. سواره نظام گنبد کاووسی (هیرکانی) تحت فرماندهی «سپتدرات» حضور فعالی داشتند. دیودوروس سیسیلی، می‌گوید که روزاکس، فرمانده گنبدکاووسی، زوبینی هم به شانه اسکندر زد، ولی بلافاصله به دست کلیتوس کشته شد.^۱

بر اساس کتیبه داریوش در بیستون، با نافرمانی پارت و ورکان نسبت به داریوش، ویشتاسپ، پدر داریوش که در پارت به سر می‌برد^۲ و به زرتشت گرویده بود،^۳ شورشیان را درهم شکست.^۴

این واقعه در سنگ نبشته بیستون، ستون دوم، بند ۱۶، به این صورت ثبت گردیده است:

«پارت و هیرکانی، علیه من شورش کردند و به طرف «فراوریش» رفتند. پدرم «ویشتاسپ» در پارت بود. مردم او را ترک کردند و شورش نمودند.

سپس ویشتاسپ با قشونی که نسبت به وی وفادار بود، رهسپار شد. در نزدیکی شهر «ویشپاوازاتیس» در پارت با پارت‌ها نبرد کرد. اهورامزدا مرا یاری کرد. به مرحمت اهورامزدا ویشتاسپ قشون شورشی را درهم شکست. در روز ۲۲ ماه «ویوهنا» آنها نبرد کردند.^۵

در تاریخ ۸ مارس ۵۲۱ ق.م. در ناحیه «ویشپوزاتیس» در پارت، نبردی صورت گرفت که هیچ یک از دو طرف به پیروزی قاطعی نرسیدند، هر

۱. ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی، ۶۴۸.

۲. ایران عهد باستان، ۱۹۱.

۳. ایران از آغاز تا اسلام، ۱۷۸.

۴. فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، ۵۴.

۵. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ۳۴۹؛ ایران باستان، ۵۴۵/۱؛ تاریخ

شاهنشاهی هخامنشی، ۳۲۴.

چند که داریوش اطمینان کاملی می‌دهد که به طور کامل بر شورشیان پیروز شده است.^۱

در این نبرد ۶۳۴۶ نفر از شورشیان هلاک گشتند و ۴۳۶۰ نفر اسیر شدند.^۲

ویشتاسب / ویشتاسپا مجبور شد مدت ۳ ماه تا تابستان ۵۲۱ ق.م. برای دریافت کمک از جانب داریوش، منتظر بماند.

در تاریخ ۱۱ ژوئیه ۵۲۱ ق.م. سرانجام شورش در محلی به نام «پاتی گرابانا» در پارت سرکوب شد. تعداد ۶۵۷۰ تن از شورشیان کشته شدند و ۴۱۹۲ تن اسیر گردیدند. ۸۰ تن از شورشیان به اتفاق رهبرشان اعدام گردیدند.^۳

گفته می‌شود که وی با ارجاسب، پادشاه خیونان (= نامی شبیه به خننه) نبرد کرده است.^۴

حکومت گنبد کاووس (هیرکانی) در زمان داریوش کبیر، مدتی در اختیار «مگاپانوس» بود، که بعداً به مقام کارداری «بابل» دست یافت. سپس به «تری تیوخمس» که با دختر پادشاه «آمستریس» ازدواج کرده بود، واگذار شد.^۵

تری تیوخمس، در زمان داریوش دوم، عاشق «رکسانا» گردید و در صدد قتل همسر خود «آمستریس» برآمد، اما مأموران چشم و گوش شاهنشاه دریافتند و به فرمان «پری زاتس»، ملکه هخامنشی، ساتراپ گنبد کاووس و رکسانا را تکه تکه کردند.^۶

۱. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ۲۴۲.

۲. جان مانوئل کوک، شاهنشاهی هخامنشی، ۱۱۱.

۳. تاریخ سیاسی هخامنشی، ۱۶۲.

۴. ایران باستان، ۲۲۶/۱؛ کیانیان، ۱۴۱؛ ایرانشهر، ۳۰۷/۱.

۵. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ۴۹۴.

۶. ایران در عهد باستان، ۲۷۸.

طبق نوشته تسیاس، خشایارشا در اواخر عمر خویش تحت نفوذ آرتابانوس (Artabanus) فرمانده گارد سلطنتی قرار گرفته بود. این مرد تبارش از گنبد کاووس (هیرکانیا) بود.

شخصیت مهم دیگری در دربار خشایارشا، مرد خواجه‌ای بود به نام اسپامیترس. ظاهراً در آن زمان وضع خشایارشا ثبات چندانی نداشته است.^۱

آرتابانوس و اسپامیترس در ماه اوت ۴۶۵ ق.م. ظاهراً به تحریک اردشیر فرزند خشایارشا، شاه را در اتاق خوابش کشتند. گویا در آن زمان خشایارشا در «تخت جمشید» بود و ۵۵ سال از عمرش می‌گذشت.^۲ وی را در نقش رستم، در آرامگاهی که قبلاً ساخته شده بود، دفن کردند.^۳

دیودوروس سیسیلی، در کتاب یازدهم خود، واقعه را چنین بازگو می‌کند:

۶۹

«۱. در این سال، آرتابان، هیرکانی تبار - که از اعتبار زیادی نزد خشایار برخوردار و فرمانده نگهبانان شاهی بود - طرح قتل خشایارشا و جلوس بر تخت سلطنت را پی ریزی کرد.

وی این توطئه را با میتريدات خواجه، که مباشر شاه بود و شاه به وی اعتماد کامل داشت، در میان گذارد. چون میتريدات خویشاوند و دوست آرتابان بود، با این توطئه موافقت کرد.

1. Hinz, Walter. Darius und die perser, Baden-Baden, 1976-1979, Vol.2, P.24.

2. Kienitz, F.K. Die politische Geschichte Agyptens von 7. bis zum 4. Jahrhundert vor der Zeirwende, Berlin, 1953, P.69.

3. Struve, V.V. Zur Geschichte Agyptens der Spätzeit, IAN, OGN, 1928, P.204.

۲. آرتابان شبانگاه به کمک میتريدات وارد اتاق خواب خشایارشا شد و او را به قتل رساند. آن گاه خود را به پسران شاه رسانید.
- آنها ۳ نفر بودند: داریوش - ارشد برادران - و اردشیر، که هر دوی آنها در قصر می‌زیستند و سومی، هیشتاسب که در آن زمان غایب بود. هیشتاسب خشتریاوان باختربود.
۳. آرتابان هنگامی که هنوز شب بود، خود را به اردشیر رساند و به وی گفت که برادرش داریوش، پدرش را به قتل رساند تا بر تاج و تخت دست یابد.
۴. بنابراین به وی پیشنهاد کرد از هم اکنون از یوغ برادرش درآمده و با گرفتن انتقام مرگ پدر، به جایش پادشاهی کند. در عین حال برای تحقق این مهم به او قول حمایت گارد شاهنشاهی را داد.
۵. اردشیر باور کرد و به همراهی گارد شاهی، بی درنگ برادرش داریوش را به قتل رساند. آرتابان با مشاهده این که توطئه‌اش تاکنون موفق بوده، پسرانش را به دور خویش جمع کرد و به آنان گفت که زمان دست یابی به تاج و تخت فرارسیده است. وی بر اردشیر ضربه شمشیری وارد کرد.
۶. اما اردشیر جراحی سطحی برداشت و خود را کنار کشید و بر آرتابان ضربه‌ای کاری وارد ساخت.
- اردشیر که به گونه‌ای معجزه آسانجات یافته بود، پس از کین ستاندن از قاتل پدرش، بر تخت سلطنت جلوس کرد.^۱
- کتزیاس (فوتیوس) ۱۴-۱۵ (۳۸ a)، نام قاتل خشایارشا را آرتاسوراس، اهل هیرکانی ثبت کرده است.^۲ همچنین، داریوش دوم،

۱. ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی، ۲۷۴-۲۷۵.

۲. جان مانوئل کوک، شاهنشاهی هخامنشی، ۴۰۸.

پیش از سلطنت، شهرب^۱ (= استاندار) گنبد کاووس (هیرکانیا) بوده^۲ و اوکوس (وهوکا) نام داشته است.^۳

هیرکانیه در حمله اسکندر به ایران، در سال ۳۱۴ ق.م.، به تصرف او درآمد.^۴ اسکندر در حمله به ایران،^۵ پس از مدتی استراحت در شهر صد دروازه (نزدیک دامغان کنونی)، احتمالاً از طریق بسطام وارد این منطقه شد و هیرکانیه^۶ را تسخیر کرد.^۷

دیودور سیسیلی گزارش می دهد که:

»۷۵.

۱. اسکندر راه هیرکانی را پیش گرفت و پس از دو روز راه پیمایی، اردویش را در نزدیکی شهری که آن را هکاتوم پیلِس می نامند، برپا کرد. از آن جا که این شهر ثروتمند بود و تمامی اسباب راحتی و آسایش به وفور در آن یافت می شد، اسکندر به سپاه چند روزی در آن جا استراحت داد.

۲. آن گاه پس از طی ۱۵۰ استاد،^۸ اردو را در نزدیکی صخره ای برپا کرد. در پای این صخره غار باشکوهی قرار داشت که رودی بزرگ به نام استی بوئیتِس،^۹ به صورت آبشار، از آن فرو می ریخت. جریان تند آن به مسافت ۳ استاد جاری می شد؛ آن گاه دور صخره

1. Lewis, D.M. Sparta and Persia. 1977. PP.83-85.

2. Stolper, E. The Death of Artaxerxes I, 1983, AMI Nf, 16, P.224.

۳. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ۳۴۱.

۴. تاریخ تمدن، ۶۱۱/۲؛ بازخوانی تاریخ مازندران، ۲۷۵؛ پتروشفسکی، تاریخ ایران، ۴۰.

5. Polybios, The Histories. Vol 11 (Xi, VIII, 2).

۶. تاریخ سیاسی هخامنشی، ۴۳۶.

۷. ایران باستان، ۱۶۳۷/۲-۱۶۴۱.

۸. استاد (Stade) واحد طول یونانی است، معادل ۱۷۷/۶ متر.

۹. Stiboites؛ کنت کورث (۳، ۴، ۶) از این رود با نام زیبوتیس یاد می کند.

بزرگی که به شکل پستانی بود و در پای آن پرتگاه عظیمی به درون آن بازمی گشت، به دو شاخه می شد.

رود غرش کنان در میان کفی که بر اثر برخورد با صخره حاصل می شد، به درون آن فرو می ریخت و به مسافت ۳۰۰ استاد در زیر زمین جاری بود؛ آن گاه از دل زمین بیرون می جهید و به دریا می ریخت.

۳. اسکندر همراه با سپاه سرزمین هیرکانیان را فتح کرد و تمامی شهرهایی را که در آن جا یافت می شد تا دریایی به نام کاسپین - که برخی هیرکانی^۱ می نامند - به تصرف خویش درآورد.^۲

می گویند در آن جا مارهای بزرگ زیادی، همچنین انواع گوناگون ماهی ها - که از حیث رنگ با مارها و ماهی های سرزمین ما بسیار متفاوت اند - می زیند.^۳

۴. وی از هیرکانی عبور کرد و به دهکده هایی موسوم به «خوشبخت» رسید که واقعاً هم این چنین بودند.^۴ در واقع، این سرزمین به واسطه فرآورده هایش، سرآمد آن چه بود که نزد دیگر مردمان یافت می شد.

۵. می گویند در آن جا، هر کنده تاک، یک سطل شراب تولید می کند و برخی درختان انجیر ۱۰ مدیمن انجیر خشک حاصل می دهند. دانه ای که هنگام درو برداشت نشده و بر زمین افتاده است، بی آن که به کاشت نیازی داشته باشد، می روید و هنگام برداشت محصول فراوانی می دهد.^۵

۱. کنت کورث (۱۸۰۴، ۶)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲، ۴۴).

2. Fr. Gr. Hist. 139Fr. 20 et 25.

3. A. Ronconi, Per L'onomastica antica dei mari, stud. It. di Fil. Class. 9 (1931), pp. 326-331; P. Daffina, Aral, Caspio, Tanais, Rev. d. Studi orientali 43 (1945), pp. 363-378; Contra. J. R. Hamilton, Alexander and the Aral, Class. Quat. 21 (1971), pp. 106-111.

4. Melgunof, op. cit. p. 37; O'Donovan, op. cit. pp. 187-192.

5. Brown, Onesicritos (1945), pp. 89-92.

۶. هم چنین، نزد این مردم درختی یافت می شود که ظاهرش خیلی شبیه درخت بلوط است، اما از برگ هایش عسل می تراود و برخی این عسل را جمع آوری کرده، استفاده های زیادی از آن می برند.

۷. همچنین در این منطقه حشره پرداری به نام آرتردون وجود دارد، که از زنبور کوچک ترو سطح بدنش خالدار است. در کوه زندگی می کند و گرده انواع گل ها را جمع می کند.

در صخره های گود و درختانی که صاعقه به آنها اصابت کرده است، می زید و کندوهایی از موم می سازد و مایعی با شیرینی زیاد تولید می کند که از عسل سرزمین ما دست کمی ندارد.^۱

۷۶

۱. اسکندر هیرکانیان و مردم همسایه این سرزمین را به اطاعت خویش درآورد و سرداران بسیاری که داریوش را هنگام فرار همراهی کرده بودند، خود را تسلیم کردند. وی با آنها به نرمی رفتار کرد و این چنین، آوازه نرمخویی را از آن خویش ساخت.

۲. در واقع، حدود ۱۵۰۰ یونانی که به داریوش خدمت کرده بودند، اندک زمانی بعد خود را تسلیم اسکندر کردند: آنها از شجاعت چشم گیری برخوردار بودند.

اسکندر ایشان را سزاوار عفو و بخشش دانست و با همان مواجب، منصب و مقامی در سپاهش به آنها بخشید.

۳. اسکندر آن گاه نواحی ساحلی هیرکانی را طی کرد و سرزمین مردمانی را که ماردها نامیده می شدند، به تصرف خویش درآورد. اینان که از شجاعت بی نظیری برخوردار بودند، قدرت روزافزون شاه را به

دیده تحقیر می‌نگریستند و به عقیده ایشان، قدرت او سزاوار کمترین ارج و احترامی نبود.

۴. آنان، برعکس، با ۸۰۰۰ جنگجو راه‌های ورودی‌ای را که به سرزمین‌شان منتهی می‌شد، اشغال کردند و می‌خواستند با اعتماد به نفس، حمله مقدونیان را برتابند؛ ولی شاه بر سر آنان ریخت و پیکار را آغاز کرد؛ بیشترشان را از دم تیغ گذراند و به تعاقب باقی آنان در بخش کوهستانی سرزمین‌شان پرداخت.

۵. باری، وقتی وی این سرزمین را با آتش ویران می‌کرد، غلامانی که اسبان شاهی را می‌آوردند، اندکی از شاه دور شدند. بدین سان چند تن از بربرها بر سر آنها ریخته، بهترین اسب را ربودند.

۶. این اسب، هدیه‌ای از طرف دمارات کورنتی بود و شاه در تمامی جنگ‌هایی که در آسیا رخ داده بود، بر آن سوار می‌شد. وقتی هنوز زین و یراق نشده بود، غیر از مهرش، به هیچ کس سواری نمی‌داد؛ اما همین که زین و یراق شاهی بر پشتش گذاشته شد، دیگر از آن نرنجید.

بدین سان تنها رام اسکندر شده، از او فرمان می‌برد و جثه‌اش را خم می‌کرد تا اسکندر بر زین سوار شود.

۷. به خاطر ارزش این حیوان، خشم وجود شاه را فرا گرفت و دستور داد درختان این سرزمین را قطع کنند. از دیگر سوی، از طریق اشخاصی که به گویش محلی تکلم می‌کردند اعلام کرد که اگر اسب را برنگردانند، سرزمین‌شان کاملاً ویران و مردمانش از دم تیغ گذرانده خواهند شد.

۸. تهدید بی‌درنگ اجرا شد. و بربرها، هراسناک، اسب را بازگردانده، به همراه آن هدایای نفیسی آوردند؛ به علاوه ۵۰ تن را برای طلب بخشش فرستادند. اسکندر از میان این مردان، برجسته‌ترین افراد را گروگان گرفت.^۱

۱. ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی، ۷۳۱-۷۳۵.

اسکندر، آمیناپ (Amminapes) پارتی را به ساتراپی پارت و هیرکانیا (گنبد کاووس) منصوب کرد. وجود چنین مردی برای اسکندر به منزله موهبت الهی بود.^۱

جغرافی نویسان یونانی پس از دوره رونق حوزه علمی اسکندریه، اصطلاح دریای هیرکانیه را به جای دریای کاسپین (خزر) که هرودوت آن را مصطلح کرده بود، به کار برده‌اند.^۲

گنبد کاووس (هیرکانیه) یکی از ۱۴ ساتراپ نشین علیا، پس از مرگ اسکندر مقدونی،^۳ همراه با «پارت» به «فرتافرن» یا به روایتی «فریسمان» یا «فیلیپ» نامی (به گفته ژوستن) رسید.^۴

در سال‌های ۲۴۹-۲۴۸ ق.م. هیرکانیه به استقلال دست یافت و بر اساس یک کتیبه یونانی که در این منطقه به دست آمده، «آندراگوراس»، شهربان گنبد کاووس (هیرکانیه) و پارت، در زمان «آنتیوخوس دوم» با ضرب سکه‌های سیم و زر، اعلام استقلال نمود. بر این سکه‌ها تنها نام شهربان نقش شده بود و نقشی از القاب و عناوین شاهی نداشت.^۵

مدتی بعد، ارشک اول مقتدرانه بر گنبد کاووس تاخته و این شاهک یونانی را برانداخت.^۶

فتح دو ایالت سلوکی یعنی پارت و هیرکانیه، بدون شک یک موفقیت نظامی بزرگ برای اشک یکم بود، که باید او را دارای صفات عالی یک فرمانده نظامی و یک سیاستمدار بدانیم.^۷

۱. تاریخ ایران دوره هخامنشیان (کیمبریج)، ۳۱۴.

۲. جغرافیای اداری هخامنشیان، ۸۷.

۳. تاریخ ایران دوره هخامنشیان (کیمبریج)، ۳۱۴-۳۱۸.

۴. ایران باستان، ۱۹۶۵/۳-۱۹۷۰.

۵. «تاریخ مشرق ایران»، در «تاریخ ایران کیمبریج»، جلد سوم، بخش نخست، ۲۸۲.

۶. مالکوم کالج، پارتیان، ۲۱.

7. Wolsky, Josef, Les Monarchies, 367; La politica Iranica, 189.

آنتیوخوس سوم با دشواری‌های بسیار وارد منطقه شد و ۳ شهر لابوس (رامیان کنونی)، گنبد کاووس^۱ (هیرکانیه) و سیرنکس (دشت قلعه مینودشت) را تصرف کرد،^۱ اما مجبور به صلح با اردوان اشکانی گردید و هیرکانیه و پارت را به شاه پارتی واگذار کرد.^۲

پلی بیویس، مورخ یونانی، محل استقرار حاکم هیرکانیه را در دشت قلعه شهرستان مینودشت، یعنی شهر سیرینکا/ سیرنکس دانسته است، که از شهر بدون دیوار تمبرکس فاصله چندانی نداشته است.

برخی نیز احتمال داده‌اند که تختگاه هیرکانی (گنبد کاووس) شهر تاپه، در محل احتمالی قلعه / شهرهای اشکانی بی‌بی شروان یا گبری قلعه یا قلعه سلطان علی قرار داشته است.

در اوایل دوره اشکانیان، اهالی هیرکانیه به صورت قومی مستقل درآمدند، به طوری که مهرداد اول پس از جنگ داخلی به سوی هیرکانیه شتافت.

وی پس از دوبار سرکوبی شورش گنبدی‌ها، در سال‌های ۱۶۵ ق.م. و ۱۴۱ ق.م. اردوی سلطنتی هیرکانی را در گنبد کاووس بنیان نهاد.^۳ بنا بر گزارش‌های تاریخی، این پادشاه بسیاری از اوقاتش را در هورکانیه (گنبد کاووس) به سر می‌برد.^۴

استرابو، در کتاب یازدهم خویش، درباره گنبد کاووس (هیرکانی) چنین می‌نویسد:

۷

«۱. نویسندگان امروزی مردمی را که - به هنگام کشتیرانی در داخل

۱. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ۶۰.

۲. آناهیتا، ۱۱۴: ایران باستان، ۲۰۸۱/۳: تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ۲۷۶.

۳. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ۸۰.

4. Abgaris, M.T.A. and D.G. Sellwood, "A hoard of early Oarthian drachms" NC1971, P.114; Pliny, Vi.44; J.Hansman, "Problems of Qumis", PP.131-133.

دریای کاسپین - در سمت چپ قرار دارند، داهی‌ها می‌نامند، مرادم آن کسانی است که کنیه آنها «اُپرنی» است.

آن‌گاه در برابر آنها سرزمینی بیابانی قرار دارد. پس از آنها هیرکانیه است که در آن جا کاسپین چون دریایی آزاد می‌نماید و تا مرزهای ماد و کوه‌های ارمنیه ادامه دارد.

کوهپایه این کوهستان هلال مانند است که در پایان دریا و دورترین فرورفتگی خلیج است.

این سوی ارتفاعات در مسافت کوتاهی آلبانی‌ها و ارمنی‌ها قرار دارند، اما بیشتر این ناحیه گلی‌ها و کادوسی‌ها و آماردی‌ها و ویتی‌ها و انریاکی‌ها زیست می‌کنند.

بخشی از قوم پرهیسی با انریاکی‌ها هم وطن شده و اکنون پارسی خوانده و اینیان‌ها در قلمرو ویتی‌ها شهری با حصار ساختند که می‌گویند اینیاتا اسم دارد و در آن جا زره‌ها و ظرف‌های برنجی و گورهای یونانی دیده شده و شهری هست به اسم «انریاکه» که در آن جا معبدی است و اشخاصی که شب‌ها در آن معبد می‌خوابند، رویاهایی را می‌بینند که خبر از رویدادهای آینده می‌دهد.

به راهزنی و جنگ بیشتر دلبستگی دارند، تا به کشت و کار؛ اما این به سبب سنگلاخ بودن آن سرزمین است، اما بخش عمده از کرانه در تصرف کادوسی‌هاست.

بخشی که لااقل ۵۰۰۰ استادیا درازا دارد. این گفته پاترکلوس است که می‌پندارد این دریا به اندازه یوکسینه وسعت دارد. خاک این نواحی فقیر است.

۲. هیرکانیه سرزمینی است حاصلخیز و پهناور و صاف. شهرهای عمده دارد از جمله تالابروکه، ساماریانه، کارته و اقامتگاه سلطنتی تاپی که می‌گویند اندکی بالاتر از دریا و در فاصله ۱۰۰۰ استادیا از دروازه‌های کاسپین قرار دارد.

این سرزمین چون به گونه‌ای مشخص ثروتمند است مؤلفین یادآور شواهد مربوطه‌اند.

می‌گویند از هر درخت تاک در آن جا اندکی کمتر از ۹ گالن شراب به دست می‌آید و درخت انجیر ۹۰ کیلو میوه می‌دهد. غله از بذری که از ساقه‌اش می‌افتد، می‌روید. زنبورهای عسل در درختان کندو می‌گذارند و از برگ درختان عسل می‌چکد.

در ماتیانه و ماد و سکاسنه و ارکسنه و ارمنیه نیز چنین است، اما نه بدان سرزمین و نه دریایی که به آن نام خوانده می‌شود، به اندازه کافی توجه شده است.

در این دریا کشتیرانی نمی‌شود و مورد استفاده نیست. در این دریا جزیره‌هایی است که می‌توانند وسیله گذران خود را فراهم آورد و به گفته پارهٔ مؤلفین در آنها رگه‌های طلا یافت می‌شود.

سبب این بی توجهی این است که فرمانروایان نخستین آن سرزمین، یعنی مادها و پارس‌ها و همچنین فرمانروایان کنونی آن یعنی پارت‌ها که حتی از آن دور عقب مانده‌ترند، از بربرها هستند.

باید افزود که تمام سرزمین‌های مجاور آن دریا نیز یا بیابان بی آب و علف است و یا پناهگاه‌های راهزنان و بیابانگردان. درست است که مقدونیان برای مدت کوتاهی بر آن سرزمین فرمانروایی کردند، اما اینان چنان سرگرم جنگ‌های داخلی بودند که فرصت نداشتند به مستملکات خود برسند.

بنا به گفته آریستوبولوس هیرکانیه، که پوشیده از جنگل است، درخت بلوط دارد، اما سرو و کاج ندارد. هر چند که در هند از آن گونه درخت فراوان دارد. نسا در هیرکانیه واقع است، اما هستند مؤلفانی که آن را ناحیه‌ای مستقل می‌دانند.

۳. هیرکانیه را رودهای «اوخس» و «اکسوس» قطع می‌کنند تا به دهانه

خود در دریا برسند. از این دو اوخس از نسا می‌گذرد. بعضی‌ها می‌گویند اوخس به اکسوس می‌پیوندد.

اریستابولوس می‌گوید اگر رودهای هند را کنار بگذاریم، اکسوس بزرگترین رودی است که در آسیا دیده می‌شود. وی می‌افزاید که قابل کشتیرانی است (هم او و هم اراتوستنس از پاتراکلوس نقل قول می‌کنند) و مقادیر هنگفت از کالاهای هند از طریق این رود به دریای هیرکانیه می‌رسد و از آن دریا به آلبانیا حمل شده و از راه رود سیروس و ناحیه‌ای پس از آن گذشته به دریای یوکسینه می‌رسد.

مؤلفان باستانی در باره اوخس حرفی ندارند، اما آپلودروس که کتاب «پارتیکا» را نوشته است، پیوسته از آن نام می‌برد و تلویحاً می‌گوید که از نزدیکی سرزمین پارت‌ها عبور می‌کند.

۸

۱. چون از دریای هیرکانیه عازم شرق شویم، در دست راست رشته کوه‌هایی است که تا دریای هند ادامه دارد. این کوه‌ها را یونانیان «تاروس» می‌نامند، از «پامفیل» و «کیلک» آغاز شده و به خط مستقیم و پیوسته از مغرب آغاز شده و تا دور دست ادامه دارد و اسامی گوناگون به خود می‌گیرد.

در بخش نخستین شمالی این کوه‌ها پیش از همه «گلی‌ها» و «کادوسی‌ها» و «امردی‌ها» زندگی می‌کنند و همان گونه که گفتیم پاره‌ای از مردم هیرکانیه و بعد از آنان قبیله پارت‌ها و مارگیانی‌ها و آرنی‌ها.^۱

در سال ۱۳۵ ق.م. دمتریوس دوم، پادشاه سلوکیه که در ناحیه یونانی‌نشین مردم را علیه مهرداد تحریک کرده و دست به شورش زده بود، به امر پادشاه اشکانی، دستگیر و محترمانه به گنبد کاووس فرستاده

شد^۱ و دخترش رودگونه / رودگونگ / رودگون (Rhodogune) را نیز به عقد وی درآورد.^۲

دمتریوس در زمان فرهاد دوم، ۲ بار کوشید تا از زندان آسایشگاه خویش در هیرکانیا (گنبد کاووس) بگریزد،^۳ اما هر دو بار او را دستگیر ساختند و هر بار، مورد عتاب و سرزنش فرهاد واقع گردید.^۴

احتمالاً در ۵۸ م. جانشینان گودرز اشکانی - که با اشراف این منطقه که گیونام داشتند،^۵ پیوند داشت - در هیرکانیه فرمانروایی می‌کردند^۶ و قلمرو آنان از مغرب تا کومس / قومس و از جنوب تا منطقه سکاهای سیستان گسترده بود.^۷

یوزف مارکوارت معتقد است که:

«در عصر اردوان دوم (تقریباً ۴۰-۱۰ م.)، «هیرکان» و «کرمان» در تصرف خاندان «گودرز» بود، و از سال ۵۸ م. احتمالاً تحت حکومت اخلاف گودرز که در قسمت شرقی به قلمرو سکها (سکاه) سگستانه مرتبط بودند، قلمرو مستقلی را تشکیل می‌داده است^۸ که استان «کومیسن» را - اگر چه به پارت‌ها تعلق نداشت، و با نواحی «ایساتر» (یزد) و «کالیثوپ»، در دوره قبل از استیلای مادها جزء قلمرو پارت‌ها بود، همچنین دربرمی‌گرفته است.^۹

۱. یوزف ولسکی، شاهنشاهی اشکانی، ۹۶.

۲. تاریخ اجتماعی ایران، ۵۷۷/۱-۵۸۰.

3. Just.XXXVI 1,6.

۴. پارتیان، ۲۵-۲۶.

5. Debevoise, History of Parthia, 166ff.

۶. اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ۳۱.

۷. یوزف مارکوارت، ایرانشهر، ۷۲.

۸. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ۱۳۴.

9. Geschichte und Sage von Eran, in[^] ZDMG, PP.49,461.

وضع و حدود این شهر به خوبی با قلمرو «مزدای شاه» در کتاب یادداشت‌های توماس، که در اینجا مطابق «گودرز» است، تطبیق می‌کند. این حکومت شاهی «هیرکانیان» حداقل تا اواسط سده دوم میلادی تداوم داشت.^۱

سرنوشت این ناحیه در دوران حکومت اشکانیان و تاکنون نامعلوم باقی مانده است. طبری تنها از غلبه اردشیر بر آن ناحیه، بدون روشن بودن وضع سیاسی آن صحبت می‌کند.^۲

در جنگ‌های ایرانیان علیه کوشنک‌ها، یعنی هیاطله یا هون‌های سفید، «ورکان» سرزمین مرزی مهمی بوده است که مرکز عملیات جنگی ساسانیان محسوب می‌شد.^۳ از سال‌های ۶۰۲-۵۹۶ م. «سمبات باگراتونی» با نام افتخاری «خسروشوم»، مرزبان گرگان بود.^۴

این حقیقت که یکی از چند متن باقی مانده که مسلماً ریشه در دوره پارتی دارد، درخت بابلی خوانده می‌شود، یادآور این نکته است که دامنه فرمانروایی پارتیان در غرب تا کجا می‌رسیده است.

سرود مروارید یا سرود روان زیبا را باید در کتاب برساخته کارنامه قدیس توماس (که در یک روایت رسول پارت نامیده می‌شود) جست. این شعر سریانی نه تنها دارای وام واژه‌های پارتی است، بلکه گونه‌ای نمادپردازی به کار می‌برد که برگرفته از اوضاع و احوال شاهنشاهی پارتی است که در آن ملکوت آسمان را باز می‌نماید.

خداوند که همچون «شاهنشاه» ظاهر می‌گردد، در ورکن (گنبد کاووس) نشیمن دارد و شهربانان پیرامون او را گرفته‌اند و خزانه او را

1. Victor, Epitome de Caesaribus, 15,4.

۲. تاریخ طبری، ۸۱۹/۱.

3. Elise, P.110. Lazar P'arpeci, P.287-311 etc.

۴. ایرانشهر، ۱۴۶-۱۴۷.

عقیق‌های سفید هند و عین‌الهرهای قلمرو کوشان‌ها غنی می‌سازند.^۱
در فراخوانی‌های او «شاهان و سرکردگان پارت و همه بزرگان مشرق»
می‌آیند. شاه، پسر جوانش را به سرزمین شرارت‌آمیز و تبه‌کار مصر
می‌فرستد، که مرواریدی گمشده (یعنی روان) را بازیابد و به ورکن (گنبد
کاووس) بازگرداند.

استدلال کرده‌اند که ریشه این شعر را باید در آیین گنوستیک ایران در
دوره پیش از مسیحیت یا جامعه یهودی - مسیحی ادسا جست.^۲
در سده یکم میلادی و در اواخر دوره اشکانیان، هیرکانیه از پارت
منتزع^۳ و استقلال یافت.^۴

این استقلال یا خودمختاری در کنفدراسون اشکانی،^۵ به گونه‌ای بود
که سفرایی نزد آنتونیوس پیوس، قیصر روم فرستاد و بلاش اول ناگزیر،
استقلال هیرکانیه را به رسمیت شناخت،^۶ اما هیچ سکه‌ای به نام آنان
کشف نشده است.^۷

منابع چینی، مانند چانگ کین، در سال ۱۲۹ ق.م. نام شهر گنبد
کاووس را به شکل لی - کوم (Li - Kom) یا لی - کان^۸ در شمال آن -
سی ثبت کرده و گفته‌اند که جادوگران این ناحیه و تیائو - چی از شهرت
خاصی برخوردار بودند.

1. Cited according to Bornkamm, "The Acts of Thomas", PP.498-504.

2. Widengren, *Iranisch-semitische Kulturbegegnung in parthischer Zeit* (1960), PP. 27ff; Benveniste, E. *Titres et noms propres en Iranien ancien* (1966), P.51.

۳. تاریخ ۵۰۰ سال حکومت اشکانیان، ۲۶۲.

۴. پارتیان، ۴۶.

5. Fry, *Heritage*, PP.187-190.

۶. ایران باستان، ۲۴۴۰/۳؛ تاریخ ده هزار ساله ایران، ۳۰۶/۱؛ مهاجران توران زمین، ۵۳؛
اشکانیان، ۱۳۴.

۷. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ۶۳؛ پارتیان،
۵۳.

۸. مهاجران توران زمین، ۴۹.

واژه لی - کوم را به معنای تردست، چشم بند، پیشگو و طالع بین دانسته‌اند.^۱

جلگه بارخیز هیرکانی / هورکانیه، مرز بسیار نفوذپذیری در برابر قبایل صحراگرد مشرق دریای خزر بود. داهه‌ها در دوره هخامنشیان از دشت «دهستان» که بودباش آنها بود، این ناحیه را اشغال کردند.

طوایف «اپرنی» جاده‌ای را که در امتداد اترک قرار داشت، پیموده، به «پروئه» درآمدند و نام این استان را به ابرشهر قلمرو اپرنی بگردانیدند.^۲ شاید برخی از «سکارائوکاها» در سده دوم پیش از میلاد به این سرزمین کوچیدند، یا این داهه‌ها بودند که شهرهای ساکه و سینیکا را بنیاد کردند.^۳

شهر گنبد کاووس / هورکانیه که بطلمیوس از آن به عنوان کلان شهر هورکانیه یاد می‌کند، بر سر شاهراه اصلی پارت نهاده بود. این شهر پس از حدود ۵۰ م. که هیرکانیه مستقل بود، در تجارتی که از نظارت پارتیان دور نگه داشته می‌شد، سهیم بود.^۴

کوشان‌ها که واسطه تجارت خشکی چینی‌ها و هندیان بودند، با پادشاهی «آئورسی» و نیز با «پارتیان» داد و ستد می‌کردند. کالاها از راه «سغد» به «خوارزم» می‌رسید، سپس از آن جا به کرانه دریای خزر می‌آمد.

برای مرحله نخست از آمودریا و نیز احتمالاً راههای کاروانی استفاده می‌کردند.^۵ هیرکانیه می‌توانست راه زمینی بدیلی به «ارمنستان» که از

۱. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ۹۱.

۲. بندهشن، ص ۱۵/۲۳۳؛ زندآکاسیه، XXXV/42 (ص ۲۹۹).

3. Ptolemy, VI.9.

۴. تقسیمات جغرافیایی و اداری: ماندگاهها و اقتصاد، در «تاریخ ایران کیمبریج»، جلد سوم، قسمت دوم، ۱۷۴-۱۷۵.

5. Pliny, VI.19/52.

«پیشخوار» می‌گذشت، در اختیار سوداگران بگذارد.

نام واژه «ورکان» که در دوره هخامنشی، سلوکی و اشکانی به شکل «وهرکانه» یا «هیرکانیه» نوشته می‌شد، در زبان پهلوی ساسانی به «گرگان»، ترجمه پارسی ورکان (ورک = گرگ)، تبدیل شد و این جاینام ایرانی در متون پهلوی و پارسی دری، بعدها معرب شده و جای خود را به واژه عربی «جرجان» داد.

گنبد کاووس در عصر طلایی تاریخ ایران، یعنی امپراتوری ساسانی، بخشی از «کوراالجبل» یا «پاذگس / کوست خوراسان / خراسان» بوده است.^۱

گنبد کاووس (هیرکانیه) در عصر ساسانیان به شکل «نیمه مستقل» و در دل امپراتوری ساسانی اداره می‌شد و نام آن در کتیبه ۳ زبانه شاپور اول در «کعبه زرتشت»^۲ و اثر مهرهای این دوره آمده است.^۳

رویدادهای دوره ساسانی در شهرستان گنبد کاووس، به چند دسته تقسیم می‌گردد:

۱. حضور پادشاهان، در جریان لشکرکشی به شرق

اردشیر بابکان، نخستین شاه ساسانی،^۴ برای رفتن به بلخ وارد گنبد کاووس شد.^۵ بهرام دوم در سال ۲۸۴ م. از شهر گنبد کاووس گذشته و به شرق ایران لشکر کشید.

۱. ایران در عهد باستان، ۱۵-۱۷؛ تاریخ اجتماعی ایران، ۶۵۳/۱؛ زندگی ایرانیان در خلال روزگاران، ۳۳.

۲. ولادیمیر گریگوریویچ لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ۲۰۴.

3. Herzfeld, Persian empire, P.322; A.D.H. Bivar and G.Fehervari. "The walls of Temmisha", Iran Iv (1966). P.40; Hwnning, "Anew Parthian inscription", P.132. The Heritage of Persia (london, 1962), P.194.

۴. تاریخ طبری، ۵۸۴/۲.

۵. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ۴۷.

بهرام گور، در سال ۴۲۵ م. برای سرکوب هپتالیان (هیاطله) از ساحل دریای خزر و گنبد کاووس گذر کرد، چنان که فردوسی گفته است:
 به آمل بیاورد، به گرگان کشید همی درد و رنج بزرگان کشید
 گرگان بیامد به شهرنسا یکی رهنمون پیش او پارسا
 یزدگرد دوم، در سال ۴۴۳ م.، از راه گنبد کاووس و خراسان به شمال شرق کشور لشکر کشید و قبایل هون را به سختی شکست داد.



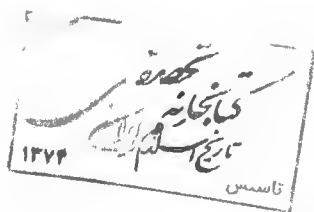
سکه نقره - ضرب ضرابخانه گرگان، عهد یزدگرد دوم



سکه نقره - ضرب ضرابخانه گرگان، عهد خسرو دوم ساسانی (۵۹۱-۶۲۸ م)



سکه نقره - ضرب ضرابخانه گرگان، عهد بهرام چهارم ساسانی (۳۲۸ - ۳۹۹ م)



سکه نقره - ضرب ضرابخانه گرگان، عهد بهرام چهارم ساسانی

پیروز (فیروز) اول در سال ۴۸۳م. از گنبد کاووس گذشت و با هپتالی‌ها جنگید، اما شکست خورد و به اسارت اقوام بیابانگرد شمال رود اترک درآمد.^۱

مرز طبیعی سرزمین خراسان در شمال، که خراسان را از مستملکات خاقان جدا می‌کرد، وه‌روت (اکسوس، آمودریا) بود که در آن روزگار به دریای خزر می‌ریخت^۲ و در جنگ ایران علیه کوچ‌نشینان، شهرستان گنبد کاووس در کرانه دریای خزر، اهمیت بسیاری داشت.

گنبد کاووس پایگاهی بود که در آن جا وسایل لشکرکشی به شمال و خاور فراهم می‌آمد. گنبد کاووس از شمال با سرزمین داخ‌ها، در منطقه دهستان که فرمانروایی از قبیله ترک چول داشت، هم مرز بود.^۳

در تمام مدت فرمانروایی ساسانیان در گنبد کاووس، دژهای گوناگون و سایر تأسیسات دفاعی ساخته شد. می‌دانیم که در روزگار شاهنشاهی یزدگرد دوم، شالوده شهرستان یزدگرد گذاشته شد و دژ اصلی پیروز، به شاهنشاه پیروز منسوب است.^۴

پس از آن که خسرو انوشیروان قبیله چول را تارو مار کرد، باقی مانده این قبیله را در شهر پیروز جای داد. تأسیسات گوناگون دفاعی را نیز در گنبد کاووس با نام خسرو اول مربوط می‌سازند.^۵

۱. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ۲۶۱.

2. EL.New Edition, Vol. I, P. 456.

3. Eranshahr. s. 47.

۴. تاریخ تمدن ایران ساسانی، ۱۵۳؛ ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ۱۷۶.

5. G. Widengren. "Xosrau Anoshurvan, les Heptalites et les peuples Ture". *Orientalia Suecana*, Vol. I, fasc. 1/2, Upsala, 1952. P. 93; J. Asana. *Pahlavi Texts*, Vol. I Bombay, 1897, P. 20; Marquart, G. *Messina. A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr*. Roma, 1931. P. 13.

۲. موضع دفاعی ایران در مقابله با اقوام بربر

گنبد کاووس در این زمان از مواضع دفاعی ایرانیان در برابر هجوم اقوام وحشی بوده است.^۱

چند تن از پادشاهان ساسانی در آن جا دیوارهای بزرگی در برابر قبایل وحشی بنا کردند که نمونه آن دیوار دفاعی گرگان (قزل آلان) به طول ۵۰ فرسنگ است که پیروز اول ساسانی آن را ساخت. پس از او کواذ (قباد اول) نیز چنین کرد.^۲

۳. آبادی و عمران شهرها و بسط کشاورزی

فیروز (پیروز) اول، شهر روشن فیروز را در اطراف شهر گنبد کاووس بنا کرد.^۳ قباد شهرآباد کواذ یا به اختصار شهرآباد را در این ناحیه بنیان نهاد.^۴

خسرو اول (انوشیروان دادگر) چون به پادشاهی رسید، در ناحیه گنبد کاووس، شهرها، قلعه‌ها، باروها و بناهای بسیاری از سنگ ساخت: «و به گرگان رفت و آن جاها بنا افکند. از رخام کوشکی بنا کرد کی کس اندر جهان چنان ندیده بود، همه دیوارها و بام او از رخام.»^۵

۴. جایگاه آموزش مدیریت شاهزادگان ساسانی

بهرام، پسر دیگر شاهپور، معروف به گیلان شاه، مدتی بر مناطق شمالی ایران، یعنی گیلان و مازندران و گرگان (گنبد کاووس کنونی) حکومت می‌کرده است.

۱. مهاجران توران زمین، ۷۵: تاریخ بلعمی، ۸۸۵: هشت مقاله در زمینه تاریخ، ۴۷.

۲. نزت القلوب، ۱۵۹.

۳. دیار شهریاران، ۱۲۰۶: تاریخ بلعمی، ۹۵۴-۹۵۵.

۴. مجمل التواریخ و القصص، ۷۴.

۵. زین الاخبار، ۹۶.

۵. ضرابخانه گنبد کاووس (=گورگان)

نام گنبد کاووس در سکه‌هایی که در این شهر ضرب گردیده، شکلی از نام ساسانی آن، یعنی **گورگان/گرگان** (GU یا GUR) بوده و نشان می‌دهد که فعالیت سکه‌خانه با وقفه از زمان «پیروز» آغاز می‌شود و بعد از «خسرو دوم»، به زمان «یزدگرد اول» تا «اردشیر سوم» می‌رسد.^۱

گنبد کاووس، در این دوران «پایگاه عملیات ساسانیان بر ضد هپتالیان» بوده و برخی معتقدند که فعالیت سکه‌خانه ساسانی، از زمان بهرام چهارم شروع شده است.^۲

محمد بن جریر طبری، مورخ نامدار مازندرانی، حادثه شگفت مرگ **یزدگرد اول** را در **گنبد کاووس**،^۳ در سال ۴۲۱ م.، چنین وصف کرده است:

«روزی در قصر بود و اسبی لخت که به کمال و خوبی آن کس ندیده بود، بیامد و بر در بایستاد و مردم از آن شگفتی کردند که چنان چیزی ندیده بودند. و به **یزدگرد** خبر دادند و بگفت تا اسب را زین نهند و لگام کنند و کس این کار نیارست و بدو گفتند که اسب سرکش است و او به جایی رفت که اسب آن جا بود و به دست خویش لگام زد و نمدی بر پشت آن انداخت و زین کرد و تنگ بکشید و اسب تکان نخورد و چون دم را برداشت که دنباله زین را جای دهد، اسب پشت بدو کرد و لگدی به روی قلب او زد که در جا بمرد.

و دیگر کسی اسب را ندید. گویند اسب شتابان برفت و کس بدان

۱. در سکه‌خانه ساسانی گنبد کاووس، سکه پادشاهان زیرکشف شده است: بهرام چهارم، یزدگرد اول، بهرام پنجم، یزدگرد دوم، پیروز اول، بلاش، قباد اول، جاماسپ، خسرو دوم، پوران‌دخت. (سکه‌های ساسانی، ۴۰۸-۴۱۴)

۲. تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ۱۰۳.

۳. تاریخ غررالسیر، المعروف بکتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ۵۴۷-۵۴۹.

نرسید و هیچ کس سبب ندانست و رعیت رهایی یافتند و گفتند این از صنع و رأفت خدا بود.^۱

تثودور نولدکه معتقد است که:

«با توجه به این که روایت راجع به این پادشاه چه اندازه آگاهانه و روشن تدوین شده است، نمی‌توان آن را از قبیل افسانه‌هایی که از روی ساده لوحی به وجود آمده، دانست.

من فکر می‌کنم که این داستان به منظور معینی ساخته شده است. این پادشاه را، که مبعوض بزرگان بوده است، در هورکانیای دوردست پنهانی کشته‌اند و بعد این داستان را منتشر کرده‌اند.

این که در کتاب سعید بن البطرق (۷۸/۲)، می‌گوید کسی نمی‌خواست به شاه دست درازی کند تا مبادا تجاوز و دست درازی به شاه سنت گردد، تقریباً خود گوینده را متهم می‌سازد. فتنه و کشمکشی که درست پس از مرگ این پادشاه بر سر جانشینی او روی داد، این عقیده را تأیید می‌کند.^۲ برخی مرگ مرموز یزدگرد اول را در چشمه سبز / سو / سوور رادکان، در شمال مشهد دانسته‌اند.

۱. تاریخ طبری، ۶۰۹/۲: تاریخ ساسانیان، ۱۲۴: اخبار ایران از الکامل، ۷۰.

۲. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ۱۰۹-۱۱۰: ایران در زمان ساسانیان، ۱۹۸-۱۹۹.

این شهر اشکانی در اطراف روستای قدیمی یساقی شهرستان کردکوی واقع شده است. نقشه شهر مربع و اندازه اضلاع آن هر یک ۵۰۰ متر مربع می باشد.

دژ یا آکروپل شهر در قسمت شمال واقع شده و از سطح زمین های شهر ۲۰ متر ارتفاع دارد. شهر همانند دیگر شهرهای ناحیه هیرکانیا دارای دو دیوار دفاعی است که بین آنها خندق واقع شده است. مصالح ساختمانی آن خشت با ابعاد $۴۵ \times ۴۵ \times ۵$ سانتی متر و $۵۰ \times ۵۰ \times ۵$ سانتی متر است.

این شهر قابل مقایسه با شهری در آسیای میانه معروف به پیل قلعه است.^۱

سفالینه پراکنده در داخل و آکروپل شهر موید آن است که این شهر از دوره اشکانی تا اوایل اسلام مورد سکونت بوده است.^۲

1. Tolstow, S.P. Auf dem spuren der Altchoresmischen Kultur, Berlin, 1953, Abb.25.

2. Kiani, M.Y. (1982). Parthian Sites in Hyrcania, pp.45-48.

رد پای ۲۵ شهر گمشده تاریخی گلستان ■ ۲۴۷



سرچشمه‌ها

۱. آذرلی، غلامرضا (۱۳۸۷). *فرهنگ واژگان گویش‌های ایران*. تهران: هزارکرمان.
۲. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۱). *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*. تهران: نشر نی، چاپ دوم.
۳. آربری، آرتور جان (۱۳۴۶). *میراث ایران*، ترجمه چند تن از مترجمان ایرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴. آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸). *تاریخ رویان*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۵. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۴). *الکامل*، ترجمه عباس خلیلی. تهران: علمی.
۶. ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن بن کاتب (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۷. ابن بلخی (۱۳۴۳). *فارسانامه ابن بلخی*، به کوشش علی نقی بهروزی. شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس.
۸. ابن حمزه، ابوجعفر محمد بن علی طوسی (۱۴۱۱ق.). *الثاقب فی المناقب*، تحقیق نبیل رضا علوان. قم: انصاریان.
۹. ابن حوقل بغدادی (۱۳۶۵). *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۰. ابن خرداذبه (۱۳۷۰). *المسالك و الممالك*، ترجمه حسین قره چانلو. تهران: مترجم.
۱۱. ابن رسته اصفهانی، احمد بن عمر (۱۳۶۵). *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو. تهران: امیرکبیر.
۱۲. ابن سمکه (۱۹۷۱م.). *اخبارالدولة العباسیه*، تصحیح عبدالعزیز الدوری. بیروت: دارالطلیعه.
۱۳. ابن فقیه، احمد بن محمد (۱۳۷۵). *البلدان*، تحقیق یوسف الهادی. بیروت: عالم الکتب.
۱۴. ابن واضح یعقوبی (۱۳۴۳). *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: ترجمه و نشر کتاب.

۱۵. ابوالفدا، اسماعیل بن علی (۱۳۴۹). *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۶. ابوجمال، نادیا (۱۳۸۲). *اسماعیلیان پس از مغول*، ترجمه محمود رفیعی. تهران: هیرمند.
۱۷. ابوریحان بیرونی، محمد (۱۳۸۶). *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
۱۸. احیائی، زینب (۱۳۸۲). *تاریخ‌گرایان از دوران باستان تا عصر حاضر*. تهران: برگ زیتون.
۱۹. اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی ساوه (۱۳۶۹). *ساوه نامه*. همدان: مسلم.
۲۰. ادریسی (۱۳۸۸). *ایران در نزهة المشتاق ادریسی قرن ششم هجری*، ترجمه لفته سواری. تهران: شادگان.
۲۱. استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۶۸). *جهانگشای نادری*، به اهتمام عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۲. استرابو (۱۳۸۲). *جغرافیای استرابو*، ترجمه همایون صنعتی زاده. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
۲۳. اسحاق تیموری، جعفر (۱۳۸۳). *راهنمای گردشگری مازندران*. تهران: دیدار نو.
۲۴. اسدی، تیسایه (۱۳۷۸). *تاریخ البرز (مجموعه مقالات پیرامون تاریخ مازندران، گیلان، گلستان، سمنان)*. تهران: نشر روجا.
۲۵. اسکندر بیک ترکمان (منشی) (۱۳۸۲). *تاریخ عالم آرای عباسی*، به اهتمام ایرج افشار. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، دو جلد.
۲۶. اشپولر، بارتولد (۱۳۷۹). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری و مریم میراحمدی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۲ جلد.
۲۷. اشوننی محمدزاده، رحیم (۱۳۸۳). *معانی بعضی از اسامی کهن و ایرانی در زبان کردی*. تهران: پیام امروز.
۲۸. آصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸). *مسالک و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۹. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۸۰). *المآثر و الآثار*، به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر، چاپ دوم، ۲ جلد.
۳۰. _____ (۱۳۷۶). *تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران*، تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.

۳۱. _____ (۱۳۷۴). روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تصحیح ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.

۳۲. _____ (۱۳۸۴). سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار به مازندران، تصحیح هارون وهومن. تهران: نشر پانیز، چاپ دوم.

۳۳. _____ (۱۳۶۷). مرآة البلدان، با تصحیحات و حواشی و فهارس عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران، ۴ جلد.

۳۴. _____ (۱۳۶۲). مطلع الشمس، به اهتمام تیمور برهان لیموده. تهران: فرهنگ سرا، ۳ جلد.

۳۵. اعظمی راد، گنبد دردی (۱۳۸۸). سیمای شهرستان گنبد کاووس. مشهد: مؤلف.

۳۶. _____ (۱۳۸۳). مقدمه‌ای بر پیشینه تاریخی ترکمن‌ها. مشهد: دانشگاه فردوسی.

۳۷. افشار یزدی، ایرج (۱۳۸۴). سفرنامه‌چه (گلگشت در وطن). تهران: نشر اختران.

۳۸. افوخته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت الله (۱۳۵۰). نقاوة الاثر فی ذکر الاخبار، تصحیح احسان اشراقی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳۹. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۶). تاریخ مغول و اوایل دوره تیموری. تهران: نشر نامک.

۴۰. امینی، امین (۱۳۸۵). سکه‌های ساسانی. یزد: مؤلف.

۴۱. اوشیدری، جهانگیر (۱۳۸۳). دانشنامه مزدیسنا. تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.

۴۲. اومستد، آلبرت تن ایک (۱۳۸۴). تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم. تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.

۴۳. بارنز، آکس (۱۳۶۶). سفرنامه بارنز، ترجمه حسن سلطانی فر. مشهد: آستان قدس رضوی.

۴۴. باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۶۵). تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

۴۵. بامداد، مهدی (۱۳۴۷-۱۳۵۱). تاریخ رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴. تهران: زوار، ۶ جلد.

۴۶. بیرون، رابرت (۱۳۸۱). سفر به کرانه‌های جیحون، ترجمه لی لا سازگار. تهران: سخن.

۴۷. برزگر، اردشیر (۱۳۸۸). تاریخ تبرستان، تصحیح محمد شکری فومشی. تهران: رسانش، چاپ دوم، ۳ جلد.

۴۸. برهان، محمد حسین (۱۳۵۷). برهان قاطع، به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر، ۵ جلد.

۴۹. بریان، پی‌یر (۱۳۷۷). *تاریخ امپراتوری هخامنشی (از کوروش تا اسکندر)*، ترجمه دکتر مهدی سمسار. تهران: زریاب.
۵۰. — (۱۳۸۶). *وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان. تهران: نشر اختران.
۵۱. بریمانی، احمد (۱۳۸۴). *دریای مازندران*. تهران: دانشگاه تهران.
۵۲. بکران، محمدبن نجیب (۱۳۴۲). *جهان نامه*، به کوشش محمد امین ریاحی. تهران: ابن سینا.
۵۳. بلاذری، احمدبن یحیی (۱۳۴۶). *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۵۴. بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۵۳). *تاریخ بلعمی (تکلمه و ترجمه تاریخ طبری)*، تصحیح محمدقلی بهار، به کوشش محمدپروین گنابادی. تهران: زوار، چاپ دوم.
۵۵. بلنیتسکی، آ. (۱۳۷۱). *خراسان و ماوراء النهر (آسیای میانه)*، ترجمه پرویز ورجاوند. تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
۵۶. بویل، جی.آ. (۱۳۶۸). *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، جلد سوم.
۵۷. — (۱۳۸۰). *تاریخ ایران کمبریج، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان*، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
۵۸. بهلر (۱۳۵۶). *سفرنامه بهلر: جغرافیای رشت و مازندران*، تصحیح علی اکبر خداپرست. تهران: توس.
۵۹. بیانی، شیرین (۱۳۷۵). *دین و دولت در ایران عهد مغول*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۳ جلد.
۶۰. بیانی، ملکزاده (۱۳۵۵). *تاریخ سکه از قدیمی‌ترین ازمینه تا دوره ساسانیان*. تهران: دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
۶۱. بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۸۷). *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض. تهران: هرمس.
۶۲. پاپلی یزدی، محمد حسین (۱۳۸۸). *فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور*. مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
۶۳. پازوکی، ناصر و عبدالکریم شادمهر (۱۳۸۴). *آثار ثبت شده ایران در فهرست آثار ملی*. تهران: سازمان میراث فرهنگی.

۶۴. پاکزادیان، حسن (۱۳۸۷). تاریخ نگاری در سکه‌های اسپهبدان و حکام عرب در تبرستان. تهران: بی‌نا.
۶۵. پرادا، ایدت (۱۳۸۳). هنر ایران باستان (تمدن‌های پیش از اسلام)، ترجمه یوسف مجیدزاده. تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۶۶. پتروشفسکی، ای. پ. (۱۳۵۹). تاریخ ایران در سده‌های میانه، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی. تهران: دنیا.
۶۷. _____ (۱۳۵۴). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده ۱۸ م.، ترجمه کریم کشاورزی. تهران: پیام.
۶۸. پیت من، هالی (۱۳۸۳). هنر عصر مفرغ، ترجمه کوروش روستایی. تهران: پیشین پژوه، مهر بردیا.
۶۹. پیرنیا، حسن (۱۳۷۰). تاریخ ایران باستان، به کوشش باستانی پاریزی. تهران: دنیای کتاب، ۳ جلد.
۷۰. پیگولوسکایا، نینا (۱۳۴۶). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی.
۷۱. تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۳۶). سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری. تهران: سنایی.
۷۲. ترکمنی آذر، پروین (۱۳۷۸). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان. تهران: سمت.
۷۳. تکمیل همایون، ناصر (۱۳۷۹). آبسکون یا جزیره آشوراده. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۷۴. توکلی مقدم، غلامحسین (۱۳۷۵). وجه تسمیه شهرهای ایران. تهران: نشر میعاد، جلد اول.
۷۵. _____ (۱۳۶۸). تاریخ ثعالی، ترجمه محمد فضائلی. تهران: نشر نقره.
۷۶. جعفریان، عبدالحمید (بی‌تا). علویان در گذرگاه تاریخ. گرگان: مختوم قلی.
۷۷. جنابزی، میرزا حسن بیک (۱۳۷۸). روضة الصفویة. تهران: موقوفات افشار.
۷۸. جونز، سر هارفورد (۱۳۸۶). روزنامه سفر خاطرات هیئت اعزامی انگلستان به ایران، ترجمه مانی صالحی علامه. تهران: نشر ثالث.
۷۹. جویی، عظاملک (۱۳۸۹). تاریخ جهانگشای جویی، تصحیح محمد قزوینی. تهران: زوار، ۳ جلد.

۸۰. جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس (۱۳۴۸). کتاب الوزراء و الکتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: تابان.
۸۱. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸). اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، تصحیح فیروز منصوری. تهران: به نشر.
۸۲. حافظ ابرو، عبدالله (۱۳۷۵). جغرافیای حافظ ابرو، تصحیح صادق سجادی. تهران: میراث مکتوب، ۳ جلد.
۸۳. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵). تاریخ نیشابور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
۸۴. حجازی کناری، حسن (۱۳۷۲). پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران. تهران: روشنگران.
۸۵. _____ (۱۳۷۴). واژه‌های مازندرانی و ریشه‌های باستانی آنها. تهران: مؤلف.
۸۶. حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۲). تصحیح منوچهر ستوده. تهران: طهوری.
۸۷. حسون، محمد (۱۴۰۹ ق.). الخزائج و الجرائح. قم.
۸۸. حسینی برساووش، محسن (۱۳۷۰). فرهنگ و جغرافیای علی‌آبادکتول. تهران: خردمند.
۸۹. _____ (۱۳۸۴). فرهنگ نامه مفاخر استرآباد و جرجان. گرگان: پیک ریحان، ۳ جلد.
۹۰. حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۵۹). جنبش زبیدی در ایران. تهران: آزاداندیشان.
۹۱. _____ (۱۳۷۶). فرهنگ تاریخی و جغرافیایی شهرستان‌های ایران. تهران: کومش.
۹۲. حکمت، علی اصغر (۱۳۷۹). ره آورد حکمت، به اهتمام محمد دبیر سیاقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۳ جلد.
۹۳. حکیم الممالک، علی نقی (۱۳۵۶). روزنامه سفر خراسان. تهران: فرهنگ ایران زمین.
۹۴. حکیم، محمدتقی خان (۱۳۶۶). گنج دانش: جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، به کوشش مسعود گلزاری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۹۵. حکیمیان، ابوالفتح (۱۳۶۸). علویان طبرستان. تهران: الهام، چاپ دوم.
۹۶. حمزه اصفهانی (۱۳۸۵). تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار. تهران: سازمند، چاپ سوم.
۹۷. خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ (۱۳۷۵). سفرنامه خانیکوف: گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی، ترجمه اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگناه. مشهد: آستان قدس رضوی.

۹۸. خلعت بری، مصطفی (۱۳۸۲). سیری در تاریخ علویان غرب مازندران. تهران: رسانش.
۹۹. خنجی، فضل الله بن روزبهان (۲۵۳۵). مهمان نامه بخارا، به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
۱۰۰. خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۶۲). تاریخ حبیب السیر. تهران: خیام، ۳ جلد.
۱۰۱. ۱۰۲۱۰۱. داندامایف، محمد (۱۳۸۶). ایرانیان در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۱۰۳. _____ (۱۳۶۶). تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان، ترجمه میرکمال بنی‌پور. تهران: گستره.
۱۰۴. _____ (۱۳۸۹). تاریخ سیاسی هخامنشیان، ترجمه فرید جواهرکلام. تهران: فرزانه روز.
۱۰۵. دانشگاه کمبریج (۱۳۸۲). تاریخ تیموریان، ترجمه یعقوب آژند. تهران: جامی، چاپ دوم.
۱۰۶. داو، جیمز (۱۳۸۸). عارف دیهیم وار: بنیانگذار سلسله صفویه، ترجمه ذبیح الله منصوری. تهران: نگارستان کتاب، چاپ شانزدهم.
۱۰۷. دمشقی، شمس الدین محمد (۱۳۸۲). نخبةالدهر فی عجائب البر والبحر، ترجمه حمید طیبیان. تهران: اساطیر.
۱۰۸. دوبواز، نیلسون (۱۳۴۲). تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: ابن سینا.
۱۰۹. دوپلاتول، گزایه (بی تا). پژوهشی پیرامون جغرافیای انسانی شمال ایران، ترجمه سیروس سهامی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
۱۱۰. دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۰). لغت نامه، زیر نظر محمد معین. تهران: دانشگاه تهران.
۱۱۱. دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ (۱۳۵۱). اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز. تهران: بهار.
۱۱۲. _____ (۱۳۸۳). تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هفتم.
۱۱۳. دینوری، احمد بن داود (۱۳۸۴). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی، چاپ ششم.
۱۱۴. دیودوروس، سیسیلی (۱۳۸۴). کتابخانه تاریخی (ترجمه کتاب دوم)، ترجمه حمید بیکنس و اسماعیل سنگاری. تهران: جامی.

۱۱۵. ذبیحی، مسیح (۱۳۸۶). *استرآباد نامه (سه سفرنامه، وقف نامه و سرگذشت)*. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
۱۱۶. _____ (۱۳۶۳). *گرگان نامه*. تهران: بابک.
۱۱۷. ذهبی، شمس الدین (بی تا). *تاریخ الاسلام ذهبی (سال‌های ۴۹۰-۴۸۱ و سال‌های ۵۴۰-۵۲۱)*. بیروت: دارالکتب العربی.
۱۱۸. رابینو، هیاسنت لویی (۱۳۸۳). *مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی*. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۱۱۹. راقم سمرقندی، میرسیدشریف (۱۳۸۰). *تاریخ راقم، به کوشش منوچهر ستوده*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۱۲۰. رزم آرا، علی (۱۳۲۰). *جغرافیای نظامی ایران (گرگان و دریای خزر)*. تهران: سازمان جغرافیایی کشور.
۱۲۱. _____ (۱۳۲۹). *فرهنگ جغرافیایی ایران (استان دوم)*. تهران: سازمان جغرافیایی کشور، جلد سوم.
۱۲۲. رستم الحکما، محمد هاشم (۱۳۸۸). *رستم التواریخ، تصحیح میترا مهرآبادی*. تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.
۱۲۳. رشیدالدین فضل الله همدانی (۱۳۸۸). *تاریخ مبارک غازانی، تصحیح کارل یان. آبادان: نشر پرش.*
۱۲۴. رضاشاه پهلوی (۱۳۹۰). *سفرهای رضاشاه پهلوی به خوزستان و مازندران، به کوشش هارون وهومن*. تهران: کوله پشتی، چاپ سوم.
۱۲۵. رضی، هاشم (۱۳۸۱). *دانشنامه ایران باستان*. تهران: سخن، ۵ جلد.
۱۲۶. رواسانی، شاپور (۱۳۶۴). *دولت و حکومت در ایران*. تهران: شمع.
۱۲۷. روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷). *احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی*. تهران: بابک.
۱۲۸. زامباور، ادوارد ریتز (۱۳۵۶). *نسب نامه خلفا و شهریاران، تصحیح محمد جواد مشکور*. تهران: خیام.
۱۲۹. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۷). *تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه*. تهران: امیرکبیر.
۱۳۰. زمانی، علی (۱۳۷۱). *شعرای مازندران و گرگان*. تهران: بی نا.
۱۳۱. سایکس، سرپرسی (۱۳۳۰). *سفرنامه سرپرسی سایکس، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی*. تهران: رنگین.

۱۳۲. سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷). *تاریخ قاجاریه (ناسخ التواریخ)*، به کوشش جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.

۱۳۳. ستوده، منوچهر (۱۳۷۴). *از آستارا تا استارباد*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم، ۸ جلد.

۱۳۴. سعیدی، محمدعلی (۱۳۶۴). *تاریخ رامیان و فندرسک*. بی جا: مؤلف.

۱۳۵. سلوم، محمد داود (۱۳۸۴). *فرهنگ واژگان اکدی*، ترجمه نادر کریمیان. تهران: سازمان میراث فرهنگی.

۱۳۶. سهراب (۱۳۷۶). *عجایب الاقالیم السبعه الی نهاية العماره*، ترجمه حسین قره چانلو. تهران: حوزه هنری.

۱۳۷. سهمی، ابوالقاسم حمزه (۱۳۸۷ق.). *تاریخ جرجان*. حیدرآباد هند: دائرة المعارف عثمانی، چاپ دوم.

۱۳۸. سید سجادی، منصور (۱۳۷۸). *نخستین شهرهای فلات ایران*. تهران: سمت، ۲ جلد.

۱۳۹. سید عبدالله (۱۳۶۳). *گزارش ایران از یک سیاح روسیه*، به اهتمام محمدرضا نصیری. تهران: طهوری.

۱۴۰. سیف الدوله، سلطان محمد (۱۳۶۴). *سفرنامه سیف الدوله*، تصحیح علی اکبر خداپرست. تهران: نشر نی.

۱۴۱. سیوری، راجر مروین (۱۳۸۲). *تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی*، ترجمه عباس قلی غفاری فرد و محمدباقر آرام. تهران: امیرکبیر.

۱۴۲. شامی، فضیلت (۱۳۶۷). *تاریخ زبیده در قرن دوم و سوم هجری*، ترجمه علی اکبر مهدی پور و محمد ثقفی. شیراز: دانشگاه شیراز.

۱۴۳. شامی، نظام الدین (۱۳۶۳). *ظفرنامه شامی*، به کوشش پناهی سمنانی. تهران: بامداد.

۱۴۴. شایان، عباس (۱۳۳۶). *مازندران: جغرافیای تاریخی*، اقتصادی. تهران: بی نا.

۱۴۵. شجاع شفیعی، محمد مهدی (۱۳۸۶). *تاریخ هزار ساله اسلام در نواحی شمالی ایران*. تهران: نشر اشاره.

۱۴۶. شوقی، عباس (۱۳۴۱). *دشت گرگان*. تهران: مؤسسه خاور.

۱۴۷. شهزادی، رستم (۱۳۸۳). *واژه نامه پازند*. تهران: فروهر.

۱۴۸. شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴). *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: فرزانه روز.

۱۴۹. شیخ علی گیلانی (۱۳۵۲). *تاریخ مازندران*، تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵۰. شیرازی، عبدی بیک (۱۳۶۹). *تکملة الاخبار*، به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران.
۱۵۱. شیروانی، زین العابدین (۱۳۸۸). *بستان السیاحه*، تصحیح منیژه محمودی. تهران: حقیقت، ۳ جلد.
۱۵۲. شیل، لیدی مری لئونورا (۱۳۶۲). *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: نشر نو.
۱۵۳. صادقی اصفهانی، محمد صادق (۱۳۷۷). *خاتمه شاهد صادق: در ضبط اسماء جغرافیایی*، تصحیح میرهاشم محدث. تهران: کتابخانه مجلس.
۱۵۴. صحابی فرد، فرهاد (۱۳۷۲). *جغرافیای تاریخی شهر بندرگز و روستاهای تابعه آن*. بندرگز: مؤلف.
۱۵۵. ضیاءپور، جلیل (۱۳۵۲). *مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران*. تهران: انجمن آثار ملی.
۱۵۶. طاهری شهاب، محمد (۱۳۳۳). «*تاریخ کبودجامگان*». سالنامه کشور ایران. ش ۳.
۱۵۷. طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۶ جلد.
۱۵۸. طلاتی، حسن (۱۳۷۴). *باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهی (سمت).
۱۵۹. _____ (۱۳۸۷). *عصر آهن ایران*. تهران: سمت.
۱۶۰. طوسی، محمد بن محمود (۱۳۸۲). *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۱۶۱. ظل السلطان، مسعود میرزا (۱۳۶۲). *تاریخ سرگذشت مسعودی*. تهران: دنیای کتاب.
۱۶۲. عادل، محمد رضا (۱۳۷۲). *فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه*. تهران: نشر صدوق.
۱۶۳. عبدالستار عثمان، محمد (۱۳۷۶). *مدینه اسلامی*، ترجمه علی چراغی. تهران: امیرکبیر.
۱۶۴. عبدالله‌یف، فتح الله (۱۳۳۶). *گوشه‌ای از تاریخ ایران*، ترجمه غلامحسین متین. تهران: آفتاب.
۱۶۵. عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۸۲). *ترجمه تاریخ یمینی*، تصحیح جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

۱۶۶. علی‌یف، اقرار (۱۳۸۸). پادشاهی ماد، ترجمه کامبیز میربهاء. تهران: ققنوس.
۱۶۷. غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۴). تاریخ جهان آرا، به کوشش قزوینی. تهران: حافظ.
۱۶۸. غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹). گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: زرین.
۱۶۹. فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل (۱۳۶۲). تاریخ نیشابور المنتخب من السياق، تصحیح محمد کاظم محمودی. قم.
۱۷۰. فخرمدیر، محمدبن منصور (۱۳۴۶). آداب الحرب و الشجاعة، تصحیح احمد سهیلی. تهران: اقبال.
۱۷۱. فرامکین، گرگوار (۱۳۷۲). باستان‌شناسی در آسیای مرکزی، ترجمه صادق ملک شهمیرزادی. تهران: وزارت امور خارجه.
۱۷۲. فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۶۵). بخارا: دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷۳. _____ (۱۳۶۳). تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
۱۷۴. فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۲). پیوند و سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.
۱۷۵. فره وشی، بهرام (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی به پهلوی. تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۱۷۶. فریزر، جیمز بیلی (۱۳۶۴). سفرنامه فریزر (سفر زمستانی)، ترجمه منوچهر امیری. تهران: توس.
۱۷۷. فلائدن، اوژن (۱۳۵۶). سفرنامه اوژن فلائدن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی. تهران: اشراقی.
۱۷۸. فهیمی، حمید (۱۳۸۱). فرهنگ عصر آهن در کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر. تهران: سمیرا.
۱۷۹. فیشر، ویلیام بین (۱۳۸۳). سرزمین ایران، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.
۱۸۰. _____ (۱۳۸۴). مردم ایران، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.
۱۸۱. قدکساز، محمدرضا (۱۳۷۸). وجه تسمیه شهرهای ایران. تهران: گلگشت.
۱۸۲. قرشی، امان الله (۱۳۸۰). آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی. تهران: هرمس.

۱۸۳. قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
۱۸۴. قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷). *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*، ترجمه داود اصفهانیان. تهران: گستره.
۱۸۵. قلقشندی، احمد بن علی (۱۳۸۰). *جغرافیای تاریخی ایران در قرن نهم هجری*، ترجمه محجوب الزویری. تهران: وزارت امور خارجه.
۱۸۶. قمی، قاضی احمد (۱۳۵۹). *خلاصة التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی. تهران: دانشگاه تهران.
۱۸۷. قورخانچی، محمد علی (۱۳۶۰). *نخبة سیفیه*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
۱۸۸. کارکنان وزارت جنگ انگلستان مستقر در هندوستان (۱۳۸۰). *فرهنگ جغرافیایی ایران (خراسان)*، ترجمه کاظم خادهمیان. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۱۸۹. کالج، مالکوم (۱۳۸۸). *پارتیان*، ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: هیرمند، چاپ چهارم.
۱۹۰. کتاب آبی (گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس) (۱۳۶۲). به کوشش احمد بشیری. تهران: نشر نو، ۸ جلد.
۱۹۱. کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۷۸). *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۲ جلد.
۱۹۲. کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۸۳). *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تقضلی. تهران: نشر چشمه، چاپ دوم.
۱۹۳. _____ (۱۳۷۸). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر.
۱۹۴. _____ (۱۳۸۵). *فرا سوی دریای خزر*، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، علی آلفونه. تهران: طهوری.
۱۹۵. _____ (۱۳۵۰). *کیانیان*، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۹۶. کنت، رولاند گراب (۱۳۸۴). *فارسی باستان: دستور زبان، متون، واژه نامه*، ترجمه سعید عربان. تهران: سازمان میراث فرهنگی.

۱۹۷. کوک، جان مینیول (۱۳۸۳). شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
۱۹۸. کولسینکف، ای. (۱۳۵۵). ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه محمد رفیع یحیایی مازندرانی. تهران: آگاه.
۱۹۹. کیا، صادق (۱۳۳۰). واژه نامه‌گرگانی. تهران: دانشگاه تهران.
۲۰۰. کیانی، محمد یوسف (۱۳۷۴). پایتخت‌های ایران. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
۲۰۱. _____ (۱۳۸۸). تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی. تهران: سمت.
۲۰۲. _____ (۱۳۷۹). معماری ایران دوره اسلامی. تهران: سمت.
۲۰۳. _____ (۱۳۶۵). نظری اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی ایران. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۰۴. کیهان، مسعود (۱۳۱۰-۱۳۱۱). جغرافیای مفصل ایران. تهران: مطبعه مجلس، دو جلد.
۲۰۵. گابریل، آلفونس (۱۳۸۷). تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتح علی خواجه نوری. تهران: اساطیر.
۲۰۶. _____ (۱۳۸۱). مارکوپولو در ایران، ترجمه پرویز رجبی. تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
۲۰۷. گذار، آندره و ماکسیم سیرو (۱۳۸۴). آثار ایران، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم. مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ چهارم، ۲ جلد.
۲۰۸. گرانتوسکی و دیگران (۱۳۸۶). تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: مروارید، چاپ دوم.
۲۰۹. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۸۴). زین الاخبار، تصحیح رحیم زاده ملک. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۱۰. گرشویچ، ایلیا (۱۳۸۵). تاریخ ایران دوره هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: جامی.
۲۱۱. گرگان از دیروز تا امروز (۱۳۹۰). گرگان: پیک ریحان.
۲۱۲. گروسه، رنه (۱۳۶۵). امپراتوری صحرائنوردان، ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۱۳. گل محمدی، نظر محمد (۱۳۸۴). باورهای ژرف (باورهای ملل و اقوام کناره‌های شرقی و غربی بحر خزر). گرگان: مختوم قلی.

۲۱۴. گلی، امین الله (۱۳۶۶). تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها. تهران: نشر علم.
۲۱۵. گوتشمید، آلفرد فن (۱۳۸۸). تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری. تهران: ققنوس، چاپ پنجم.
۲۱۶. گیرشمن، رومن (۱۳۸۳). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پانزدهم.
۲۱۷. لسترنج، گای (۱۳۶۴). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۱۸. لمبتون، آن. ک. (۱۳۶۳). سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.
۲۱۹. لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۸۴). تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۲۲۰. لوگاشوا، بی‌بی رابعه (۱۳۵۹). ترکمن‌های ایران، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی. تهران: شباهنگ.
۲۲۱. لوی، حبیب (۱۳۷۶). تاریخ جامع یهودیان، بازنویشت هوشنگ ایرامی. لس آنجلس: شرکت کتاب، بنیاد فرهنگی حبیب لوی.
۲۲۲. ماتویف، ا. ام. (۱۳۸۶). تاریخ مبارزات سیاسی اجتماعی در استرآباد (عصر مشروطه)، ترجمه محمد نایب‌پور. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۲۲۳. مارتین، ونسا (۱۳۸۹). دوران قاجار: چانه‌زنی، اعتراض و دولت در ایران قرن نوزدهم، ترجمه افسانه منفرد. تهران: کتاب آمه.
۲۲۴. مارکام، کلمنت (۱۳۶۴). تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار. تهران: آسمان.
۲۲۵. مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳). ایرانشهر بر مبنای جغرافیای خورنی، ترجمه مریم میراحمدی. تهران: اطلاعات.
۲۲۶. _____ (۱۳۸۳). ایرانشهر در جغرافیای بظلمیوس، ترجمه مریم میراحمدی. تهران: طهوری.
۲۲۷. _____ (۱۳۶۸). وهرودوارنگ: جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی، ترجمه داود منشی زاده. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
۲۲۸. مایسا، ایری (۱۳۸۴). سیری در تاریخ ترکمن. گرگان: مختوم قلی.

۲۲۹. متز، آدام (۱۳۷۷). تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
۲۳۰. مجد، ناصر (۱۳۸۹). گاهنامه سدگان. تهران: نشر نی.
۲۳۱. مجمل التواریخ و القصص (۱۳۸۸). تصحیح ملک الشعرای بهار. تهران: دنیای کتاب.
۲۳۲. مجیدزاده، یوسف (۱۳۸۹). آغاز شهرنشینی در ایران. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
۲۳۳. محمد جعفر خان (۱۳۸۹). سفرنامه مازندران، به اهتمام محمد گلین، احمد شکیب آذر. تهران: کتابخانه مجلس.
۲۳۴. مخلصی، محمد علی (۱۳۷۹). پل های قدیمی ایران. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
۲۳۵. مدودسکایا، یانا (۱۳۸۳). ایران در عصر آهن ۱، ترجمه علی اکبر وحدتی. تهران: پژوهشکده باستان شناسی.
۲۳۶. مرعشی، سیدظهیرالدین (۱۳۶۳). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهاد دارن. تهران: نشر گستره.
۲۳۷. _____ (۱۳۶۴). تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران: اطلاعات.
۲۳۸. مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۸۱). تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
۲۳۹. _____ (۱۳۶۲). نزهت القلوب، تصحیح گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
۲۴۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۵۲). مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۲ جلد.
۲۴۱. مشکوتی، نصرت الله (۱۳۴۳). از سلاجقه تا صفویه. تهران: ابن سینا.
۲۴۲. مشکور، محمد جواد (۱۳۶۳). تاریخ ایران زمین. تهران: شرق.
۲۴۳. _____ (۱۳۶۷). تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان. تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.
۲۴۴. _____ (۱۳۷۱). جغرافیای تاریخی ایران باستان. تهران: دنیای کتاب.
۲۴۵. مصاحب، غلامحسین (۱۳۵۶). دائرةالمعارف فارسی. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی و فرانکلین، ۲ جلد.
۲۴۶. معین، محمد (۱۳۸۲). فرهنگ فارسی معین. تهران: سی گل، ۶ جلد.
۲۴۷. معینی، اسدالله (۱۳۴۴). جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت. تهران: بی نا.

۲۴۸. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی. تهران: چاپ کاویان.
۲۴۹. مقصودلو، حسین قلی (۱۳۶۲). *مخابرات استرآباد*، تصحیح ایرج افشار و محمد رسول دریگشت. تهران: نشر تاریخ ایران، ۲ جلد.
۲۵۰. مکنزی، چارلز فرانسیس (۱۳۵۹). *سفرنامه شمال*، ترجمه منصوره اتحادیه. تهران: نشر گستره.
۲۵۱. ملازاده، کاظم (۱۳۷۹). *بناهای عام المنفعه*. تهران: حوزه هنری.
۲۵۲. ملک شهمیرزادی، صادق (۱۳۸۷). *اطلس باستان‌شناسی ایران*. تهران: سمت.
۲۵۳. _____ (۱۳۷۹). *آق تپه*. گرگان: میراث فرهنگی گلستان.
۲۵۴. _____ (۱۳۸۸). *ایران در پیش از تاریخ: باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده دم شهرنشینی*. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
۲۵۵. ملگونف، گریگوری والریانویچ (۱۳۶۴). *سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر*، به کوشش مسعود گلزاری. تهران: دادجو.
۲۵۶. منجم، اسحاق بن حسین (۱۳۷۰). *آکام المرجان فی ذکر المدائن المشهورة فی المكان*، ترجمه محمد آصف فکرت. مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۵۷. مورگان، ژاک ژان ماری دو (۱۳۳۸-۱۳۳۹). *هیئت علمی فرانسه در ایران: مطالعات جغرافیایی*، ترجمه کاظم ودیعی. تبریز: چهر، ۲ جلد.
۲۵۸. موریه، جیمز جاستی (۱۳۸۵). *سفرنامه جیمز موریه*، ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس، ۲ جلد.
۲۵۹. موزر، هنری (۱۳۵۶). *سفرنامه ترکستان و ایران*، به کوشش محمد گلبن. تهران: سحر.
۲۶۰. موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۷۴). *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی. تهران: جلد اول.
۲۶۱. موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق (۱۳۱۷). *تاریخ گیتی گشا*، تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.
۲۶۲. مولایی، چنگیز (۱۳۸۴). *راهنمای زبان باستان*. تهران: مهرنامگ.
۲۶۳. مهجوری، اسماعیل (۱۳۸۱). *تاریخ مازندران*. تهران: توس، دو جلد.
۲۶۴. مهرآبادی، میترا (۱۳۷۴). *تاریخ سلسله زیاری*. تهران: دنیای کتاب.

۲۶۵. _____ (۱۳۸۴). تاریخ سلسله‌های محلی ایران. تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.
۲۶۶. مهربار، محمد (۱۳۸۲). فرهنگ جامع نام‌ها و آبادی‌های کهن اصفهان. اصفهان: فرهنگ مردم، ۲ جلد.
۲۶۷. میراحمدی، مریم (۱۳۶۲). دین و مذهب در عصر صفوی. تهران: امیرکبیر.
۲۶۸. میرجعفری، حسین (۱۳۸۱). تاریخ تحولات سیاسی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان. تهران: سمت، چاپ سوم.
۲۶۹. میرزا ابراهیم (۲۵۳۵). سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان، تصحیح مسعود گلزاری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۷۰. میرزاسمیع، محمد سمیع (۱۳۷۸). تذکرةالملوک، تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
۲۷۱. مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۲). تعلیقات بر حدودالعالم من المشرق الى المغرب، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی، غلامرضا وره‌رام. تهران: دانشگاه الزهرا.
۲۷۲. نصری اشرفی، جهانگیر (۱۳۸۱). فرهنگ واژگان تبری. تهران: احیاء کتاب، ۵ جلد.
۲۷۳. نوروززاده چگینی، ناصر (۱۳۷۰). «شهرهای مازندران»، شهرهای ایران، جلد ۴، به کوشش محمد یوسف کیانی. تهران: جهاد دانشگاهی.
۲۷۴. نیولی، گِراردو (۱۳۸۵). جستاری در خاستگاه نام ایران، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی. تهران: اسطوره.
۲۷۵. وامبری، آرمینیوس (۱۳۸۱). زندگی و سفرهای وامبری: دنباله سیاحت درویشی دروغین، ترجمه محمد حسین آریا. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۲۷۶. _____ (۱۳۸۷). سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتح علی خواجه نوریان. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
۲۷۷. واندنبرگ، لویی (۱۳۴۸). باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام. تهران: دانشگاه تهران.
۲۷۸. ولادیمیرتسوف، باریس یاکوولیویچ (۱۳۸۳). نظام اجتماعی مغول، ترجمه شیرین بیانی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۲۷۹. ووستنفلد، هاینریش فردیناند (۱۳۶۰). تقویم تطبیقی ۱۵۰۰ ساله هجری قمری و میلادی. تهران: فرهنگسرای نیاوران.

۲۸۰. هدایت، شهرام (۱۳۷۹). پادشاهی ماد. تهران: دارپته.

۲۸۱. _____ (۱۳۷۷). واژه‌های ایرانی در نوشته‌های باستانی. تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.

۲۸۲. هرتسفلد، ارنست (۱۳۵۴). تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی، ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: انجمن آثار ملی.

۲۸۳. هرودوت (۱۳۸۰). تواریخ، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: افراسیاب.

۲۸۴. هوار، کلمان (۱۳۶۸). ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

۲۸۵. هورن، پل (۱۳۵۶). اساس اشتقاق فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۲۸۶. هوشمند رجبی، فرناز (۱۳۸۶). نام نامه: نام‌های خاص اوستایی. تهران: فروهر.

۲۸۷. _____ (۱۳۸۳). معجم البلدان، ترجمه علی نقی منزوی. تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۳ جلد.

۲۸۸. یزدان پناه، طیار (۱۳۸۵). تاریخ مازندران باستان. تهران: نشر چشمه، چاپ دوم.

۲۸۹. یزدی، شرف الدین علی (۱۳۳۶). ظفرنامه، تصحیح محمد عباسی. تهران: امیرکبیر.

۲۹۰. یوسف جمالی، محمدرکیم (۱۳۷۲). تشکیل دولت صفوی. تهران: امیرکبیر.

۲۹۱. بیت، چارلز ادوارد (۱۳۶۵). سفرنامه خراسان و سیستان، ترجمه قدرت الله روشنی زعفرانلو و مهرداد رهبری. تهران: یزدان.



۱۳۷۶

نمايه

٢

آريستوبولوس، ٢٣٣	آنورسى، ٢٣٨
آرين ها، ٢٣٤	آبادان، ٧٤، ٤١
آزادشهر / پلم / قره تكن / شاه پسند، ٩، ١٠، ١٠٦	آبادكواذ / شهر آباد (شهر)، ٢٤٣
٢٠٩	آبسكون / آبسكون / آبسكون / آبسكون /
آساك (شهر)، ٣٦، ١٣٤	آبسگون، ٩، ١١، ١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ١٦، ١٧،
آسپاميترس، ٢٢٤	٩١، ٨٢، ٢٧، ٢٦، ٢١، ٢٠، ١٩، ١٨
آستيگ / آستيگس (ايشتوويگو / ايكثوويگو)، ٢٢٠	آبشار زيارت خاسه رود، ١٧٥
آسيا، ٧، ٢٢٩، ٢٣٤	آبندون (روستا)، ١٠٤
آسيای صغير، ١٤٣، ١٤٤	آپالورتون (كوه)، ١٣٥
آسيای مركزى، ١٨١	آپازياك، ١٣٢
آسيای ميانه، ٢٨، ٢٤٦	آپاكسى ها، ١٤٥
آشوراده (جزيره)، ١٧، ٢٦، ٢٧	آپولو دروس، ٢٣٤
آشور (شهر)، ١٣٤	آخائوس، ١٤٤
آق قلا / مبارك آباد / آق قلعه، ٩، ١٠، ٢٨، ٢٩	آدولف ولفگانگ هيتلر، ٢١٦
آك / تجن (رود)، ١٢٢	آراخوسيا، ١٤٦
آگوستوس، ١٤٢	آران، ١٩
آلاداغ (كوه)، ١٩٩	آرتابان، ٢٢٤، ٢٢٥
آلبانيا، ٢٣٤	آرتابانوس، ٢٢٤
آلبرت تن ايك اومستد، ١٥٢	آرتاسوراس، ٢٢٥
آل بويه، ٧٨، ٩٣، ١٠١	آريان، ١٥١، ١٥٥، ١٦٠
	آريانوس، ١٤٢

- آل زیار / زیاریان، ۹، ۲۸، ۲۹، ۷۸، ۱۱۵
 آلفرد فن گوتشمید، ۲۰۴
 آلمان، ۲۱۷
 آماردی‌ها، ۲۳۲
 آمستریس، ۲۲۳
 اصل، ۱۹، ۳۹، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۶۰، ۷۸، ۹۹،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹،
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۱۰، ۲۴۰
 آمودریا، ۲۳۸، ۲۴۲
 آمو (رود)، ۱۲
 آمیناپ، ۲۳۰
 آنتونیوس پیوس، ۲۳۷
 آنتیوخوس، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶،
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
 آنتیوخوس اول، ۱۴۴
 آنتیوخوس دوم، ۱۳۱، ۱۹۸، ۲۳۰
 آنتیوخوس سوتر، ۱۳۰
 آنتیوخوس سوم، ۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴، ۲۰۱،
 ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۱
 آنتیوخوس کبیر، ۱۳۳، ۱۴۶
 آندراگوراس، ۱۳۱، ۲۳۰
 آنکارا، ۱۳۱
 آوه (شهر)، ۱۲۵
 آهک چاه / آهک چال، ۱۱۶
- ا
 ائوتودموس، ۱۴۵، ۱۴۶
 ابارست، ۷۴
 اباقان، ۱۷۹
 ابراهیم پاشا، ۱۱۰
 ابراهیم پسر سیمجور، ۱۱۲
 ابرشهر قلمرو اپرنی، ۱۲۳، ۲۳۸
 ابن اثیر، ۴۰، ۴۲، ۶۴، ۱۱۲، ۱۲۸
 ابن اسفندیار، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۶۵،
 ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۰۹،
 ۲۱۰، ۲۱۹
 ابن حائک، ۱۰۷
 ابن حزم، ۱۰۷
 ابن حوقل بغدادی، ۴۱، ۷۸، ۱۰۴
 ابن خرداذبه، ۳۸، ۴۰
 ابن خلدون، ۴۰، ۱۲۸
 ابن رسته، ۳۹، ۴۰
 ابن سراجیون، ۲۰، ۶۴
 ابن سعید مغربی، ۱۱۰
 ابن فضل الله عمری، ۱۰۷
 ابن فقیه، ۴۱
 ابن فقیه همدانی، ۳۸، ۲۰۷
 ابن واضح یعقوبی، ۶۴
 ابواسحاق ابراهیم استخری / اصطخری، ۴۱،
 ۶۶، ۱۰۵، ۱۱۰
 ابوالحسن مامطیری، ۱۱۳
 ابوالحسن مسعودی، ۱۷
 ابوالحسنین پسر ناصر کبیر (حسن اطروش)،
 ۶۵
 ابوالعباس طوسی، ۴۰، ۲۰۷
 ابوالعباس غانمی، ۱۲۷
 ابوالفدا قزوینی، ۸۹
 ابوالقاسم بن احمد جیهانی، ۱۹
 ابوالقاسم بن حسن الشعراپی، ۱۱۴
 ابوجعفر اتربی، ۱۲۱
 ابودلف خزرچی / ابودلف، ۶۷
 ابوریحان خوارزمی، ۸۶

- ابوسعید آبی، ۱۲۵
 ابو عبدالله احمد مقدسی بیارجمندی، ۱۴
 ابو عبدالله مقدسی، ۶۷، ۱۰۵، ۱۱۰
 ابوعلی احمد، ۱۱۲
 ابوعلی کاتب، ۱۱۳
 ابو عمرو زرین زادی، ۱۱۳
 ابو مسلم خراسانی، ۶۳
 ابو منصور محمد بن عبدالرزاق توسی، ۱۱۵
 ابوهریره، ۶۳
 ابیورد، ۱۳۸
 اپرنی (طایفه)، ۱۲۳، ۲۳۲، ۲۳۸
 ایه ورتن (کوه‌ها)، ۱۳۳
 اترابن، ۱۲۰
 اترک، ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۳۸
 ۲۴۲
 اتسر، ۱۸۶، ۱۸۷
 آجرد (کوه)، ۱۰۸
 اجغ، ۷۴
 احمد بن علی قلقشندی، ۱۱۰
 احمد بن علی مقریزی، ۱۰۹
 احمد بن محمد العمری، ۱۱۳
 ادریسی، ۸۲
 ادسا، ۲۳۷
 ادوارد براون، ۲۱۲
 ادوارد پولاک، ۱۵۴
 ادوارد گیل، ۴۶
 اراتوستنس، ۲۳۴
 ارتسیر، ۲۲۰
 ارتفاعات تالو، ۱۷۵
 ارجاسب، ۱۲۰، ۲۱۰، ۲۲۳
 ارجاسب مبارزالدین، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱
 اردبیل، ۷۸
 اردشیر، ۲۲۵، ۲۳۶
 اردشیر بابکان، ۲۳۹
 اردشیر برزگر، ۲۱، ۵۹، ۱۵۴، ۱۸۴، ۲۰۷
 اردشیر بن الحسن، ۴۵
 اردشیر حسام الدوله باوند، ۱۲۰
 اردشیر دیهیم، ۱۲۰
 اردشیر سوم، ۲۴۴
 اردشیر فرزند خشایارشا، ۲۲۴
 اردوان اشکانی، ۲۳۱
 اردوان دوم، ۲۳۵
 ارشک (=اشک)، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
 ارشک اول، ۱۴۳، ۲۳۰
 ارشک دوم، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶
 ارغش (یرغش ارغونی)، ۴۳، ۱۱۶
 ارغون، ۱۷۹
 ارکسنه، ۲۳۳
 ارگ شهر، ۴۶، ۵۲
 ارمنستان، ۲۳۸
 ارمنیه، ۲۳۲، ۲۳۳
 اروپا، ۲۲
 اریستابولوس، ۲۳۴
 ازبکان، ۲۹
 اسپاهی پسر آخریار، ۱۱۴
 اسپهبد اردشیر حسام الدوله باوند / اسپهبد
 اردشیر، ۱۲۰
 اسپهبد بهرام، ۴۷
 اسپهبد حسن یکم شرف الملوک / اسپهبد
 حسن، ۱۲۰، ۲۱۰
 اسپهبد (دایی)، ۱۱۹

- اسپهبد رستم، ۲۱۱
 اسپهبد رستم شاه غازی، ۱۱۹، ۱۸۷
 اسپهبد رستم یکم غارن باوند، ۴۲، ۱۱۱
 اسپهبد شهریار تاج‌الدین پسر خورشید
 مامطیری، ۱۲۱
 اسپهبد شهریار دوم، ۱۱۴
 اسپهبد علاءالدوله علی کبودجامه، ۱۸۶
 اسپهبد علی علاءالدوله، ۴۳، ۱۱۶
 اسپهبد غازی / شاه غازی، ۱۸۶
 اسپهبد فرخان بزرگ، ۱۵۴
 اسیبی دژ / اسیبی دژ، ۲۸، ۲۹
 استاد نیارک نجار، ۵۹
 استرآباد / استرآباد / استاروا، ۱۰، ۱۴، ۱۶،
 ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۴،
 ۴۷، ۴۹، ۸۹، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۷۷،
 ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۱۰،
 ۲۱۸
 استرآباد رستاق، ۱۸۵
 استرابو، ۱۵۵، ۱۶۰، ۲۳۱
 استراتونیس، ۱۳۲
 استندار ابوالفضل پسر شمس‌الملوک یکم
 محمد یکم پادوسبانی / استندار ابوالفضل،
 ۱۱۴
 استندار رستمدار، ۱۱۶
 استندار شهرنوش پادوسبانی، ۱۱۶
 استندار کیکاوس، ۱۱۹
 استندار کیکاوس پادوسبانی، ۱۱۸
 استه‌اوتنه، ۱۹۰
 استی بوئیتس (رود) / زیوبیتس، ۲۲۶
 اسحاق بن حسین منجم، ۶۵
 اُسروئس (خسرو)، ۱۴۲
 اسفراین، ۷۴
 اسکندر، ۱۵۵، ۱۶۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸،
 ۲۳۰، ۲۳۹
 اسکندر مقدونی (بزرگ)، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۳،
 ۲۲۱، ۲۳۰
 اسکون، ۱۶، ۲۲
 اسماعیل مردچین، ۱۱۳
 اسماعیل مهجوری، ۴۴، ۱۸۷
 اشعر (کوه)، ۱۰۸
 اشک / اشک شاه / شاه بزرگ، ۱۲۲، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۰
 اشکانی / اشکانیان، ۸، ۹، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۳۳،
 ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۳،
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،
 ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،
 ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۳،
 ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۱،
 ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶
 اشک تیرداد، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۰۵
 اشک دوم، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۹۹، ۲۰۵
 اشک سوم، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
 اشک میدان، ۱۲۳
 اشک یکم، ۱۴۲
 اصطخری، ۱۷، ۲۰، ۶۶
 اصفهان، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
 اعتمادالسلطنه، ۲۱، ۴۸، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۲،
 ۱۵۳، ۲۱۹
 اکباتان / اکباتانا، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۰
 اکسوس (رود)، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۲

البرز، ۵۵، ۱۵۲، ۱۸۵	انریاکه (شهر)، ۲۳۲
القادر بالله خلیفه، ۱۲۹	انریاکی ها، ۳۳۲
الوندکیا (رودخانه)، ۴۷	انگلستان، ۵۷
الیمائی، ۱۴۶	انوشروان / انوشیروان، ۳۹، ۴۸، ۴۹، ۵۴
الیمایی، ۱۴۶	۲۴۳، ۲۴۲
امام حسن، ۲۰۸	انوشروان عادل، ۵۴
امام حسین، ۲۰۸	انوشیروان ساسانی، ۴۸
امام رضا، ۶۴	اوتیدم دیودوتوس دوم، ۱۳۸، ۱۴۰
امامزاده قاسم، ۵۹	اوجابن، ۱۵۷
امامزاده یحیی، ۹۹	اوخس (رود)، ۲۳۳، ۲۳۴
امردی ها، ۲۳۴	اوخلو، ۲۹
ام زَرَب (شهر)، ۱۰۸	اوروم خاقان، ۲۱۷
املج، ۱۰۷، ۱۱۰	اوس، ۱۰۸
املوت، ۷۴	اوغوز خاقان / اغوز خاقان / اغوز، ۲۱۷
امیر ارجاسب، ۱۲۰، ۲۱۰	اوکتاقآن، ۱۸۷
امیران کبودجامه، ۱۰۶، ۱۸۶	اوکوس (وهوکا)، ۲۲۶
امیر تاش، ۲۰	اولیاءالله آملی، ۴۴
امیر توران شاه، ۱۲۰	اهل سنت، ۷۰
امیر تیمور گورکان / تیمور گورکانی، ۳۹، ۱۷۹	اهورا آفریده، ۲۱۲
امیر حسن تاج الدوله، ۱۲۰، ۲۱۰	اهورامزدا، ۲۱۳، ۲۲۲
امیر صوتاش، ۱۸۸	ایترجلو (آبادی)، ۱۲۵
امیر علی، ۲۱۰	ایختوویگو، ۲۲۰
امیر علی سابق الدوله قزوینی، ۱۱۹	ایران ویج / اثیرینه وئجه، ۲۱۲
امیر کورتمور، ۱۸۰	ایرج، ۴۷
امیر مسعود سربداری، ۴۴	ایرج افشار، ۱۴۹
امیرنصر سامانی، ۱۱۲، ۱۱۳	ایساتز، ۲۳۵
امیرنوح سامانی / امیرنوح، ۱۱۴	ایگدر، ۱۹۱، ۱۹۲
امیر نورین، ۱۸۰	ایللال (دژ)، ۱۱۷
امیر وردان شاه، ۲۱۰	ایلخانان مغول، ۱۰۱
امین احمد رازی، ۱۸۹	ایلخانی، ۹۷، ۹۹، ۱۷۹
انتاکیه، ۱۳۲	ایلخانیان، ۱۷۰

- ایمور، ۳۰
اینیاتا (شهر)، ۲۳۲
اینیان ها، ۲۳۲
- ب**
باب الابواب، ۱۹، ۲۰
بابل، ۲۲۳
بابل (بارفروش)، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۹۹
باختر، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۲۲۰
بادکوبه، ۱۷
بادیان، ۷۴، ۱۵۴
بارتولد، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲۱۵
بارست / مارست (آبادی)، ۴۱
بارکانیونی / پاریکانونی، ۲۲۰
بازار قلعه خوارزم، ۱۹۲
باغو (روستا)، ۱۰۴
باکتر / باکتريا (باختر)، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۶
۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰
باکتریان (باختریان)، ۱۴۶
باکو، ۱۹
بالا پلنگ، ۴۶
بالاخیل، ۴۶
بالاسر لمراسک، ۶۰
بالمن، ۲۸، ۴۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱
بانصران، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۵
بانو کلاته، ۴۶
باوندیان، ۱۸۶
بجنورد، ۳۴، ۱۳۷، ۱۷۸
بخارا، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۷۷
بدشت (روستا)، ۱۱۹
برابر (شهر)، ۵۱
بربر (اقوام)، ۱۴۰، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۳
برتولد اشیولر، ۱۹
بردیا (= اسمردیس)، ۲۲۰
برن مهر، ۱۱۶
بریتانیای کبیر، ۱۷۵
بسطام، ۷۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۲۶
بشیر، ۲۱۱
بصره، ۶۱، ۱۰۸
بطالسه، ۱۴۴
بطلمیوس، ۱۲، ۱۷، ۱۳۱، ۱۹۰، ۲۳۸
بغداد، ۶۸، ۹۵، ۱۰۴
بکرآباد، ۶۵، ۶۶، ۸۰، ۸۲، ۸۹
بلاذری، ۳۸، ۴۰، ۶۲
بلاش، ۱۴۲، ۲۴۴
بلاش اول، ۲۳۷
بلخ، ۱۵۳، ۲۱۲، ۲۳۹
بندر ترکمن / بندر شاه، ۱۰
بندرگز / کناره / بندر جز، ۵۴، ۵۹، ۲۰۷
بنفشه گون، ۱۱۹
بنمان پسر حسن، ۱۱۳، ۱۱۵
بورکله، ۲۱۱
بوزداغی (کوه)، ۲۱۷
بولوغان خاتون، ۱۷۹، ۱۸۰
بهاءالدین محمد ابن اسفندیار، ۴۸، ۲۰۷
بهرام پنجم، ۲۴۴
بهرام چهارم، ۲۴۴
بهرام دوم، ۲۳۹
بهرام گور، ۵۴، ۲۴۰

پلی‌بی‌یوس / پلی‌بیوس / پولیبیوس، ۳۷،
۱۳۵، ۱۹۹، ۲۳۱
پنجاه / پنج‌هزار (منطقه)، ۴۷، ۱۱۹، ۲۰۷
پیروز، ۵۴، ۲۴۲، ۲۴۴
پیروز (فیروز) اول، ۲۴۲، ۲۴۳
پیشدادی، ۴۷، ۲۱۴
پیشگا، ۱۱۹
بیل قلعه (شهر)، ۲۴۶
تاپه (شهر)، ۲۳۱

ت

تاپی، ۲۳۲
تاج‌الملوک، ۱۱۸
تاروس (کوه‌ها)، ۲۳۴
تازه (شهر)، ۱۹۸
تاک، ۱۹۸
تالابروکه، ۲۳۲
تامبراکس، ۱۴۰
تیر، ۱۰۹
تبرستان، ۲۱، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۴۹،
۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴،
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۴،
۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،
۲۱۹
تپورستان، ۴۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
تپه قلعه سلیمان، ۱۴۷
تپه کوره سو / بندر آبسکون / آبسکون، ۱۱
تخت جمشید، ۲۲۴
تخت سلیمان، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۹
ترجی، ۱۱۷
ترکمنستان، ۲۱۲

بهستون بن وشمگیر زیار، ۸۲
بهشهر (اشرف البلاد)، ۲۶، ۱۱۴، ۱۸۴، ۲۰۷
بیار، ۷۰
بیارجمند (شهر)، ۱۰۵
بی‌بی شروان، ۹، ۳۱، ۳۲، ۲۳۱
بیرون تمیشه، ۴۴، ۴۷
بیستون، ۲۲۰، ۲۲۲
بیشتۀ تمیشه / تمیشان سر، ۴۸، ۶۰
بیشتۀ نارون، ۴۸
بین‌النهرین، ۱۳۱، ۱۳۳

پ

پاتراکلوس، ۲۳۴
پاتی‌گرایانا، ۲۲۳
پاراس (شهر) / قلعه پاراس / پراس، ۹، ۳۳
پارت، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹،
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳،
۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷
پارتاکنه، ۱۱۱
پارتامازیریس، ۱۴۲
پارت باستان، ۱۲۲
پارتیا، ۱۳۵، ۲۰۴
پارس، ۱۴۴، ۱۴۶، ۲۳۳
پارسه، ۱۳۱
پارنی، ۱۳۰
پامفیله، ۲۳۴
پرثو، ۱۲۳، ۱۸۱، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۳۸
پرسی آقن، ۲۳
پرهیسی، ۲۳۲
پری‌زاتس، ۲۲۳
پریشخوار، ۲۳۹

تیر تاش، ۶۰	ترک‌های شمالی، ۲۱۹
تیرداد، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲	ترنجه، ۱۱۴
۲۰۵	تسیاس، ۲۲۴
تیرداد اشکانی / تیری دات (تیرداد)، ۳۷	تگه‌نه، ۱۲۳، ۱۹۰
تیسفون (شهر)، ۱۳۴	تمبرکس (شهر) / طمبرک / طمبراکس /
تیل آباد (روستا)، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۸۵	تمبراکوس، ۹، ۳۶، ۳۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۵
تیمور، ۱۴۷	۱۵۳، ۲۳۱
تیمور لنگ، ۱۸۵	تمیشان، ۶۰
تیموریان، ۹۳	تمیش (شهر)، ۴۲، ۵۹، ۶۰، ۱۱۲
	تمیشه اهلیم، ۵۹
ج	تمیشه بانصران (تمیشه کوتی بانصران)، ۵۹
جاجرم (شهر)، ۸۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۸۴	تمیشه (شهر)، ۹، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳
جاماسپ، ۲۴۴	۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳
جان مانوئل کوک، ۲۲۳، ۲۲۵	۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۸۷
جبرئیل نوکنده، ۴۶	۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸
جده، ۱۰۷	۲۱۹
جرجان بن لاود بن سام بن نوح، ۲۱۴	تمیشه طبرستان، ۴۵
جرجان (شهر)، ۹، ۱۶، ۱۹، ۲۸، ۵۴، ۶۱، ۶۲	تنگ راه، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۷۹
۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۸۰، ۸۲	تنگه کولا، ۱۱۶
۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱	تنیر، ۱۲۰
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۷	تورانیان، ۹۳
۱۲۹، ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱	توس، ۱۲۳
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰	تولین، ۱۲۵
۲۳۹	تول چشمه / چشمه خضر (نهر)، ۱۵۹
جرجانیه خوارزم، ۸۶	تولستیف، ۱۸۲
جزایر خالدا، ۹۱، ۱۴۷	تومان کبودجامه، ۱۸۶
جمال‌الدین لشتانی، ۱۲۰	تونس، ۱۰۷
جمهوری آذربایجان / آذربایجان، ۲۱۸	تهامه، ۱۰۸
جنتمور، ۱۸۷	تهران، ۱۷۷، ۱۹۹
جورج‌آباد، ۱۸۰	تهمورث دیوبند، ۱۴۷
جوی نارون، ۴۸	تیانو - چی، ۲۳۷

جهانگیر قائم مقامی، ۲۶

جُهنه، ۹، ۲۸، ۴۲، ۴۳، ۷۴، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹،

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۸۵، ۲۱۰

جیحون، ۲۰، ۲۱

جیمز موریه، ۳۷

حسام‌الدین علوی، ۱۱۹

حسن بن زید، ۲۰۷

حسن بویه / (رکن‌الدین دیلمی)، ۱۱۳، ۱۱۴،

۱۱۵

حسن پسر بویه، ۱۱۵

حسن پیرنیا / پیرنیا، ۵۱، ۱۵۱، ۱۵۵

حسن علاءالدوله، ۱۲۰

حسن علاءالدوله دوم، ۱۱۷

حسن فیروزان، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵

حسینان، ۷۴

حسین آباد یا سینا (حسینا) (آبادی)، ۱۲۵

حلب، ۱۰۷

حماة، ۱۰۷

حمدالله بن ابوبکر مستوفی قزوینی، ۱۲، ۹۱،

۱۴۷، ۱۸۴

حمد جاسر، ۱۰۷

حمزه پسر یزید سهمی، ۸۴

حمزه سهمی جرجانی، ۲۱۴

حنبل، ۷۰

حورا (شهر)، ۱۰۸

حور حاباد، ۱۷۷

خ

خاتمه شاهد صادق، ۱۸۴

خاصه‌رود (رودخانه)، ۱۷۴

خاقان، ۲۴۲

خان‌ببین، ۹، ۱۸۱

خراب شهر، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۵۹

خراسان، ۳۴، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۱، ۶۱، ۶۵، ۶۶

۷۰، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۹۱، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳،

۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۷۹،

چ

چارلز فرانسیس مکنزی، ۴۵، ۱۶۱

چانگ کین، ۲۳۷

چشمه سبز / سو / سوور رادکان، ۲۴۵

چشمه سیاه سنگ، ۸۶

چکور، ۱۷۹

چلین (آبادی)، ۱۲۵

چناشک، ۹، ۲۸، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳،

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۳،

۱۸۶

چنگیزخان مغول، ۲۹

چول چشمه (نهر)، ۱۵۹

چول (قبیله)، ۲۴۲

چیکا بلی واز رات، ۱۱۹

چین، ۴۸، ۹۹

ح

حاجی‌لو، ۱۸۳، ۱۸۴

حبیشی جهنی، ۱۰۸

حجاز، ۱۰۸، ۱۰۹

حداده، ۷۴، ۱۰۵

حذیفه بن یمان، ۶۳

۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۱، خوش بیلاق (روستا)، ۱۰۶
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، خیونان، ۲۲۳

۵

خراسان شمالی، ۱۸۵

خراطه کلاده، ۱۱۸

خرمارود، ۷۴، ۱۰۵، ۱۰۶

خرنیداس / خیندروس (رودخانه)، ۲۱۳

خزر، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱

۲۶، ۲۷، ۵۴، ۸۹، ۹۱، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۵۱

۱۸۹، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۲

خزران، ۱۴

خزر، ۱۰۸

خسرو انوشیروان، ۲۴۲

خسرو اول، ۲۴۲، ۲۴۳

خسرو دوم، ۲۴۴

خشایارشاه، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵

خشکه لوچاک (رودخانه)، ۵۳

خلعت پوشان، ۱۵۷

خلیج گرگان، ۲۶

خنان، ۲۱۳

خنننه / خنننه / خینننه، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۳

خوئرنه / خووار / گرمسار امروزی، ۱۲۳

خوآرنه، ۱۴۳

خواجه خضر (نهر)، ۱۵۷

خواجه رشیدالدین فضل الله، ۴۴

خواجه نفس (روستا)، ۱۷

خوارزم / خوارزمشاهیان، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۱

۳۰، ۸۴، ۸۶، ۹۱، ۱۲۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۳۸

خواسته رود، ۱۲۰

خوزستان، ۱۴۶

خوشبخت (دهکده‌ها)، ۲۲۷

داخ‌ها، ۲۴۲

دارابگرد، ۱۵۲، ۱۵۴

دارا / دارایوم (شهر)، ۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۳

دارا دژ، ۱۱۶، ۱۱۷

دارفور، ۱۰۷

دارمستتر، ۲۱۳، ۲۱۴

داریوش، ۱۵۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸

داریوش دوم، ۲۲۳، ۲۲۵

داریوش سوم، ۲۲۱

داریوش کبیر، ۲۲۳

دامغان، ۴۸، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۸۵

۱۸۸، ۱۹۸، ۲۲۶

داندامایف، ۲۲۰

دانویل، ۱۵۳

داهه‌ها (طایفه)، ۱۲۳، ۲۳۸

داهی‌ها، ۲۳۲

درانگیانا، ۱۴۶

دریند، ۱۶، ۴۳

درگز، ۱۳۸

دُرن، ۱۲، ۱۶، ۱۹۹

دروازه جهینه، ۱۱۰

درویشان، ۱۲۰

دره چال‌باش، ۱۷۹

دره رامیان، ۲۰۱

دره قدمگاه (آبادی)، ۱۲۵

دریای خزران، ۱۴

دریای خزر / دریای آبسکون، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۴

دونکا، ۱۱۶	۸۹، ۵۴، ۲۷، ۲۶، ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۷، ۱۶
دونوان، ۱۲	۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۸، ۱۵۱، ۱۳۷، ۱۲۳، ۹۱
دوین (شهر)، ۱۲۵	دریای سرخ، ۱۰۸، ۱۰۷
ده چناشک، ۱۲۴	دریای طبرستان / بحر خزر، ۸۲، ۲۱، ۱۴
دهستان قدیم، ۱۸۶	دریای مازندران، ۲۶
دهنه فارسیان، ۱۲۴	دریای هیرکانیه / دریای کاسپین (خزر)، ۲۳۰
دهه‌ها، ۱۳۰	۲۳۴
دیاکونوف، ۳۷، ۲۱۵	دریای یوکسینه، ۲۳۴
دیتیش هوف، ۱۳۳	دژ اشکانی پاوراتاکن، ۱۱۱
دیره بلی، ۱۰۷	دژ بالمن، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۸
دیلیم / دیلمان، ۱۹، ۲۰، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۰	دژ بدیش، ۱۱۹
۷۸، ۸۹، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۹	دژ جهینه، ۲۸، ۴۲، ۴۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
دینازاری، ۷۴	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
دیوار تمیشه، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۷	دژ چناشک، ۲۸، ۱۲۰
دیوار دفاعی گرگان (قزل آلان)، ۵۰، ۲۴۳	دژ چن اشک (چناشک)، ۱۲۳
دیودوتوس، ۱۳۲	دژ زیاریان، ۲۹
دیودوتوس دوم، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۵	دژ سدن رستاق، ۲۱۱
دیودور سیسیلی، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶	دژ سواته کوه، ۱۱۷
دیوید بیوار (بیوار)، ۴۶، ۵۳	دژ کهرود لارجان، ۱۱۴
	دژ لارجان، ۱۱۳
ذ	دشت حلقه، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۲، ۱۹۳
ذی‌المروه (شهر)، ۱۰۸	دشت قلعه، ۸، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۳۱
	دشلی، ۱۲۴
ر	دکتر بسکی، ۱۵۰
رایغ، ۱۰۶	دل‌آباد / تیل‌آباد، ۱۸۵
رادکان، ۱۸۰، ۲۴۵	دمارات کورنتی، ۲۲۹
رافع بن هرثمه، ۴۲، ۱۱۱، ۱۱۲	دماوند، ۱۱۴، ۱۲۱
رامیان، ۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲	دمتریوس، ۲۳۴، ۲۳۵
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۳۱	دورالوریوس (شهر)، ۱۳۴
ران (هشت تنگه بندرگز کنونی)، ۲۰۷	دوروک (آبادی)، ۱۲۵
رحم، ۱۰۹	دوزین، ۱۲۴

- رى، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۸۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵،
۱۱۷، ۱۹۹، ۲۰۰
رياض، ۱۰۷، ۱۲۵
ريغات پسر كيومرث، ۲۱۴
رستم آباد، ۱۵۵
رستم بن دارا / رستم، ۴۲، ۴۷
رستم كبودجامه، ۱۸۶
رسول پارت، ۲۳۶
رشت، ۱۹

ز

- زادركرتا (شهر)، ۳۶، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴،
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱
زارم، ۱۲۰
زاكاتالارا / زادكارتا، ۲۱۸
زردآباد، ۷۴، ۱۰۵، ۱۰۶
زكريا قزوینی، ۸۴
زنگی محله، ۱۵۷
زيارت (روستا)، ۱۷۴، ۱۷۵
زياريان، ۲۸، ۲۹، ۷۸
زيد بن خالد، ۱۱۰
زيديه، ۶۳
رضاشاه پهلوی، ۹۵، ۲۱۸
رضاقلى خان هدايت، ۱۴
رضوی (کوه)، ۱۰۸
ركسانا، ۲۲۳
ركن الدوله، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵
ركن الدوله ديلى، ۷۸
ركن الدين كبودجامه / ركن الدين علاءالدين
محمد خوارزمشاه، ۱۸۹
رمله، ۶۷
رموس، ۲۱۷
رمولوس، ۲۱۷
رود اخس (تجن فعلی)، ۱۳۰
رود ايلي، ۶۶

ژ

- ژاڪ دُمرگان، ۱۵۸، ۲۱۸
ژرژ راولينسون، ۱۹۹
ژرمن، ۲۱۶
ژوستن، ۲۳۰
ژودبار / چمن قشلاق (آبادی)، ۱۲۵
ژودخانه گرگان / رود گرگان، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷،
۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۹، ۱۳۶، ۱۵۷،
۱۶۲، ۱۸۳، ۱۹۰
ژود سيروس، ۲۳۴
ژود فرات، ۱۳۱

س

- ساروق، ۳۰
ساری، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۵۹، ۹۹، ۱۱۲،
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰،
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰
ساسانيان، ۳۹، ۴۰، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴،
۲۴۵
ساروخ، ۳۰
روس / روسيه، ۱۷، ۲۰، ۱۵۸، ۲۱۸
روشن فيروز (شهر)، ۲۴۳
روغد / روعد، ۹، ۱۴۷
روم، ۱۴۴، ۲۳۷
رويان، ۵۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۲۰۶

سلطان شاه، ۲۱۱	ساکه (شهر)، ۲۳۸
سلطان طغرل ارسلان، ۸۴	سالور، ۳۰
سلطان طغرل بیگ، ۸۲	ساماریانه، ۲۳۲
سلطان علی (قلعه / روستا)، ۹، ۱۶۲، ۲۳۱	سامانی، ۹۷، ۹۹
سلطان محمد خوارزمشاه، ۴۴، ۲۱	ساندرز، ۲۱۷
سلطان محمود خوارزمشاه، ۱۸۷	ساوه، ۱۱۱، ۱۲۵
سلطان مسعود ملکشاه، ۴۳، ۱۱۶، ۱۱۹	سیداست، ۷۴
سلطان ملکشاه، ۹۱	سپاهیان غزو چغانیان، ۱۱۸
سلم و تور، ۴۷	سپتردات، ۲۲۲
سلوکوس، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۳	سدن رستاق، ۴۵، ۱۸۵، ۲۱۱
سلوکوس اول، ۱۴۴	سرپرسی سایکس، ۳۳، ۱۷۸، ۲۱۸
سلوکوس دوم، ۱۴۰، ۱۴۳	سرخاستان، ۴۰
سلوکوس دوم کالینیکوس، ۱۳۱	سرزم، ۱۱۳
سلوکی / سلوکیه، ۹، ۵۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳	سرزمین پارت، ۲۱۳، ۲۳۴
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۹۹، ۲۰۱	سرکلاته، ۹، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۹	۵۶
سلیمان بن عبدالملک، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۹۱	سعید بن البطرق، ۲۴۵
سمبات باگراتونی / خسروشوم، ۲۳۶	سعید بن عاص / سعید بن العاص، ۴۰، ۲۰۶
سمرقند، ۹۹	سعید بن عثمان، ۶۴
سمعانی، ۴۱	سغد، ۲۳۸
سملقان، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰	سکارائوکاها، ۲۳۸
سمنان، ۴۹، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۹	سکاسنه، ۲۳۳
سودان، ۱۰۷	سکاندا (رود)، ۱۷
سورینکس، ۱۴۰، ۱۴۱	سکاها / سکها، ۵۱، ۲۳۵
سوریه، ۹۹، ۱۰۷	سگستانه، ۲۳۵
سوسگرد، ۱۵۴	سلجوقی / سلجوقیان، ۲۳، ۸۲، ۹۷، ۹۹
سوفگاسنوس، ۱۴۶	۱۰۱، ۱۵۶، ۱۸۹، ۲۱۰
سوکانا (شهر)، ۱۲	سلطان تکش / تکش، ۱۸۷، ۱۸۸
سوما (دره)، ۵۴	سلطان سرحانی، ۱۰۷
سوید، ۲۰۸	سلطان سنجر سلجوقی، ۴۲، ۴۳، ۱۱۶، ۱۱۷
سُوید بن مُقَرِن، ۶۱	۱۱۸، ۲۱۰

سهراب / ابن سراپیون / سراپیون، ۶۴
سیاه سنگ، ۸۶
سیب چال، ۱۲۴، ۱۲۵
سیدابوالقاسم جمال‌الدین، ۱۲۱
سی رستاق، ۴۷
سیرنکس، ۱۵۳، ۲۳۱
سیرینکا، ۳۷، ۲۳۱
سینسلوس، ۱۴۲
سینیکا، ۲۲۸

ش

شمامة‌الدین، ۴۴
شمرآباد (قلعه)، ۱۲۷
شمر بن عبدالله الخزائی، ۴۰
شمس‌الدین محمد انصاری دمشقی، ۱۹
شمس‌المعالی / شمس‌المعالی امیر قابوس،
۱۲۹
شوروی، ۱۳۳
شوش، ۸، ۱۳۱
شهاب‌الدین یاقوت حموی، ۱۴، ۴۴، ۸۴
شهر آسان، ۱۱۸
شهر بت (محوطه باستانی)، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶
شهرک نو / شهر نو، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵
شهریاری ارشک، ۱۴۵
شهریاری (بخش)، ۱۸۵
شهزاده غازان، ۱۷۹
شهزاده هلاجو، ۱۸۰
شهمیرزاد، ۱۲۱
شیرمرد، ۱۱۳

ص

صادق‌آباد (روستا)، ۱۷۷، ۱۸۵
صاین خانی، ۲۹
صحرا، ۱۰۸
صحرای ترکمن، ۱۲۲
صحرای گاوپیچان، ۱۵۷
صددروازه (شهر)، ۳۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۲۶
صفویه، ۹۳، ۱۵۶

ض

ضحاک، ۴۸

شاپور اول، ۲۳۹
شارل هانری اوگوست شفر، ۱۶
شام، ۶۱
شامرزا، ۱۲۱
شاه‌آباد، ۱۷۹
شاهپور، ۲۴۳
شاه‌رود، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۵۴، ۲۱۵
شاه صفوی، ۲۹
شاه طهماسب صفوی، ۲۹
شاه عباس اول، ۹۵
شاه غازی / اسپهبد شاه غازی، ۱۱۷، ۱۱۸،
۱۱۹، ۱۸۶، ۱۸۷
شربت، ۱۷۵، ۱۷۶
شرف‌الدین خوارزمی، ۱۸۷
شرقیه، ۱۰۷
شروین باوند، ۱۱۴
شریف قَتاده، ۱۰۹
شعوبیه دشت آمل، ۱۱۴
شغال تپه، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹

ط

- طالقان، ۵۴
طاهری شهاب، ۱۸۴، ۲۰۸
طبرستان، ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۳۹، ۴۵، ۵۴، ۶۳
طبر، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۲، ۸۰، ۸۴، ۹۱، ۱۸۷، ۱۸۸
طبری، ۶۱، ۲۳۶
طغاتی‌مور، ۹۳، ۱۲۱
طَمِسه، ۳۸، ۷۴
طوس، ۶۵
طیفوری، ۷۰، ۸۲
- عروس قلعه، ۵۵
عطاملک جوینی، ۴۴
عقبه عامر، ۱۱۰
علاءالدین تکش، ۴۳
علاء بن موسی، ۱۱۰
علویان، ۶۳، ۶۵، ۱۰۹، ۲۰۹
علی آباد کتول / کتول / قدیرآباد، ۱۰، ۱۵۵، ۱۸۵
علی بن ابیطالب، ۱۰۹
علی بن عیسی، ۶۴
علی پسر کامه، ۱۱۵
علی کیای شمس‌الدین فیروزکوهی، ۱۲۱
عمر بن خطاب، ۶۱
عمر رضا کحاله، ۱۰۷
عمرکی، ۶۷، ۸۰
عمرولیث، ۴۲، ۱۱۱
عوفی، ۱۸۴
عیص، ۱۰۸

ظ

- ظهیرالدین مرعشی، ۴۳، ۵۹، ۱۲۹

ع

- عباس اقبال، ۲۱
عباس شایان، ۴۴، ۴۸
عباسی، ۶۴

غ

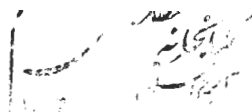
- غازان خان، ۴۴، ۱۷۹، ۱۸۰
غلامحسین مصاحب، ۱۷
غلام سلطان سنجر، ۴۳
غلامعلی تپه، ۹۹
عبدالحکیم وائلی، ۱۰۷
عبدالشارق بن عبدالعزی، ۱۱۰
عبدالله بن (/ پسر) طاهر، ۵۵، ۸۹
عبدالله بن زبیر، ۶۳
عبدالله بن عبدالعزیز بکری، ۱۰۸
عبدالله بن عمر، ۶۳
عبدالله خورشیدبری، ۱۰۹

ف

- عثمان، ۱۰۹
عثمان بن عفان، ۳۹، ۲۰۸
عراق، ۶۶، ۸۰، ۹۹
عربستان سعودی، ۱۱۰
فارس، ۱۷۹، ۱۸۹
فارسیون، ۱۷۸
فاناکا، ۱۵۵
فخرالدوله دیلمی، ۲۰، ۷۸

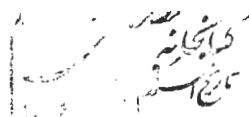
- فخرالدوله مسعود بن نصرت‌الدین، ۱۸۹
 فخرالدین مسعود بن محمد کبودجامه، ۱۸۹
 فرامرز پسر مرداویج، ۲۰۹
 فراورتیش، ۲۲۲
 فرتافرن، ۲۳۰
 فردوسی / ابوالقاسم فردوسی، ۳۹، ۴۸، ۲۴۰
 فرگرد اول و نندیداد، ۲۱۲، ۲۱۳
 فرهاد چهارم، ۱۴۲
 فرهادخان، ۹۵
 فرهاد دوم، ۲۳۵
 فریدون، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۹، ۶۰، ۲۱۴
 فریسمان / فیلیپ، ۲۳۰
 فسا، ۶۸
 فضل‌الله زاهدی، ۹۵
 فغفور، ۴۸
 فلسطین، ۶۷
 فندرسک (شهر)، ۱۸۱، ۱۸۵
 فیروز بن قول، ۶۱
 فیروز ساسانی، ۹۳
 فیروزکوه، ۱۸۸، ۱۹۹
ق
 قآن مغول، ۴۴
 قابوس، ۹۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
 قابوس زیاری، ۱۸۶
 قابوس وشمگیر، ۲۸، ۷۸، ۱۲۵
 قاجاریه، ۲۲، ۱۲۶، ۱۵۷
 قارن وندیان، ۴۰
 قانچی، ۱۸۳
 قباد، ۱۹، ۵۴
 قباد اول، ۲۴۳، ۲۴۴
 قباد ساسانی، ۱۶
 قتلخ شاه، ۴۴
 قحطبه بن شیبیب، ۶۳
 قدیس توماس، ۲۳۶
 قراتپه، ۱۸۰
 قراونا، ۱۷۹
 قرکولو (رودخانه)، ۱۹۱
 قره تپه شیخ، ۸، ۱۸۱
 قره‌تکن / کاراتکن، ۱۰، ۱۱۱
 قره‌سو (رود)، ۱۸۵
 قزل آلانگ (دیوار) سد سکندر، ۱۲
 قشتمر، ۱۱۶
 قشلاق (آبادی)، ۹۳، ۱۲۵
 قصران، ۱۲۱
 قضاعه، ۱۰۶، ۱۰۷
 قفقاز، ۲۱۸
 قلاع اسماعیلیه، ۱۸۷
 قلعه بانصران، ۴۶، ۵۲
 قلعه پاراس، ۹، ۳۳
 قلعه تنبت برزین، ۱۲۴
 قلعه چناشک، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۸۶
 قلعه خندان، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
 قلعه دختر، ۵۷
 قلعه سلطان‌علی، ۹، ۱۶۲، ۲۳۱
 قلعه کافر، ۱۸۱
 قلعه کوکنا، ۱۵۹
 قلعه کوی کریلگان، ۱۸۱

کرسو، ۲۱	قلعه ماران کوه / ماران کوه، ۱۸۳، ۱۸۴
کرگوز، ۱۸۷	قلعه مبارک آباد، ۲۹
کرمان، ۸، ۱۴۶، ۲۳۵	قلعه موران، ۲۱۹
کرمان الجلی، ۲۰۷	قلعه نظامی، ۴۵، ۵۷، ۱۹۲
کسپا، ۹	قلعه کوه کنار، ۱۵۸
کسپه، ۱۹۰	قلمرو اپرنی، ۱۲۳، ۲۳۸
کسری انوشیروان، ۳۹	قلیوبیه، ۱۰۷
کش (شهر)، ۸۹	قم، ۱۲۵
کعبه زرتشت، ۲۳۹	قنا، ۱۰۷
کلات نادری، ۱۳۸	
کلاله، ۸، ۱۰، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۸۱	ک
کلاوس شیپمان، ۱۴۲	کنه، ۱۱۱، ۱۸۵
کلاه خندان، ۱۶۱	کابل، ۱۴۶، ۲۱۳
کلباد، ۱۸۵	کادوسی ها، ۲۳۲، ۲۳۴
کلنل چارلز ادوارد بیت، ۱۶۱، ۱۷۸	کارت، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۳۲
کلیتوس، ۲۲۲	کارکنده، ۵۴، ۵۹
کمبوجیه دوم، ۲۲۰	کاشیدار، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۸۶
کنت کورث، ۲۲۶	کافر قلعه، ۹، ۱۸۲
کُواز (قباد اول)، ۲۴۳	کالیئوپ، ۲۳۵
کوروش (= سیروس کبیر) / کوروش / کوروش	کانال باستانی میرانلو، ۵۲، ۵۴
کبیر، ۲۲۰، ۲۲۱	کیودجامه، ۹، ۴۴، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۴۷
کوره سو (تپه)، ۱۱	۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸
کوسان، ۳۹	۲۱۰
کوشان ها، ۲۳۷، ۲۳۸	کتزیاس (فوتیوس)، ۲۱۴، ۲۲۵
کوشنک ها، ۲۳۶	کجور، ۱۱۸، ۱۱۹
کوفه، ۶۱، ۱۰۸، ۲۰۶	کرامیان، ۷۰، ۷۴
کولا، ۱۱۶، ۱۲۰، ۲۱۰	کردآباد، ۱۱۶
کومس / قومس، ۲۳۵	کردکوی، ۹، ۱۰، ۴۶، ۱۱۲، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۱۱
کومیسن، ۲۳۵	۲۴۶، ۲۱۸
کوهسار / کوهسارات، ۱۲۵، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۵	کردوان، ۱۰۷



۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۱	کوه لبنان، ۶۸
۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸	کوهیار، ۴۰
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	کوی بادنجان (کوچه)، ۶۹
۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۲	کوی بارگاه (کوچه)، ۶۹
۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۶	کوی سلیمان، ۶۸
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۱۵	کوی قومسیان، ۶۹
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴	کوی کنده، ۶۹
گرگین / گرگین میلاد، ۲۱۹	کهستان، ۴۲، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹
گریگوری والریانویچ ملگونوف، ۴۵، ۱۵۸	کهستان شروین، ۱۱۴
گزا فهرواری، ۴۶	کهنه گرگان، ۱۱، ۲۳
گزنغون، ۲۱۸	کیائیان، ۲۱۹
گلیایگان، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۸۵	کیانی، ۲۱۴
گلستان (استان)، ۸، ۴۶، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۸۱	کیسلیان دژ، ۱۱۷
۲۱۸	کیکائوس، ۱۱۸، ۱۱۹
گلوگاه، ۲۰۷	کیلکه، ۲۳۴
گلی ها، ۲۳۲، ۲۳۴	
گمش تپه، ۱۲، ۱۹	گ
گمیشان، ۹، ۱۱، ۲۲	گالاتیا، ۱۳۱
گمیش تپه / گمش تپه / گومش تپه، ۱۱، ۱۲	گالیکش، ۹، ۱۴۷، ۱۸۵
۱۶، ۱۸، ۲۳	گای لسترنج، ۲۰۶
گنبد کاووس / گنبد قابوس، ۹، ۱۰، ۱۴، ۲۰	گبری قلعه، ۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۱
۲۱، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۵۱، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴	گت کیا، ۱۲۱
۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۸، ۸۴، ۸۹، ۹۱، ۹۵، ۹۹	گدروزیا، ۲۰۴
۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۲	گرایلی ها، ۱۷۸
۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۱۳	گردکوه، ۱۱۹
۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰	گرشاسب فخرالدوله، ۱۱۸، ۱۱۹
۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	گرشاسف، ۴۸
۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴	گرفنگ، ۱۲۵
گنجور، ۱۱۵	گرگان، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰
گودرز، ۲۳۵، ۲۳۶	۲۱، ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷

- مازندران، ۱۶، ۲۶، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۶۰
 ۸۹، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶
 ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۴۳
 مازیار، ۴۰، ۶۳
 مازیار بن قارن، ۴۷
 ماسن، ۱۳۸
 ماقوت تلار، ۱۷۴
 ماکان کاکي / ماکان، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
 ماگنسیا، ۱۴۶
 مالک، ۱۰۷
 مالکوم کالج، ۲۳۰
 مأمون، ۶۴
 مجدالدوله دیلمی، ۱۲۵
 مجدالدین دارا، ۱۱۹
 محمدآباد، ۱۲۶
 محمد المظفر چغانی / چغانی، ۱۱۲، ۱۱۳
 محمدامین سویی، ۱۰۷
 محمد بن جریر طبری، ۴۰، ۶۱، ۲۰۶، ۲۳۶، ۲۴۴
 محمد بن زید (داعی صغیر) / داعی، ۴۲، ۱۱۱
 محمد بن محمود طوسی، ۵۴
 محمد بن وهری، ۱۱۳
 محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ۲۱، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۹
 محمدحسن خان جلاير، ۱۸۳
 محمد دیباج، ۶۴
 محمدشاه، ۱۵۸
 محمدعلی پاشا، ۱۱۰
 محمدعلی قورخانچی صولت نظام، ۲۹
 محمد عوفی بخارایی، ۱۷۷
 گوریگیر، ۱۱۳
 گورگان / گرگان، ۲۴۴
 گوشواره، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۱۰، ۲۱۱
 گوک بوری، ۲۱۷
 گوکلان، ۳۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
 گیل، ۲۰
 گیلان، ۱۹، ۲۰، ۵۱، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۵۸، ۲۴۳
 گیلان شاه، ۲۴۳
 لاہوت، ۱۹۹
 لاہوس، ۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۳۱
 لار، ۱۲۱
 لارجان، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱
 لامی لنگ، ۴۳، ۱۱۶
 لرد جورج ناتانیل کرزن، ۱۵۶
 لسترنج، ۱۲، ۲۰۶
 لیسک، ۱۵۷
 لنگرود، ۱۲۰، ۲۱۰
 لنگیمان، ۱۱۶
 لی - کوم / لی - کان، ۲۳۷، ۲۳۸
 لیوتنان کلنل لوآت، ۱۷۵
م
 مئورو / مَرو / مرگو / مرگیانا، ۲۱۲
 ماتیانه، ۲۳۳
 ماد، ۱۳۱، ۱۴۴، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۳
 مادرسو، ۱۴۷
 ماد علیا، ۱۴۴
 مار - آبیا - کاتی تا، ۱۹۹
 ماردها، ۱۵۳، ۲۲۸
 مارگیانی ها، ۲۳۴



- محمدقلی بیگ، ۵۹
 محمد مرتضایی، ۹۷
 محمد مزیدی کبودجامه‌ای، ۱۸۹
 محمدیوسف کیانی، ۳۱، ۹۵، ۱۳۳، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۹۱
 محمود بن محمود بن احمد توسی، ۸۲
 محمود کاشانی، ۱۱۷
 محوطه بانصران / بانوسران، ۵۱، ۵۵
 محوطه موزی لایه، ۵۲
 مداین، ۴۸
 مدینه، ۲۰، ۸۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
 مرداویژ / مردآویج، ۴۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
 مرزن آباد، ۱۱۶
 مرو، ۷۴، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۹۲، ۲۱۲
 مزدای شاه، ۲۳۶
 مستوفی قزوینی، ۱۲، ۹۱، ۱۴۷، ۱۸۴
 مشک‌آباد، ۱۱۶
 مشهد، ۱۷۷، ۲۴۵
 مشهد مصریان، ۱۸۶
 مصر، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۳۷
 مصطفی حمیدی، ۱۰۷
 مظفرالدین علوی، ۱۱۹
 معاویه بن ابی سفیان، ۶۶
 مغول / مغولان، ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۸۴، ۹۱، ۹۳، ۱۱۱، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۹
 ۲۰۶، ۲۱۷
 مفیض، ۱۰۸
 مقدسی، ۱۶، ۶۷
 مقدونیان، ۱۳۰، ۲۲۹، ۲۳۳
 مگابرن، ۲۲۰
 مگاپان، ۲۲۱
 مگاپانوس، ۲۲۳
 ملگونوف، ۴۵، ۵۱، ۱۲۲، ۱۵۸
 منصور پسر قاراتکین، ۱۱۴
 منصور قاراتکین، ۱۱۴
 منگو، ۱۲۱
 منوچهر، ۴۷، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
 منوچهر ستوده، ۱۱، ۳۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۷۵
 موراوی یف، ۱۶
 موسی، ۱۰۷
 مهدی بهرامی، ۹۵
 مهرداد دوم، ۱۴۶
 مهروان / مهره‌بن، ۱۲۱، ۱۲۰
 مهلبی، ۹۱
 میان کاله، ۲۶
 میترا مهرآبادی، ۵۹
 میتريدات، ۲۲۴، ۲۲۵
 میجام / هیجام، ۱۱۳
 میرانلو (رود)، ۵۲، ۵۴
 میرزا ابراهیم، ۱۵۸
 میرظهیرالدین مرعشی، ۵۹
 میزاب، ۱۰۹
 مینودشت / حاجیلر / دشت مینو، ۸، ۹، ۱۰، ۴۴، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۱
 مؤید آی ابه / آیه، ۴۳، ۱۲۰، ۲۱۱
 ن
 ناپیر، ۱۲۶

وادی حمض، ۱۰۸	نادرشاه افشار، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
واکتان دابوی آمل، ۱۱۹	ناردالی، ۲۲
والمان / وامنان، ۹، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۰۹، ۲۱۱	نارنجی قلعه / نارنج قلا، ۵۶
وانان / ورن، ۲۰۹	نامن (روستا)، ۲۰۸
وجد بحری، ۱۰۷	نامیه / نامنه، ۹، ۴۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
وجه قبلی، ۱۰۷	نجاتی، ۱۶
ودان، ۱۱۰	نجد، ۱۰۹
وردان، ۱۴۲	نجم‌الدین قاضی، ۱۲۰
وردان شاه، ۲۱۰	نراب (آبادی)، ۱۲۵
ورکان / ورکانه، ۱۵۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۳۹	نریمان، ۴۸
وشمگیر، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵	نسا، ۹۱، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰
وشمگیر بن زیار، ۸۰، ۸۲	نصرت‌الدین کبودجامه، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸
ولابن، ۱۲۵	نصیر الکتاب، ۱۸۳
ولادیمیر مینورسکی، ۲۶	نظام‌الدین کبودجامه، ۱۸۸
ولایت کبودجامه، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۸۶	نعیم، ۱۲۷
ولایت ماردها، ۱۵۳	نقش رستم، ۲۲۴
ولفگانگ / ولفگانگ، ۲۱۶	نواب امیرزاده مهدی قلی میرزا، ۱۶
ولگا، ۱۹	نوکنده، ۴۶
ولوکس (= بلاش)، ۱۴۲	نهر دیلم، ۶۴
وله جوی، ۱۱۳	نیاوران، ۱۰
وندیداد، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰	نیبرگ، ۲۱۴
وئونس، ۱۴۲	نیسایه / نسا، ۲۱۲
وهرکانا، ۲۲۰	نیشابور، ۴۲، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۵۳
وهرکانه / گنبد کاووس، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۳۹	نیشاپور، ۱۸۰
ویتی‌ها، ۲۳۲	نیکولای دمشقی، ۲۲۰
ویشپا‌اوزاتیس، ۲۲۲	نیل، ۱۰۷
ویشپوزاتیس، ۲۲۲	نیم‌مردان، ۴۶
ویشتاسب / ویشتاسپ / ویشتاسپا، ۲۲۲، ۲۲۳	

ویلهم بارتولد، ۱۹
ویمه، ۱۲۱

ه

هارولد لمب، ۱۵۳
هارون الرشید، ۶۴
هامون، ۴۳

هپتالیان، ۵۱، ۲۴۴

هپتالی‌ها، ۲۱۹، ۲۴۲

هترا (شهر)، ۱۳۴

هخامنشی، ۹، ۵۱، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴

۱۵۶، ۱۶۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۹

هرات، ۱۷، ۲۱۳

هرند (رود)، ۶۵

هرودوت، ۲۳۰

هزبرد، ۶۱

هکاتوم پیلِس / پیلوس، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۴۵

۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۲۶

هگمتانه، ۲۲۰

هلاکو، ۱۶۷، ۱۸۰

هلمز، ۵۱

همدان، ۱۴۴

هند، ۱۴۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷

هندوکش، ۱۴۶

هوتو (شهر)، ۱۵۳

هورکانیه، ۵۴، ۱۲۳، ۲۳۱، ۲۳۸

هوسم (رودسر)، ۵۱

هون، ۲۴۰

هون‌های سفید، ۲۳۶

هیاطله / هپتالیان، ۲۳۶، ۲۴۰

هیراکس، ۱۳۱

هیرکانیا، ۹، ۱۷، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۱۳۴

۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۹۸

۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۴

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۶

هیشتاسب، ۲۲۵

ی

یارگمند، ۱۲۰

یاقوت بن عبدالله حموی بغدادی، ۱۰۶، ۱۲۵

یاقوت حموی رومی، ۱۴، ۴۴، ۸۴

یرغش / ارغش ارغونی، ۴۳، ۱۱۶، ۱۱۷

۱۱۸، ۲۱۰

یرغش میرآخور، ۱۲۱

یزدگرد، ۲۴۲، ۲۴۴

یزدگرد اول، ۲۴۴، ۲۴۵

یزدگرد دوم، ۲۴۴

یزید بن ابی صفره، ۸۴

یزید بن (/ پسر) مهلب، ۴۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶

۸۴، ۹۱

یساقی، ۹، ۲۴۶

یعقوبی، ۱۰۹

یمن، ۷۰

ینیع، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰

ینیع البحر، ۱۰۷

ینیع النخیل، ۱۰۸

یوزف مارکوارت / مارکوارت، ۲۰۶، ۲۳۵

یوزف ولسکی، ۲۳۵

یوستینوس، ۱۴۳، ۱۴۵

یوکسینه، ۲۳۲، ۲۳۴

